

تجربہ دریک سالہ ہائے

برخانہ  
حضرت فاطمہ  
چہ گذشت؟

سید ابوالحسن

تحقیق در یک مسأله تاریخی

**بر خانه**  
**حضرت فاطمه (س)**  
**چه گذشت؟**

سید ابوالحسن حسینی

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مؤسسة

انوار الهدى

\* بر خانه حضرت فاطمه عليها السلام چه گذشت ؟ \*

مؤلف: سيد ابوالحسن حسيني

نوبت چاپ: اول - تابستان ۱۳۷۵

تیراژ: ۲۰۰۰

چاپ: علميه

قطع: رقی - ۱۱۷ صفحه

تلفن: ۷۴۲۳۴۶  
فاکس: ۷۳۷۸۷۰



قال رسول الله ﷺ :

## فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي .

فاطمه یارہ تن من است هرکه او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است

- ۱ - صحیح بخاری ؛ ج ۵ ، ص ۳۶ ، باب فضائل الصحابه ، وج ۷ ص ۴۷ ، کتاب النکاح ، چاپ مصر .
  - ۲ - صحیح مسلم ؛ ج ۷ ، ص ۱۴۰ ، باب فضائل الصحابه ، چاپ مصر
  - ۳ - سنن ترمذی ؛ ج ۵ ، ص ۳۵۹ ، چاپ مصر .
  - ۴ - سنن ابن ماجه ؛ ج ۱ ، کتاب النکاح ، باب ۵۶ ، چاپ مصر .
  - ۵ - سنن ابی داوود ؛ ج ۱ ، ص ۴۷۸ ، کتاب النکاح ، چاپ مصر .
  - ۶ - مسند احمد ؛ ج ۴ ، ص ۵ و ۳۲۶ ، چاپ مصر .
- و دهها منبع معتبر دیگر اهل سنت .

## فَهَجَرْتُ أَبَا بَكْرٍ ... فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَةً لَهُ حَتَّى تُؤْفَيْتُ .

فاطمه عليها السلام از ابوبکر اعراض کرد ... و تا زنده بود با او سخن نگفت .

فَعَضَبْتُ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَهَجَرْتَهُ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى مَاتَتْ .

فاطمه عليها السلام بر ابوبکر خشمگین شد و دیگر با او سخن نگفت تا درگذشت .

۱- صحیح بخاری ؛ ج ۴ ، ص ۹۶ ، کتاب فضل الجهاد و السیر ، باب

الخمیس ، و ج ۵ ، ص ۱۷۷ ، باب غزوة خيبر ، و ج ۸ ، ص ۱۸۵ ، کتاب

الفرائض ، چاپ مصر .

۲- صحیح مسلم ؛ ج ۵ ، ص ۱۵۴ ، کتاب الجهاد و السیر ، باب قول

النبي صلى الله عليه وسلم ما تركنا فهو صدقة .

۳- سنن الكبرى بيهقي ؛ ج ۶ ، ص ۳۰۰ ، کتاب قسم الفیء و الغنیمه ،

چاپ هند .

۴- سنن ترمذی ؛ ج ۴ ، کتاب السیر ، باب ۴۴ ، حدیث ۱۶۰۹ ، چاپ

مصر .

۵- مسند احمد ؛ ج ۱ ، ص ۹ و ۶ ، چاپ مصر .

و دهها منبع معتبر دیگر اهل سنت .

## فهرست کلی مباحث

- پیشگفتاری از حضرت آیه الله جعفر سبحانی ..... ۷
- مقدمه مؤلف ..... ۱۱

### □ فصل اول

- هجوم به خانه امیرالمؤمنین و تهدید به احراق در کتب دانشمندان اهل سنت : قدما و متأخرین ..... ۱۷
- انعکاس مسأله هجوم و تهدید به احراق در کتب دانشمندان شیعه ... ۳۴

## □ فصل دوم

- ۳۷ ..... آسیب رساندن و اهانت به دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در مدارک شیعی
- ۵۴ ..... نگاهی به زیارات بانوی بزرگ اسلام
- ۵۷ ..... انعکاس این حادثه ناگوار در بعضی از مدارک اهل سنت
- ۶۱ ..... محسن فرزند حضرت زهرا علیها السلام در کتب دانشمندان شیعی و سنی
- ۶۶ ..... ندامت خلیفه اول در آخرین لحظات زندگی
- ۷۰ ..... علل عدم انعکاس این حوادث در بسیاری از مدارک اهل سنت
- ۷۵ ..... پاسخ به یک سؤال
- ۸۱ ..... شیخ مفید و علی بن عیسی اربلی

## □ فصل سوم

- بردن امیرالمؤمنین علیه السلام با وضع نامطلوب و ناگوار در مدارک شیعه و
- ۸۴ ..... اهل سنت
- ۹۶ ..... بعضی از عوامل بیعت امام علیه السلام با خلفای پیشین
- ۱۰۲ ..... سؤالی از دانشمندان اهل سنت
- ۱۰۵ ..... نتیجه مباحث گذشته
- ۱۰۷ ..... فهرست منابع

## پیشگفتار :



### حرمت خانه وحی در قرآن و حدیث

مهر ورزیدن و دوست داشتن پیامبر خدا از اصولی است که قرآن به آن دعوت می‌کند، و یادآور می‌شود که علاقه ما به خدا و پیامبر ﷺ باید بالاتر از مهر ما نسبت به پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندان باشد<sup>۱</sup>. و در آیه‌ای دیگر مودت « ذی القربی » را پاداش رسالت تلقی می‌کند و می‌فرماید: ﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ﴾<sup>۲</sup>؛ بگو من پاداشی جز مودت ذی القربی نمی‌خواهم.

در لسان قرآن، خانه وحی و خانه‌های وابسته به آن از همان احترامی برخوردارند که مساجد و خانه‌های خدا از آن برخوردار می‌باشند. مساجد در فقه اسلامی برای خود موضوعی هستند که احکام خاصی

۲ - سوره شوری، آیه ۲۳.

۱ - سوره توبه، آیه ۲۴.



دارند. بیوت پیامبران و بالاخص بیت پیامبر گرامی و بیوت وابسته در برخی از احکام با مساجد یکسانند.

قرآن در باره خانه‌های پیامبران چنین می‌فرماید: ﴿ فِي بُيُوتِ أُذُنَ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴾<sup>۱</sup>؛ خانه‌هایی که خدا به ترفیع و تکریم و بردن نامش در آن فرمان داده است، و مردانی خدا را در آن صبح و عصر تسبیح می‌گویند.

مقصود از این بیوت به تصریح پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، مساجد نیست بلکه خانه‌های پیامبران است. و فرمان به ترفیع خواه ظاهری باشد خواه معنوی، حرمت بیوت پیامبران را فریضه و لازم می‌داند.

جلال‌الدین سیوطی (۹۱۱-۸۴۸) در تفسیر خود به سندی از انس بن مالک نقل می‌کند: « وقتی که پیامبر خدا آیه ﴿ فِي بُيُوتِ أُذُنَ اللَّهِ ﴾ را تلاوت فرمود، مردی برخاست و گفت: مقصود از «بیوت» که خدا به ترفیع آن فرمان داده است چیست؟

پیامبر خدا فرمود: «بیوت الانبیاء»؛ خانه‌های پیامبران است. سپس ابوبکر برخاست و در حالی که به خانه علی و فاطمه اشاره می‌کرد گفت: این خانه از همین بیوت است؟ پیامبر فرمود: از برترین و بارزترین آنها است»<sup>۲</sup>.

تکریم بیوت پیامبران و بالاخص بیوت پیامبر گرامی، به زمان خود اختصاص ندارد، بلکه مسلمانان در طول زمان باید در حفاظت و صیانت

۱- سوره نور، آیه ۳۶.

۲- لادّ المثنور سیوطی؛ ج ۶-۷، ص ۲۰۳. متن گفتار پیامبر چنین است: «نعم من أفاضلها».

و مرمت و بازسازی آنها بکوشند، و با گرامی داشتن این آثار، به اصالتها و نشانه‌ها بقاء و پایداری بخشند.

جای تأسف است که امت اسلامی پس از درگذشت پیامبر گرامی، این اصل را نادیده گرفته و شئون او را درباره‌ی خاندانش و بیت مسکونی فرزندان رعایت نکردند، و بی حرمتی را نسبت به برخی از بیوت او روا داشتند، و این کار نکوهیده برای یک محقق تاریخ پوشیده نیست، تا آنجا که متعصب‌ترین نویسندۀ معاصر «ابوالحسن ندوی» در برخی از آثار خود به این نکته توجه نموده و می‌گوید: «پس از درگذشت پیامبر، با فرزندان او رفتار درست انجام نگرفت».

کتابی که هم‌اکنون در اختیار پژوهشگران تاریخ قرار می‌گیرد، به تحلیل گوشه‌ای از این وقایع پرداخته است. و اسناد بی حرمتی به خانۀ وحی را از مصادر تاریخی گرد آورده، و در آن داوری نموده است.

هرگاه نگارش تاریخ و تحلیل وقایع با رعایت موازین اخلاقی و آداب اسلامی صورت پذیرد، مایه بینایی امت اسلامی می‌گردد، آنگاه بر وحدت اسلامی کمک می‌کند، و از بدبینی گروهی نسبت به گروه دیگر می‌کاهد، و روشن می‌شود که حساسیت گروهی نسبت به وقایع صدر اسلام بی دلیل نبوده، و این گروه برای خود دلایل قاطع دارند، دلایلی که در کتابهای خود آنها وارد شده است.

امید است این اثر علمی و تاریخی که به خامۀ دانشمند محترم جناب آقای حاج سید ابوالحسن حسینی نگارش یافته و به گردآوری مدارک و

مصادر این واقعه پرداخته است، گامی مؤثر در عقب زدن پرده‌ها از چهره حقایق تاریخی باشد. رزقنا الله توحيد الكلمة كما رزقنا كلمة التوحيد.

قم - مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق علیه السلام

جعفر سبحانی

۱۳۷۵ / ۱ / ۲۶ برابر با ۲۵ شوال ۱۴۱۶

## مقدمه مؤلف

بعضی از نویسندگان و متفکران اهل سنت و شیعه که طرفدار تقریب مذاهب اسلامی اند، برای باورند که مطرح کردن حوادث و وقایع تلخ و ناگواری که پس از سقیفه بنی ساعده از سوی دستگاه خلافت نسبت به خاندان رسالت، مخصوصاً آنچه که نسبت به دختر گرامیش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام انجام گردیده مخالف با وحدت و تقریب پیروان مذاهب اسلامی است، و اینها شیعه را در نقل این حوادث متفرد می دانند و صحت این حوادث را مورد شک و تردید و حتی انکار قرار می دهند، و از این جهت در آثار و نوشته هایشان وقتی که به این بخش از تاریخ اسلام می رسند تلاش می کنند نقاط مثبتی در انتخاب خلیفه پیدا کنند و بیعت مهاجرین و انصار با وی، جلوگیری از ایجاد اختلاف داخلی، جنگ با مرتدین و ادامه کار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در گسترش اسلام را مهم جلوه دهند، و از بیان نقاط منفی و اسفبار و ظلم و ستم داخلی خودداری می کنند.

البته در آثار و نوشته های گذشتگان از اهل سنت گرچه فکر وحدت و تقریب حاکم نبوده، ولی آنها نیز به بهانه اینکه نقل این حوادث تلخ و ناگوار و اسفبار یک نوع جسارت و طعن و نقد در بزرگان اسلام و یاران نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، به صورتهای گوناگون با آن برخورد کرده اند. در پاره ای از موارد استغاثه و شکایت از ستمها و ظلمهای دستگاه

خلافت را برای پرهیز از تکفیر و تفسیق صحابه تأویل کرده‌اند، و عده‌ای نیز مسائل را به نفع دستگاه خلافت به گونه‌ای طراحی کرده‌اند که تو گویی غیر از این اتفاق نیفتاده است.

اینها حوادث اسفبار و ناگواری را که دستگاه خلافت نسبت به خاندان رسالت روا داشته است یا اصلاً طرح نکرده‌اند، و یا با نقل احادیث ضد و نقیض مسأله را لوث نموده‌اند، و دسته دیگر، آنها را نقل کرده‌اند و احیاناً نیز پذیرفته‌اند، ولی آنها را ناچیز و از صفاتر شمرده و از این جهت قدح و مذمتی را متوجه رجال خلافت نمی‌دانند، و گروهی نیز آنها را از کارهای مهم و شگرف و تحسین برانگیز خلفا دانسته، و در اشعاری آنها را ستوده‌اند.

برخورد متناقض و متفاوت با این حوادث موجب این شد که برخی از متفکرین، به این حوادث به دیده شک و تردید بنگرند، و مدارک و منابع آنها را ضعیف و غیرقابل اعتماد بشمارند، و در نتیجه طرح آنها را منافی با وحدت و اخوت و برادری و همبستگی اسلامی بدانند.

تحقیق در مسأله ایجاب می‌کند که ما این حوادث را با توجه به منابع و مدارک طرفین رسیدگی کنیم و ببینیم تا کجا در نقل این حوادث بین طرفین اتفاق نظر وجود دارد و در منابع هر دو طرف آمده، و در کجا شیعه متفرد در نقل است، و چرا آنها از نقل حوادث بعدی خودداری کرده‌اند؟

ما به جهت گستردگی حوادث و وقایع ناگوار این برهه از تاریخ اسلام، تنها به بررسی برخی از آنها می‌پردازیم که عبارتند از:

۱- آیا حقیقت دارد که پس از جریان سقیفه بنی ساعده ، مأموران خلیفه برای اخذ بیعت از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ، به خانه او هجوم بردند و اهل خانه را تهدید کردند که در صورت خودداری از بیعت و بیرون نیامدن ، خانه را با اهلش آتش می‌زنند ، و در این مورد تا کجا پیش رفتند ؟

۲- آیا حقیقت دارد که دخترگرایی رسول خدا در ممانعت از ورود مهاجمین به خانه آسیب دید تا جایی که فرزندی که در رحم داشت ساقط کرد ؟ و آیا او را بین در و دیوار قرار دادند ؟ و آیا به او سیلی زدند ؟  
و ...

۳- آیا حقیقت دارد که مأمورین خلافت به خانه امام ریختند و امام را با سر و وضع نامطلوب و دلخراش ( همانند بردن شتر سرکش ) برای اخذ بیعت به مسجد بردند ؟

۴- آیا حقیقت دارد که خلیفه اول در آخرین لحظات زندگی اظهار ندامت و پشیمانی شدید می‌کرد ، و آرزو می‌نمود که ای کاش سه چیز را انجام نمی‌داد ، که یکی از آنها این بود : ای کاش احترام خانه فاطمه را حفظ می‌کرد و فرمان حمله به آن را صادر نمی‌کرد و ... ؟

می‌توان گفت که مسائل یاد شده در صورت اثبات ، بخشی از یک سلسله جریانات ناگواری است که در واپسین روزهای زندگی پیامبر اسلام شروع شد و تا پایان زندگی دخترگرمایش حضرت فاطمه علیها السلام ادامه یافت ، و جا دارد که به این حوادث فهرست وار اشاره شود - گرچه فرصت بحث و بررسی و ورود در آنها نمی‌باشد - این حوادث تلخ و ناگوار عبارتند از :

تخلف عده‌ای از صحابه کبار از شرکت در جیش اسامه بن زید ، جلوگیری از آوردن صحیفه و قلم ، انکار خلیفه دوم مرگ پیامبر را ، نادیده گرفتن داستان غدیر و شرکت در سقیفه بنی ساعده و انتخاب خلیفه ، ریختن به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام برای اخذ بیعت از متحصنین خانه ، بردن حضرت علی علیه السلام به مسجد با وضع نامطلوب ، صدمه و آسیب رساندن به حضرت فاطمه علیها السلام ، تهدید نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل در صورت امتناع از بیعت ، غصب فدک و خطبه خواندن حضرت فاطمه علیها السلام در مسجد ، خشم گرفتن حضرت فاطمه علیها السلام به ابوبکر و عمر تا آخر عمر ، و سفارش به دفن شبانه و مخفیانه و ...

بررسی این حوادث و حوادث دیگری که قبل و بعد از جریانات مورد بحث اتفاق افتاده‌اند از عهده ما خارج است ، و علاقمندان باید به کتب مربوطه مراجعه کنند .

بدیهی است که طرح این مباحث به انگیزه دامن زدن به اختلافات تاریخی گذشته ، و زنده نمودن مناقشات شیعه و سنی نیست ، بلکه منظور و انگیزه ، تحقیق در این مسأله و کشف واقعیت است زیرا ما نیز به تبعیت از نویسندگان و متفکران بزرگ اسلامی معتقدیم که وظیفه و رسالت یک نویسنده مسئول و متعهد و عارف به زمان ، طرح حوادث ناگوار و اسفبار صدر اسلام نیست . ولی اگر گروهی بخواهند بدون تحقیق لازم ، تحت عناوینی چون عدالت صحابه یا وحدت و تقریب مذاهب اسلامی بعضی از حقایق را انکار یا زیر سؤال ببرند وظیفه ایجاب می‌کند که با بررسی متون تاریخی حقایق را مطرح و روشن سازیم .

در پایان این نکته یادآوری می‌شود که نویسندگان همه مدارک و مآخذ این رساله را از کتابخانه‌های متعدد از نزدیک مشاهده کرده است. البته از کتابهای دیگر در این زمینه راهنمایی گرفته ولی به آدرس آنها اکتفا نکرده است مگر در یکی دو مورد که دسترسی به اصل کتاب نبوده و به نقل قول از کتاب معتبر دیگر بسنده شده که در متن بحث به آن اشاره گردیده است.

این نوشتار را تقدیم می‌کنم به همه متفکران و اندیشمندان که در راه وحدت و تقریب مذاهب اسلامی گام بر می‌دارند، و عزت و سربلندی و یکپارچگی مسلمانان جهان را ایده و آرمانشان قرار داده‌اند.

کسانی که آرمان مقدسشان از علم و آگاهی به مبانی دینی و واقعیت‌های تاریخی نشأت می‌گیرد.

و حدتی که مصلحان بزرگی چون امام خمینی علیه السلام، امام شرف‌الدین علیه السلام و علامه امینی علیه السلام منادی آن بودند.

این همان آرمان مقدسی است که امام موحدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام در سراسر زندگی افتخارآمیز خود در راه آن کوشید. آن راه نورانی پر رهرو باد.





## فصل اول

### هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام و تهدید به آتش زدن خانه

اکنون موضوع اول یعنی هجوم آوردن مأمورین خلافت به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام جهت بردن ایشان برای بیعت ، و تهدید کردن به آتش زدن خانه با اهل آن در صورت خودداری از بیعت را مورد بررسی قرار می‌دهیم .

این مسأله در منابع معتبر اهل سنت و شیعه آمده ، و از قدیمی‌ترین کتب تاریخی اهل سنت گرفته تا تألیفات دانشمندان معاصر ، با تفاوت مختصری نقل شده است ، البته نسبت ناقلین در بین قدما بیش از متأخرین می‌باشد .

ولی قبل از آنکه به نقل اقوال دانشمندان اهل سنت در این زمینه بپردازیم ناگزیریم نکته‌ای را یادآور شویم و آن اینکه ، دانشمندان تراجم و فهرست نویسان ، برای بعضی از قدما تألیفاتی را ذکر می‌کنند که امروزه ما به آنها دسترسی نداریم ، و این آثار در اثر حوادث روزگار از بین رفته

است، و اکنون همه آثار قدما را در دست نداریم، و تنها از طریق کتابهای موجود می‌توانیم به نام آن کتب و احیاناً به برخی از مطالب آنها دسترسی پیدا کنیم. یا می‌بینیم که بعضی از نویسندگان چیزهایی را از کتب قدما نقل می‌کنند که ما فعلاً از آنها اثری در آن کتب نمی‌یابیم و ممکن است تصرفی در آن کتابها صورت گرفته باشد که این مسأله امر تحقیق را مشکل کرده است، به عنوان نمونه:

الف: عبدالقاهر بغدادی (متوفای ۴۲۹)، عبدالکریم شهرستانی (متوفای ۵۴۸) و صلاح‌الدین خلیل الصفدی (متوفای ۷۶۴)، هنگام بحث از عقاید ابراهیم بن سیار معروف به نظام (متوفای ۲۳۱) - یکی از اعظم شیوخ معتزله و استاد جاحظ - می‌نویسند: « پیامبر بر خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام تصریح نمود و به گونه‌ای که بر کسی مشتبه نشود آن را اظهار کرد، ولی عمر آن را کتمان کرده و در سقیفه متولی بیعت برای ابوبکر شد ... تا اینکه می‌گویند که: « او معتقد بود عمر چنان فاطمه علیها السلام را زد که فرزندش « محسن » سقط شد، و فریاد می‌کشید که: خانه را با اهل آن آتش زنید، در حالی که در خانه نبود مگر علی، فاطمه، حسن و حسین ... »<sup>۱</sup>. متأسفانه با تتبعی که کردیم مستقیماً به عقاید نظام دسترسی پیدا نمودیم.

ب: علامه حلی (متوفای ۷۲۶) و علامه شیخ حرّ عاملی (متوفای ۱۱۰۴) و قاضی نورالله تستری (شهید به سال ۱۰۱۹)، مسأله تهدید

۱- الملل والنحل شهرستانی؛ ج ۱، ص ۵۷، والوافی بالوفیات صفدی؛ ج ۶، ص ۱۷، والفرق بین الفرق بغدادی؛ ص ۱۴۷.

عمر به آتش زدن خانه را از واقدی - محمد بن عمر بن الواقد - (متوفای ۲۰۶) نقل می‌کنند<sup>۱</sup>. ولی متأسفانه نگفته‌اند این مطلب در کدام یک از کتب واقدی است.

ج: همچنین علامه حلّی و شیخ حر عاملی و قاضی نورالله تستری از کتاب «غرر» ابن خذابه نیز همین مطلب را نقل می‌کنند<sup>۲</sup>، ولی متأسفانه نتوانستیم به چنین کتابی دست پیدا کنیم.

د: علی بن یونس عاملی (متوفای ۸۷۷) از بلاذری نقل می‌کند که: «عمر حضرت فاطمه علیها السلام را بین در و دیوار قرار داد به گونه‌ای که محسن بر اثر ضربه از بین رفت»<sup>۳</sup>. ولی ما این مطلب را در «انساب الاشراف» چاپهای فعلی نیافتیم.

ه: حافظ گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸) و رشیدالدین ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸) از «المعارف» ابن قتیبه نقل می‌کنند که: «محسن بر اثر ضربه قنفذ درگذشت»<sup>۴</sup>. در صورتی که در «المعارف» چاپهای فعلی چیزی در این موضوع دیده نمی‌شود. (البته مرحوم علامه امینی رحمته الله در کتاب خود «الغدیر» جلد دوم، صفحه ۶۵، با ذکر نمونه‌ای تحریف در نسخه‌های «المعارف» را اثبات کرده‌اند).

پس از بیان این نکته، اینک با رعایت ترتیب تاریخی، به آوردن برخی

۱- کشف الحق علامه حلّی؛ ص ۲۷۱، و اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات علامه شیخ حرّ عاملی؛ ج ۴، ص ۲۸۱، و احقاق الحق قاضی نورالله تستری؛ ج ۲، ص ۳۷۱.

۲- منابع پیشین.

۳- الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم؛ ج ۳، ص ۱۲.

۴- مناقب ابن شهر آشوب؛ ج ۳، ص ۱۳۳، و کفایة الطالب؛ ص ۴۱۳.

از منابع و مدارک اهل سنت که به آنها دسترسی داشته‌ایم می‌پردازیم:

۱ - عبدالله بن محمد بن ابی شیبه (متوفای ۲۳۵) در کتاب خود «المصنف فی الاحادیث و الآثار» از زید بن اسلم از پدرش نقل می‌کند: «وقتی که برای ابوبکر پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت گرفته شد، علی علیه السلام و زبیر به خانه فاطمه علیها السلام تردد داشتند، و در امورشان با هم مشورت می‌کردند، هنگامی که این خبر به عمر رسید بر فاطمه وارد شد و گفت: ای دختر رسول خدا، به خدا قسم کسی از مردم نزد من محبوبتر از پدرت نبوده، و اکنون کسی از مردم محبوبتر از شما نیست، ولی به خدا قسم این مانع نمی‌شود اگر بار دیگر این گروه در اینجا جمع شوند دستور دهم خانه را با آنان بسوزانند. وقتی که عمر خارج شد، فاطمه نزد آنان رفت و گفت که: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر دوباره برگردید خانه را با شما بسوزاند، به خدا قسم او به سوگندش عمل می‌کند، پس اینجا را ترک کنید. آنها خانه را ترک کردند و دیگر بر نگشتند تا اینکه با ابوبکر بیعت کردند»<sup>۱</sup>.

۲ - احمد بن یحیی معروف به بلاذری (متوفای ۲۷۹) می‌نویسد: «ابوبکر به سراغ علی علیه السلام برای بیعت فرستاد، و علی امتناع نمود، پس عمر آمد و با او شعله‌ای از آتش بود، فاطمه علیها السلام در درِ حجره با او روبرو می‌شود و می‌گوید: ای پسر خطاب آیا آمدی خانه‌ام را بسوزانی؟ گفت: آری، چون این مهمترین چیزی است که پدر تو آورده است...»<sup>۲</sup>

۱ - المصنف ابن ابی شیبه ج ۸، ص ۵۷۲، چاپ بیروت.

۲ - انساب الاشراف بلاذری؛ ج ۱، ص ۵۸۶، چاپ مصر.

۳- امام المورخین محمد بن جریر طبری ( متوفای ۳۱۰ ) در تاریخ معروفش چنین می نویسد : « اتی عمر بن الخطاب منزل علی و فیه طلحة و الزبیر و رجال من المهاجرین ، فقال : والله لأحرقنَّ علیکم او لتخرجنَّ الی البیعة<sup>۱</sup> ؛ عمر به منزل علی که در آن طلحه و زبیر و جمعی از مهاجرین بودند آمده و گفت : به خدا قسم یا خانه را بر شما آتش می زنم و یا اینکه بیرون می آید و بیعت می کنید » .

طبری در روایت دیگری از خلیفه دوم نقل می کند که : « پس از رحلت پیامبر ، علی و زبیر و یارانشان از بیعت خودداری کردند و همه انصار نیز امتناع ورزیدند ، ولی همه مهاجرین برای تعیین خلیفه نزد ابوبکر اجتماع کردند »<sup>۲</sup> . ( وی بیان نمی کند که از مخالفین چگونه بیعت گرفته اند ) .

ایشان همچنین از سیف بن عمر نقل می کند که : « کسی از بیعت با ابوبکر امتناع نکرد مگر مرتد و یا کسی که نزدیک بود مرتد شود ، و کسی از مهاجرین از بیعت با ابوبکر خودداری نکرد »<sup>۳</sup> .

و همچنین از سیف بن عمر نقل می کند که : « علی در خانه اش نشسته بود و به او خبر رسید که ابوبکر در مسجد برای بیعت نشسته است . علی با عجله ای که داشت با پیراهن تنها بدون ازار و ردا وارد مسجد شد تا مبادا در امر بیعت تأخیری داشته باشد و سپس بیعت کرد و کنار ابوبکر نشست و کسی را فرستاد تا لباس او را از خانه بیاورند »<sup>۴</sup> .

۱- تاریخ طبری ؛ ج ۲ ، ص ۴۴۳ ، چاپ پنجم - بیروت .

۲- منبع پیشین ؛ ج ۲ ، ص ۴۴۶ . ۳- منبع پیشین ؛ ج ۲ ، ص ۴۴۷ .

۴- منبع پیشین .

در حالی که او در نقل دیگر از زهری آورده است که: «علی و بنی هاشم (همگی اشان) تا شش ماه (رحلت فاطمه زهرا علیها السلام) با ابوبکر بیعت نکردند»<sup>۱</sup>.

طبری بدون اینکه برای این روایات متناقض چاره‌ای بیندیشد به مطالب بعدی منتقل می‌شود.

۴- ابن عبد ربّه مؤلف «العقد الفرید» (متوفای ۳۲۸) می‌نویسد: «اما علی و عباس بن عبدالمطلب و زبیر در خانه فاطمه نشستند تا اینکه ابوبکر عمر بن الخطاب را به سوی آنها فرستاد که ایشان را از خانه فاطمه بیرون کند، و به عمر گفت که: اگر از بیرون آمدن امتناع کردند با آنها قتال کن. پس عمر با آتش به در خانه فاطمه آمد تا خانه را همراه با آنها بسوزاند که فاطمه با عمر روبرو می‌شود و می‌گوید: ای پسر خطاب آیا آمده‌ای که خانه مرا بسوزانی؟ گفت: آری، مگر آنکه داخل بشوید در چیزی که امت داخل شدند ...»<sup>۲</sup>.

ابن عبد ربّه چیزی برخلاف آن نقل نمی‌کند.

دکتر سید جعفر شهیدی پس از نقل عباراتی از بلاذری و ابن عبد ربّه می‌گوید: «اکنون که مشغول نوشتن این داستان هستم کتاب ابن عبد ربّه اندلسی «عقد الفرید»، و «انساب الاشراف» بلاذری را در پیش چشم دارم، داستان را چنانکه نوشته شد از آن دو کتاب نقل می‌کنم، بسیار بعید و بلکه ناممکن می‌نماید چنین داستانی را بدین صورت هواخواهان شیعه یا دسته‌های سیاسی موافق آنان ساخته باشند، چه دوستاناران

۲- عقد الفرید؛ ج ۵، ص ۱۲، چاپ بیروت.

۱- منبع پیشین؛ ج ۲، ص ۴۴۸.

شیعه در سده‌های نخستین اسلام نیرویی نداشته و در اقلیت بسر می‌برده‌اند، چنانکه می‌بینیم این گزارش در سندهای مغرب اسلامی هم منعکس شده است، بدین ترتیب احتمال جعل در آن نمی‌رود. در کتابهای دیگر نیز مطالبی از همین دست، ملایم‌تر یا سخت‌تر، دیده می‌شود»<sup>۱</sup>.

در این جا قبل از پرداختن به سایر منابع اهل سنت، به نقل کلام مورخ معروف مسعودی می‌پردازیم. البته گرچه بسیاری او را شیعه می‌دانند، ولی چون اهل سنت کتابش را معتبر می‌شمرند ما اقوال او را بیان می‌کنیم:

۵- ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی (متوفای ۳۴۶) در «مروج الذهب» می‌نویسد که: «عروة بن زبیر برای برادرش - عبدالله بن زبیر - در ماجرای بین او با بنی‌هاشم و محمد حنفیه و محاصره نمودنشان در شعب و جمع‌آوری هیزم برای سوزاندن آنها عذر می‌آورد و می‌گفت: او می‌خواست بدینوسیله آنها را بترساند تا در بیعت و اطاعت او درآیند، زیرا که آنها - بنی‌هاشم - پیش از این نیز از بیعت امتناع ورزیده بودند. بعد می‌گوید: این - امتناع آنها در گذشته - جای ذکرش اینجا نیست و ما این خبر را در کتابی به نام «حدائق الاذهان» که در مناقب و فضائل اهل بیت تألیف نمودیم، آورده‌ایم»<sup>۲</sup>.

ابن ابی الحدید - شارح نهج البلاغه - در نقل از مسعودی، این داستان

۱- دکتر سید جعفر شهیدی، زندگانی فاطمه زهرا؛ ص ۱۰۹.

۲- مروج الذهب مسعودی؛ ج ۳، ص ۷۷، چاپ بیروت.



را روشن تر ذکر می‌کند، و ایشان عذر عروه بن زبیر از برادرش عبدالله بن زبیر را چنین می‌نویسد: « او خواست که وحدت کلمه از بین نرود، و مسلمین اختلاف نکنند، و بنی‌هاشم در بیعت آیند، تا وحدت کلمه حاصل شود، چنانچه عمر بن الخطاب چنین عمل کرد با بنی‌هاشم هنگامی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، زیرا عمر هیزم فراهم نمود تا خانه را با اهل آن بسوزاند»<sup>۱</sup>.

معلوم نیست آیا چیزی در نقل ابن ابی الحدید افزوده شده است، و یا اینکه از تاریخ مسعودی در چاپهای بعدی چیزی را حذف کرده‌اند؟

۶- ابن عبدالبر نمری قرطبی (متوفای ۴۶۳) در «الاستیعاب فی معرفة الاصحاب» می‌گوید: « هنگامی که با ابوبکر بیعت شد، علی و زبیر بر فاطمه علیها السلام وارد شدند و در کارشان با او مشورت کردند، آنان به همدیگر مراجعه می‌نمودند. این خبر به عمر رسید و عمر بر فاطمه وارد شد و گفت: ای دختر رسول خدا، هیچ کس محبوبتر از پدرت در نزد من نیست، و بعد از او کسی محبوبتر از شما نزد من نیست. به من خبر رسید که این عده بر تو وارد می‌شوند، و اگر دوباره به من خبر برسد چنین و چنان می‌کنم. سپس وی خارج شد، و فاطمه بر آنها وارد شد و گفت که: عمر نزد من آمد و قسم خورد که اگر دوباره نزد من برگردید چنین و چنان می‌کند، و به خدا قسم که وی به گفته خود عمل می‌کند، پس در کارتان بنگرید و دیگر به اینجا برنگردید ...»<sup>۲</sup>.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی؛ ج ۲۰، ص ۱۴۷، چاپ مصر.

۲- الاستیعاب؛ ج ۲، ص ۲۵۴، حرف العین، عبدالله بن عثمان (ابوبکر).

مؤلف چیزی در جهت خلاف آن نقل نمی‌کند. البته مؤلف برای حفظ آبروی خلیفه بجای «لأحرقنَّ علیکم او لتخرجنَّ الی البیعة»<sup>۱</sup> «لأفعلنَّ ولأفعلنَّ» آورده است.

۷- عمادالدین اسماعیل بن علی ابو الفداء<sup>۲</sup> مؤلف کتاب «المختصر فی اخبار البشر» (متوفای ۷۳۲) می‌نویسد: «سپس ابوبکر عمر بن الخطاب را به سوی علی و افرادی که با او بودند فرستاد تا آنها را از خانه فاطمه بیرون کند، و به او گفت: اگر از آمدن امتناع ورزیدند با آنها جنگ کن. سپس عمر با مقداری آتش برای سوزاندن خانه به سوی آنها رفت و فاطمه با او روبرو شد و گفت: ای پسر خطاب کجا می‌روی؟ آیا آمدی خانه مرا بسوزانی؟ گفت: آری، مگر آنکه در آئید در چیزی که همه امت درآمدند»<sup>۳</sup>.

مؤلف روایتی بر خلاف آن نقل نمی‌کند.

در مورد عدم انعکاس این قضیه در «الکامل فی التاریخ» ابن اثیر، و «البدایة و النهایة» ابن کثیر، و «تاریخ المبتدا و الخبر» ابن خلدون، نکته‌ای است که تحت عنوان پاسخ به یک سؤال به آن اشاره خواهیم کرد.

۸- علامه محمد بن محمد بن شحنه (متوفای ۸۱۵) در این مورد می‌نویسد: «سپس عمر به در خانه علی آمد تا خانه را با اهل آن بسوزاند، ناگاه با فاطمه علیها السلام مواجه گردید. عمر گفت: مگر در آئید در

۱- تاریخ طبری؛ ج ۲، ص ۴۴۳. ۲- الاعلام خیرالدین زرکلی؛ ج ۱، ص ۳۱۹.

۳- المختصر فی اخبار البشر؛ ج ۱، ص ۱۵۶، چاپ بیروت.

چیزی که همه امت در آمدند»<sup>۱</sup>.

در بیشتر این عبارات چنانچه ملاحظه می‌کنید ابوبکر به عمر گفت در صورت امتناع متحصنین از بیرون آمدن، با آنها بجنگد. و عمر با پاره‌ای آتش برای سوزاندن خانه به سوی آنها رفت و سوگند یاد کرد که در صورت بیرون نیامدن، خانه را با اهلش بسوزاند.

۹- ابن ابی الحدید معتزلی - شارح نهج البلاغه - (متوفای ۶۵۶) از احمد بن عبدالعزیز جوهری - مؤلف کتاب «السقیفه» - نقل می‌کند: «وقتی که با ابوبکر بیعت شد، زبیر و مقداد با جماعتی از مردم پیش علی به خانه فاطمه رفت و آمد می‌کردند و در امورشان با هم مشورت می‌نمودند، و عمر بر فاطمه - سلام الله علیها - وارد شد و گفت: ای دختر رسول خدا، کسی از مردم پیش من محبوبتر از رسول خدا نبوده، و اکنون کسی از مردم نزد من محبوبتر از شما نیست، ولی قسم به خدا این مانع نمی‌شود که دستور دهم این خانه را همراه این گروه آتش زنند. وقتی که عمر برگشت، فاطمه نزد آنها رفت و گفت که: عمر نزد من آمد و قسم یاد کرد که اگر دوباره برگردید خانه را با شما بسوزاند، و به خدا قسم او به سوگندش عمل می‌کند، پس اینجا را ترک کنید. آنها دیگر برنگشتند و با ابوبکر بیعت کردند»<sup>۲</sup>.

ابن ابی الحدید درباره جوهری می‌گوید: «او از رجال حدیث و از

۱- تاریخ روضة المناظر فی اخبار الاوائل والاواخر در حاشیه مروج الذهب؛ ج ۱، ص ۱۸۹

چاپ مصر، سال ۱۳۰۳.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی؛ ج ۲، ص ۴۵.

ثقات مورد اعتماد است»<sup>۱</sup>.

در نقل دیگر جوهری از عمر بن شیبّه و ... نقل می‌کند که: «عمر به خانه فاطمه علیها السلام آمد و گفت: «والذي نفسي بيده لتخرجنّ الى البيعة او لأحرقنّ البيت عليكم»<sup>۲</sup>.

همچنین جوهری مؤلف کتاب «السقيفه» در روایت دیگر نقل می‌کند که: «سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود نیز در خانه فاطمه با آنان - که در روایت سابق نامشان آمد یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام و زبیر و گروهی از بنی هاشم - اجتماع کرده بودند تا با علی علیه السلام بیعت کنند، پس عمر به سوی آنها آمد تا خانه را با آنها بسوزاند»<sup>۳</sup>.

ایشان این مطالب را در ذیل خطبه شصت و شش نهج البلاغه نیز ذکر می‌کند<sup>۴</sup>.

این اظهارات، هم عقیده ابن ابی الحدید در این قضیه است، و هم نظر ابوبکر جوهری که از او نقل کرده است.

۱۰ - مؤلف «کنز العمال» (متوفای ۹۷۵) از اسلم نقل می‌کند که: «عمر بر فاطمه - سلام الله علیها - وارد شد و ... و گفت: به خدا قسم احترام تو نزد من مانع نمی‌شود که امر کنم گروهی را که نزد تو اجتماع کردند با خانه بسوزانند». و بعد روایت را مثل نقل ابن ابی الحدید از جوهری به پایان می‌برد<sup>۵</sup>.

۱ - منبع پیشین؛ ج ۲، ص ۶۰.

۲ - منبع پیشین؛ ج ۲، ص ۵۶.

۳ - منبع پیشین.

۴ - منبع پیشین؛ ج ۶، ص ۴۸.

۵ - کنز العمال متقی هندی؛ ج ۵، ص ۶۵۱، حدیث ۱۴۱۳۸.

از میان نویسندگان معاصر اهل سنت، بعضی‌ها به این حقیقت تلخ اشاره کرده‌اند، گرچه اکثر آنها می‌کوشند که این مطالب را در آثارشان ذکر نکنند، و تلاش می‌کنند که خلافت خلفا را با شکل حکومت مردم بر مردم و یا اصل مشاوره توجیه کنند. بدیهی است که ریختن مأموران خلافت به خانه مخالفین، و تهدید به آتش زدن، و کشاندن متحصنان به مسجد، و وادار نمودن آنها به بیعت، و کتک زدن و اهانت کردن و تهدید به قتل، مخالف با روح دموکراسی است، از این جهت اینها را در آثار و تألیفاتشان ذکر نمی‌کنند<sup>۱</sup>. ولی با این همه برخی از ایشان نتوانستند از دیدن حقیقت چشم ببوشند، و خلاف آن را بنویسند.

اینک ما سخنان بعضی از آنان را در این مسأله ذکر می‌کنیم:

۱۱- نویسنده معروف و معاصر مصری عباس محمود العقّاد (متوفای ۱۳۸۳) در کتاب «عبقریه عمر» می‌نویسد: «گروهی شدت عمل عمر در دعوت علی برای بیعت با ابوبکر را زیاد پنداشته‌اند، چنانچه در بعضی از روایاتی که صحت آنها ترجیح دارد آمده است. و خلاصه آن روایات چنین است که: عمر به در خانه علی آمد و در آن طلحه و زبیر و گروهی از مهاجران بودند، پس گفت: به خدا سوگند یا خانه را بر شما می‌سوزانم و یا برای بیعت بیرون بیاید. پس زبیر با شمشیر کشیده بیرون

۱- ما این سیاست را دقیقاً در داستان غدیر می‌بینیم، که هر چه زمان می‌گذرد و با تاریخ وقوع حادثه بیشتر فاصله می‌شود، تعداد دانشمندان اهل سنت که آن را در آثارشان آورده باشند کمتر می‌گردد، حدیث غدیر، که صد و ده صحابه و هشتاد و چهار تابعی در مدارک اهل سنت آن را نقل نموده‌اند، از بین نویسندگان فراوان اهل سنت در قرن چهاردهم، تنها بیست نفر آن را در تألیفاتشان آورده‌اند. الغدیر؛ ج ۱، ص ۱۴ الی ۱۵۱.

آمد و شمشیر از دستش افتاد، بر او هجوم آوردند و او را دستگیر کردند. گروهی این شدت عمل را زیاد پنداشته‌اند، و آن را نوعی ستم از سوی عمر در حقّ علی، و دورکردن بنی‌هاشم از خلافت شمرده‌اند»<sup>۱</sup>.

۱۲ - عمر رضا کخّاله مؤلف «اعلام النساء» می‌نویسد: «پس ابوبکر عمر را به سوی آنها - افرادی که از بیعت با ابوبکر امتناع کرده و در خانه فاطمه متحصن شده بودند - فرستاد. عمر از بیرون خانه آنها را صدا کرد، اما آنها از خارج شدن خودداری کردند، عمر هیزم طلبید و گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا از خانه بیرون می‌آیید و یا خانه را همراه با اهلش می‌سوزانم. به او گفتند: ای اباحفص، در خانه فاطمه است، گفت: گرچه فاطمه در خانه باشد»<sup>۲</sup>!

البته مدرک عمر رضا در این قضیه کتاب «الامامة والسیاسة» منسوب به ابن قتیبة دینوری است. ای کاش وی به منابع بشمار اهل سنت که در این باب وجود دارد مراجعه می‌کرد، و به کتاب «الامامة والسیاسة» که در مورد آن حرفهایی زده‌اند اکتفا نمی‌نمود.

۱۳ - نویسنده معروف مصری عبدالفتّاح عبدالمقصود در کتاب «الامام علی بن ابیطالب» در این مورد می‌نویسد: «... و با این پیش‌بینیها در آن روز میان مردم شایع شد که عمر قدم پیش گذارده و با گروهی از یاران و همدستانش به سوی خانه فاطمه رهسپار گشته و اندیشه آن را دارد که پسر عموی رسول خدا را چه بخواهد و چه نخواهد به آنچه تا

۱ - عباس محمود العقّاد، عبقریة عمر؛ ص ۱۵۷.

۲ - عمر رضا کخّاله، اعلام النساء؛ ج ۴، ص ۱۱۴، چاپ مصر.

حال نپذیرفته و ادا نماند. مردم حدسها می زدند؛ دسته ای می گفتند: تنها در برابر دم شمشیر سر اطاعت خم می کند... و گروهی پیش بینی می کردند که شمشیر با شمشیر روبرو می شود... کسانی که از این و آن نبودند، یگانه وسیله حفظ وحدت و اطاعت را آتش می پنداشتند... مگر دهان مردم بسته و بر زبانها بند است که داستان هیزم را بازگو نمایند، چه با این دستور زاده خطاب، دور خانه فاطمه را که علی و اصحابش در آن بودند محاصره نمودند تا بدین وسیله قانع سازد یا بی مهابا بتازد...

همه این داستانها که با نقشه سابق یا ناگهان پیش آمد، مانند کف روی موج ظاهر شد و اندکی نپایید که همراه جوش و خروش عمر از میان رفت... این مرد خشمگین و خروشان به خانه علی علیه السلام روی آورد و همدستانش دنبال او به راه افتادند و به خانه هجوم آوردند، یا نزدیک بود هجوم آورند، ناگهان چهره ای چون چهره رسول خدا در میان درب آشکار شد، چهره ای که پرده اندوه آن را گرفته، و آثار رنج و مصیبت بر آن آشکار است، در چشمهایش قطرات اشک می درخشید، و بر پیشانیاش گرفتگی غضب هویدا بود.

عمر به جای خود خشک شد و آن جوش و خروش چون موج از میان رفت، همراهانش که دنبالش به راه افتاده بودند پشت سرش در مقابل درب بیهوش زده ایستادند، زیرا روی رسول خدا را از خلال روی حبیبه اش زهرا دیدند، سرها از شرمندگی و حیا به زیر آمد، و چشمها پوشیده شد، دیگر تاب از دلها رفت، همینکه دیدند فاطمه مانند سایه حرکت نمود و با قدمهای حزن زده لرزان اندک اندک به سوی قبر پدر نزدیک

شد ... چشمها و گوشها یکسره متوجه او گردید ، ناله اش بلند شد و باران اشک سرازیر گشت و با سوز جگر پی در پی پدرش را صدا می زد :

بابا ای رسول خدا ... گویا از تکان این صدا زمین زیر پای آن گروه ستم پیشه به لرزه آمد ، باز زهرا نزدیکتر رفت و به آن تربت پاک روی آورد و همی به آن غایب حاضر استغاثه می نمود :

بابا ای رسول خدا ... پس از تو از دست زاده خطاب و زاده ابی قحافه چه به سر ما آمد؟!

دیگر دلی نماند که نلرزد ، و چشمی نماند که اشک نریزد ، آن مردم آرزو می کردند که زمین شکافته شود و در میان خود پنهانشان سازد...<sup>۱</sup> .

۱۴ - همچنین استاد توفیق ابو علم در کتاب « اهل البیت » زیر عنوان « موضع گیری امام علی بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام » به این مطلب اشاره کرده است . وی روایتی را که ما از طبری نقل کردیم در کتابش می آورد ، و می گوید : « عمر به در خانه علی آمد و در آن طلحه و زبیر و گروهی از مهاجرین متحصن بودند ، عمر گفت : به خدا قسم یا خانه را بر شما می سوزانم و یا برای بیعت خارج شوید ... » .

در نقل دیگر می نویسد که : « عمر به علی گفت : اگر با ابوبکر بیعت نکنی خانه ات را می سوزانم . علی علیه السلام گفت : آیا آن را می سوزانی در حالی که دختر رسول خدا در آن است؟! گفت : آری ، آن را آتش می زنم گرچه دختر رسول خدا در آن باشد » . سپس وی شعر شاعر محمد حافظ

۱ - عبدالفتاح مقصود ، الامام علی بن ابیطالب علیه السلام ؛ ج ۱ ، ص ۱۹۰ ، بخش پانزدهم از آغاز ، جاب بیروت ، و ترجمه آیه الله سید محمود طالقانی ؛ ج ۱ ، ص ۱۱۶ .



ابراهیم را (که بعداً می آید) شاهد می آورد...<sup>۱</sup>.

البته بعضی از نویسندگان اهل سنت که این موضوع را در آثارشان ذکر کرده اند این عمل را الغزشی از سوی دستگاه خلافت شمرده اند و با تلاش فراوان می کوشند که این عمل را توجیه کنند، تا به مقام عدالت و اجتهاد صحابه آسیبی وارد نشود، و آن را از گناهان قابل آمرزش قلمداد می کنند. این ابی الحدید در این مورد می گوید: «فاطمه زهرا علیها السلام در حالی که بر ابوبکر و عمر خشمگین بود از دنیا رفت، و او وصیت کرد که آن دو بر او نماز نگزارند، و این نزد اصحاب ما از اموری است که صدورش از آن دو قابل اغماض است، و سزاوار این بود که احترام او و حرمت منزل او را نگاه می داشتند، ولی آنها از پیدا شدن اختلاف و تفرقه ترسیدند و به آن چیزی که به نظرشان مصلحت تشخیص دادند، عمل کردند»<sup>۲</sup>.

ولی جای تأسف است که برخی از نویسندگان و شعرای اهل سنت آن را به عنوان مفاخر خلیفه دوم می شمارند. شاعر معروف معاصر «محمد حافظ ابراهیم مصری» (متوفای ۱۳۵۱) در قصیده عمریه خود به مدح خلیفه دوم پرداخته، و او را به جهت این عمل ستوده است:

و قَوْلِهِ لَعَلِّيَ قَالَهَا عُمَرَا كَرِمَ ← بِسَامِعِهَا أَعْظَمَ بِمَلْقِيهَا  
حَرَقْتُ دَارَكَ لَا بَقِيَّ عَلَيْكَ بِهَا      إِنَّ لَمْ تُبَايِعَ وَبِنْتَ الْمُصْطَفَى فِيهَا  
مَا كَانَ غَيْرَ أَبِي حَفْصٍ يَفْوَهُ بِهَا      أُمَامَ فَارِسِ عِدْنَانٍ وَحَامِيهَا

۱- توفیق ابوعلم، اهل البیت؛ ص ۲۳۸، چاپ مصر.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی؛ ج ۶، ص ۵۰، چاپ مصر.

به یاد بیاور سخنی را که عمر به علی گفت؛ چه ارجمند شنونده‌ای و چه بزرگ گوینده‌ای!

وی گفت: اگر بیعت نکنی خانه تو را می‌سوزانم و اجازه نمی‌دهم در آنجا بمانی، هرچند دختر پیامبر برگزیده خدا در آن باشد. این سخن را جز عمر کس دیگر نمی‌توانست بگوید، آن هم در برابر شهسوار دودمان عدنان و پشتیبان آن.

آیا سوزاندن خانه دختر رسول خدا بمنظور اخذ آراء بیشتر برای ابوبکر از افتخارات شمرده می‌شود که این شاعر آن را از مفاخر خلیفه دوم می‌شمارد؟!

شارح قصیده عمریه «دمیاطی»، در شرح بیت دوم می‌گوید: «اینکه دختر پیامبر برگزیده خدا در این خانه جای دارد، علی را از گزند عمر برکنار نمیدارد»، و سپس روایت ابن جریر طبری - آمدن عمر به در خانه فاطمه و جمله معروفش: *والله لأحرقنّ علیکم اولتخرجنّ الی البیعة* - و... را ذکر می‌کند<sup>۱</sup>.

پس در مورد مسأله اول؛ یعنی آمدن مأمورین خلافت به در خانه امیرالمؤمنین، و تهدید کردن آنها به سوزاندن خانه، و قسم یاد کردن و امور دیگر، از نظر مدارک اهل سنت شکی باقی نمی‌ماند، گرچه بعضی‌ها با ذکر روایات متناقض می‌کوشند که قضیه را لوث کنند، و خوانندگان را در شک و تردید بین روایات متناقض قرار می‌دهند، ولی برخی دیگر قضیه را به صورت قطعی ذکر کرده و سپس در مقام توجیه

عمل خلیفه برآمده‌اند.

در مدارک و منابعی که ذکر کردیم هیچ سخنی از ابن قتیبه دینوری و کتاب منسوب به او «الامامة والسیاسة» نیست، تاگاهی ایراد گرفته شود که انتساب این کتاب به او تمام نیست<sup>۱</sup> و گاهی نیز بگویند:

«تأثیر عقاید شیعه هاشمی علوی و عباسی در بیشتر روایات «الامامة والسیاسة» آشکارا به چشم می‌خورد، و احتمالاً این روایات نتیجه تضاد و رقابتی است که پس از خلفای راشدین میان امویان و هاشمیان پدید آمده است، وگرنه فاطمه و علی علیهما السلام با ایمان‌تر و منزّه‌تر و خردمندتر از آن بوده‌اند که برخلاف مصالح مسلمانان بپاخیزند، و عمر بزرگتر و خوددارتر از آن است که به سوزاندن خانه فاطمه دست یازد»<sup>۲</sup>.

### انعکاس این مسأله در کتب دانشمندان شیعه

از نظر مدارک و منابع شیعه - چنانچه خواهد آمد - مراحل بعدی این مسأله - یعنی ریختن به خانه و بردن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با وضع نامطلوب و جسارت‌آمیز، و آسیب رساندن به حضرت فاطمه علیها السلام - به خوبی اثبات می‌شود، و قهراً مرحله اول را نیز دربرخواهد داشت و نیازی به ذکر آنها در اینجا نیست.

ولی بعضی از مدارک شیعی در احتجاج با اهل سنت تنها به ذکر

۱ - المعارف؛ ص ۵۶، قسمت مقدمه تحقیق، نوشته دکتر ثروت عکاشه.

۲ - محمد عزّه دروزه، تاریخ العرب فی الاسلام؛ ص ۲۰، بنقل از دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛

مرحله اول که مورد قبول آنان است اکتفا کرده‌اند، و ما برای پرهیز از طولانی شدن مقاله تنها به فهرست این منابع و ذکر آدرس اکتفا می‌کنیم:

- ۱- الجَمَل، تألیف شیخ مفید (متوفای ۴۱۳)، ص ۱۱۷.
- ۲- امالی، تألیف شیخ مفید، مجلس ششم، ص ۳۰.
- ۳- الشافی، تألیف سید مرتضی، ج ۴، ص ۱۱۹.
- ۴- تقریب المعارف فی الکلام، تألیف شیخ تقی‌الدین ابی‌الصلاح حلبی (متوفای ۴۴۷)، ص ۱۶۷.
- ۵- تلخیص الشافی، تألیف شیخ الطائفه ابی‌جعفر طوسی (متوفای ۴۶۰)، ج ۳، ص ۷۶.
- ۶- المسترشد، تألیف محمد بن جریر طبری امامی - از معاصران شیخ طوسی - ص ۳۷۳ و ۳۷۸.
- ۷- الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، تألیف علی بن جعفر بن موسی بن طاووس، ص ۶۶ (روایت طبری و ابن عبد ربّه و واقدی و ابن جبیر و ... را نقل نموده است).
- ۸- نهج الحق و کشف الصدق، تألیف ابن مطهر حلّی (متوفای ۷۲۶)، ص ۲۷۰.
- ۹- نفحات اللاهوت، تألیف محقق کرکی (متوفای ۹۴۰)، ص ۷۸ (که در آن مسأله حاضر کردن آتش برای سوزاندن خانه آمده است).
- ۱۰- اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، تألیف محدّث بزرگ و مؤلف وسائل الشیعه محمد بن حسن حرّ عاملی، ج ۴، ص ۲۸۱ (ایشان روایت آمدن عمر و تهدید به احراق را - از قول سیّد در کتاب «طرائف» -

تحت شماره‌های ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ نقل نموده و آن را تلقی به قبول کرده است).

۱۱- بحار الانوار، تألیف علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۱۷۰.

۱۲- حقّ الیقین فی معرفة اصول الدین، تألیف سید عبدالله شبّر (متوفای ۱۲۴۲)، ص ۱۸۷.

۱۳- الفصول المهمّة، تألیف امام سید شرف الدین الموسوی، ص ۴۲. وی همچنین در المراجعات، در مراجعه ۸۲، ص ۲۶۶، می‌نویسد: «تهدیدهم علیاً بالتحریق ثابت بالتواتر القطعی».

۱۴- الغدیر، تألیف علامه شیخ عبدالحسین امینی، ج ۷، ص ۷۷-۸۶، و ج ۳، ص ۱۰۳، با استناد به مدارک اهل سنت.

۱۵- زندگانی حضرت فاطمه علیها السلام، تألیف دکتر سید جعفر شهیدی، ص ۱۰۹.

۱۶- دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۲۳۰، در ترجمه ابوبکر، مقاله آقای هادی عالم زاده.

## فصل دوم

### ریختن به خانه و آسیب رساندن و اهانت به دختر گرامی پیامبر ﷺ

گفته می شود که دختر گرامی پیامبر هنگام جلوگیری از ورود مهاجمین به خانه صدمه و آسیب دید ، به طوری که فرزندی که در رحم داشت ساقط کرد ، و از آن پس همواره بیمار ، و در رنج و اندوه بسر می برد تا رحلت کرد . این موضوع از نظر مدارک و منابع شیعی به آسانی قابل اثبات است و به عنوان یک امر مسلم تلقی می گردد . این مسأله هم در آثار متقدمین از علمای شیعه و هم در آثار متأخرین آنها منعکس گردیده است .

نه تنها شیعه بلکه برخی از اهل سنت نیز بدان اشاره نموده اند ، ولی چنانچه بیان داشتیم بسیاری از آنان در همان مرحله اول توقف نموده و قدمی جلوتر ننهاده اند ، و از ذکر حوادث بعدی سکوت کرده اند ، ولی چنانچه به زودی خواهد آمد نتیجه بحث این سه فصل حکایت از وقوع این حادثه هولناک و دلخراش و اسفبار دارد .

برای تحقیق در مسأله ، بحث را در دو بخش مطرح می کنیم :

۱ - انعکاس این قضیه در مدارک شیعی و احیاناً در برخی از منابع اهل سنت .

۲ - علت عدم انعکاس این قضیه در اکثر منابع اهل سنت .

اما در قسمت اول ، نخست به نقل سخنان برخی از بزرگان شیعه می پردازیم و سپس گفته های بعضی از دانشمندان اهل سنت را ذکر می کنیم .

در آثار و تألیفات بزرگان شیعه ، چه متقدمین و چه متأخرین ، و چه محدثین و چه متکلمین و ... این قضیه اسفبار منعکس شده است :

۱ - نصرین مزاحم منقری کوفی مورخ شیعی ( متوفای ۲۱۲ ) در کتاب « صفین » می آورد : « وقتی که معاویه شریعه فرات را برای بار دوم بر روی سپاه عراق بست ، مردی از طایفه سکون از اهل شام به نام سلیل بن عمرو ، در ضمن اشعاری معاویه را بر ادامه ممانعت آب تحریک و تشجیع نمود ، معاویه پاسخ داد : حق با شماست و لیکن عمرو عاص نمی گذارد ( یا چنین نظری دارد ) و می گوید: آنها را از آب مانع مشو ، چون علی کسی نیست که خودش تشنه بماند و ترا سیراب ببیند در حالی که افسار اسبها در دست او و سپاه اوست و به فرات نظر می افکند ، مگر آنکه یا از فرات سیراب شود و یا کشته شود ، و تو می دانی که او شجاع و بی باک است و با او مردم عراق و حجاز هستند ، و من و تو شنیده ایم که او می گفت: ای کاش چهل مرد می داشتم ، و سپس قضیه ای را یاد کرد ، ای کاش در روزی که خانه فاطمه را تفتیش می کردند چهل مرد

می داشتم»<sup>۱</sup>.

۲- محمد بن یعقوب کلینی (متوفای ۳۲۹) در «اصول کافی» در باب «مولد الزهراء» حدیث دوم، به سند صحیح از امام کاظم علیه السلام روایت می کند: «إِنَّ فَاطِمَةَ صَدِيقَةَ شَهِيدَةٍ، وَإِنَّ بَنَاتَ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَطْمِئِنُّنَّ»<sup>۲</sup>.

مولی محمد صالح مازندرانی (متوفای ۱۰۸۶ یا ۱۰۸۱) در شرح واژه «شهید» می گوید: «شهید به کسی گویند که در میدان جنگ به عنوان انجام وظیفه کشته شود، سپس معنای آن توسعه یافت و به هر کسی که مظلومانه کشته شود، مثل فاطمه علیها السلام اطلاق می شود، زیرا او را در حالیکه فرزندی در شکم داشت در به پهلوی او زدند و فرزندش سقط شد و به سبب آن از دنیا رفت. اما وجه تسمیه (این افراد و حضرت فاطمه علیها السلام) به شهید این است که خداوند و فرشتگان، بهشت را برای او شهادت می دهند، و یا اینکه او پس از مردن به حیات متصف می شود، مثل اینکه او حاضر و ناظر و نمرده است، و یا اینکه مقام و منزلتی را که خدا برایش فراهم نموده مشاهده می کند»<sup>۳</sup>.

علامه مجلسی (متوفای ۱۱۱۱) در مورد سند حدیث می فرماید: «صَحِيحٌ». ایشان در شرح این حدیث می فرماید: «این خبر دلالت می کند بر اینکه فاطمه - صلوات الله علیها - شهیده است، و این از

۱- وقعة صفین؛ ص ۱۶۳. ابن ابی الحدید در مورد نصر بن مزاحم نوشته است: ثبت صحیح النقل، غیر منسوب الی هوئی ولا اذفال، و هو من رجال اصحاب الحدیث. شرح نهج البلاغه؛ ج ۲، ص ۲۰۶.

۲- اصول کافی؛ ج ۱، ص ۴۵۸، و وافی؛ ج ۳، ص ۷۴۵.

۳- شرح اصول کافی؛ ج ۷، ص ۲۰۷، با تعلیقات علمیه آیه الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی.



متواترات می‌باشد، و سبب شهادت آن حضرت این بود که آنها پس از آنکه خلافت را غضب کردند و بیشتر مردم با آنها بیعت کردند به سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام فرستادند تا برای بیعت حاضر شود، امام از آمدن امتناع کرد، عمر عده‌ای را مأمور کرد تا خانه را با اهلش بسوزاند، و خواستند به زور وارد خانه شوند ولی فاطمه علیها السلام آنها را از ورود به خانه مانع شد، قنفذ غلام عمر در را به شکم فاطمه علیها السلام زد که پهلوئی او شکست، و جنینی که در رحم داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نام او را محسن نهاده بود ساقط شد، و به همین جهت مریض شد و در این مرض رحلت فرمود<sup>۱</sup>.

مجلسی سپس به ذکر روایاتی در تأیید سخن فوق از علمای اهل سنت و شیعه می‌پردازد.

۳- ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه (متوفای ۳۶۷) استاد شیخ مفید، در «کامل الزیارات» با سند معتبر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: که چون پیامبر اسلام را به معراج بردند، خداوند به او وحی کرد که من تو را در سه چیز امتحان کنم تا ببینم که صبر تو چگونه است؟ حضرت فرمود تسلیم امر تو هستم و مرا حول و قوتی نیست مگر به تو. و پرسید آن سه چیز کدام است؟ حق تعالی ندا فرمود که اول ... اما سوّم قتل و کشته شدن اهل بیت تو بعد از تو ... اما دختر تو فاطمه بر او ظلم نمایند و او را از حقش محروم کنند و او را بزنند چندانکه طفلی که در رحم دارد سقط شود و بدون اجازه وارد خانه او شوند و خواری خانه او

۱- محمدباقر مجلسی. مرآت العقول فی شرح الاصول الکافی؛ ج ۵، ص ۳۱۵.

را فراگیرد و سرانجام از شدت درد همان ضریب به شهادت برسد<sup>۱</sup>.  
 در مورد اتقان و احکام این کتاب شریف و همچنین وثاقت مؤلف آن  
 به مقدمه کتاب به قلم علامه محمد علی غروی اردوبادی مراجعه شود.  
 ۴ - شیخ جلیل اقدم صدوق (متوفای ۳۸۱) روایت مفصلی از  
 ابن عباس از رسول گرامی اسلام در فضیلت فاطمه زهرا علیها السلام نقل می‌کند.  
 تا اینکه می‌گوید: رسول خدا فرمود: «هرگاه فاطمه را می‌نگرم به یادم  
 می‌آید ستم و ظلمی که بعد از من به او روا خواهند داشت. و گویا با  
 فاطمه حاضریم و می‌نگرم که خواری وارد خانه او می‌شود، و هتک  
 حرمت او می‌گردد، و حق او را غصب می‌نمایند، و او را از ارثش محروم  
 می‌کنند، و پهلوی او را می‌شکنند، و جنین او را سقط می‌کنند، و او  
 فریاد می‌کشد که: یا محمداه! و استغاثه می‌کند، ولی کسی به فریاد او  
 نمی‌رسد، و همواره پس از من محزون و مغموم و گریان خواهد  
 زیست ...»<sup>۲</sup>.

همچنین در مجلس بیست هشتم، حدیث دوم، با سند معتبر از  
 امیرالمؤمنین روایت کرده است که: «آن حضرت فرمود: روزی من و  
 فاطمه و حسن و حسین در خدمت پیامبر نشستیم بودیم، ناگاه آن  
 حضرت به سوی ما نظر افکند و گریست. گفتم: سبب گریه چیست یا  
 رسول الله؟ فرمود: گریه‌ام برای آنچیزی است که بعد از من به شما روا  
 خواهند داشت. پرسیدم: آن چیست؟ فرمود: برای ضربتی که به فرق

۱- کامل الزیارات، باب ۱۰۸ نودالزیارات، ص ۳۳۲، تحقیق علامه شیخ عبدالحسین امینی.

۲- امالی صدوق، مجلس بیست و چهارم، ص ۹۹ و ۱۰۰.

تو خواهد رسید ، و آن سیلی که بر روی زهرا خواهند نواخت ، و زخمی که بر آن حسن خواهند زد و او را به زهر مسموم کنند ، و از کشتن حسین . چون این خبر را شنیدند همه گریان شدند <sup>۱</sup> .

همچنین شیخ صدوق در معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام : « يا علي لك كنز في الجنة وأنت ذو قرنيها » ، پس از معنا نمودن کنز و بیان مختار خودش (کلید نعمت های بهشت ) می گوید : « از بعضی از اساتیدم شنیدم که می گفت : منظور از این کنز ، فرزندش محسن است ، همانیکه حضرت فاطمه به علت فرار گرفتن بین در و دیوار او را ساقط کرد ... <sup>۲</sup> » .

صدوق بدون آنکه در پیرامون این معنی اظهار نظر کند وارد بیان معنای ذوالقرنین می شود .

۵ - در کتاب « اختصاص » منسوب به شیخ مفید ، جسارت و هتک احترام و صدمه دیدن حضرت فاطمه علیها السلام در مسأله فدک ذکر شده است . البته ایشان در داستان سقیفه می گوید : « مأمورین خلیفه به در خانه امیرالمؤمنین آمدند و فاطمه علیها السلام در را بر روی آنها بست و عمر با لگد در را شکست و مأمورین به خانه ریختند و امام علیه السلام را به زور به مسجد بردند . در این جا سخنی از زدن فاطمه زهرا علیها السلام نیست ، ولی در داستان فدک می گوید : « ابوبکر قباله فدک را به فاطمه داد و فاطمه علیها السلام خارج شد

۱- امالی صدوق ؛ مجلس بیست هشتم ، ص ۱۱۵ ، و مناقب ابن شهر آشوب ؛ ج ۲ ، ص ۵۱ ، و

جلاء العیون سید عبدالله شبر ؛ ج ۱ ، ص ۱۸۹ .

۲ - معانی الاخبار ؛ ص ۲۰۵ ، « فی معنی قول النبی لعلی : لك كنز في الجنة » .

و در راه به عمر برخورد کرد، عمر پرسید: آن چیست که با تو است؟ گفت: سند فدک است که ابوبکر به من داد، گفت: آن را به من بده، فاطمه رضی الله عنها خودداری نمود، عمر چنان با لگد او را زد که فاطمه محسن را که به آن حامله بود سقط کرد، و چنان سیلی به او زد که گوشواره از گوش او شکست، و قباله را گرفت و پاره کرد...»<sup>۱</sup>

کتاب شناس بزرگ شیعه، شیخ آغابزرگ طهرانی، در «الذریعة» کتاب «اختصاص» را از تصنیفات شیخ مفید می داند و می افزاید: «شیخ مفید اختصاصش را از «اختصاص» شیخ ابی علی احمد بن الحسین، معاصر شیخ صدوق، استخراج کرده است، و از «اختصاص» شیخ ابی علی اثری در دست نیست، ولی مؤلف «کشف الحجب» گفته: می گویند مؤلف «اختصاص» فردی به نام جعفر بن الحسین است، ولی از ظاهر سیاق برمی آید که این کتاب از تألیفات شیخ مفید است.»

مؤلف «الذریعة» در تأیید نظریه مؤلف «کشف الحجب» می گوید: «جعفر بن الحسین متوفای ۳۴۰ می باشد، و نجاشی در شرح حال او ضمن برشمردن تألیفات وی «اختصاص» را ذکر نکرده است». و سپس می گوید: «ظاهراً شیخ مفید کتاب «اختصاص» را از یکی از این دو کتاب استخراج کرده است»<sup>۲</sup>.

اخیراً بعضی از محققین استناد این کتاب به شیخ مفید را ناتمام

۱- اختصاص شیخ مفید؛ ص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۲- آغا بزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة؛ ج ۱، ص ۳۵۹.

دانسته‌اند<sup>۱</sup>. و به آن مراجعه شود.

۶- مسعودی مؤلف «مروج الذهب» در «اثبات الوصیة» در داستان سقیفه می‌نویسد: «مأمورین خلیفه به سوی منزل امام روی آوردند و به خانه امام هجوم بردند و در خانه را سوزاندند و امام علیه السلام را به زور از خانه بیرون بردند و فاطمه سیده زنان عالم را بین در و دیوار قرار دادند تا جایی که فرزندی که در رحم داشت افتاد، و امام را وادار به بیعت کردند، امام خودداری کرد، گفتند: اگر بیعت نکنی تو را می‌کشیم و...»<sup>۲</sup>.

کتاب‌شناس بزرگ شیعه، مرحوم شیخ آغا بزرگ طهرانی، بدون نقل هیچ خلافتی، این کتاب را از ایشان می‌داند. همچنین نجاشی در «رجال»، «علامه حلی در «الخلاصة»، شهید ثانی در حاشیه بر خلاصة علامه، مجلسی در «مدارک بحار»، ابوعلی حائری در «منتهی المقال»، خوانساری در «روضات الجنات»، محدث نوری در «خاتمة مستدرک الوسائل»، ج ۳، ص ۳۱۰، مقانی در «تنقیح المقال»، کتبی در «فوات الوفيات» و کاشف الغطاء در «اصل الشیعة و اصولها» و... همگی در این مسأله اتفاق نظر دارند<sup>۳</sup>.

۷- سید مرتضی علم الهدی (متوفای ۴۳۶) می‌گوید: «قاضی عبدالجبار معتزلی مسأله زدن عمر حضرت فاطمه را انکار می‌کند و از

۱- سید محمدجواد شبیری، شیخ مفید و کتاب اختصاص، از مجموعه مقالات فارسی، شماره ۵۵.

۲- علی بن الحسین مسعودی، اثبات الوصیة للإمام علی بن ابیطالب علیه السلام؛ ص ۱۲۲، چاپ نجف.

۳- منبع پیشین؛ مقدمه کتاب.

ابوعلی (جبائی) نقل می‌کند که: خبر نقل شده از جعفر بن محمد رضی الله عنه در زدن عمر حقیقت ندارد، بلکه روایت شده است که امام صادق رضی الله عنه نسبت به آن دو خلیفه اظهار دوستی می‌کرد.

سید مرتضی در این مقام می‌گوید: «استناد قاضی عبدالجبار به انکار ابوعلی در این قصه، و ادعای دوستی امام صادق نسبت به آن دو خلیفه اشکالاتی دارد: اول اینکه انکار ابوعلی بدون دلیل است، و چگونه ابوعلی این روایت را رد نکند در صورتی که به عقیده او خلافت حق آنان - ابوبکر و عمر - بود، و آنان بخشی از حقوقشان را دریافت کردند و به لطف و تأیید الهی نزدیک بودند و در دینداری می‌کوشیدند، و اگر او این عقاید تحقیق ناشده را از قلبش بیرون می‌کرد، آنوقت معنای این روایت را می‌فهمید، و دست کم در درستی و بطلان آن شک می‌کرد...». و سپس سید ادعای اظهار دوستی امام صادق رضی الله عنه نسبت به آن دو را رد می‌کند و روایت آن را جعلی و ساختگی می‌داند...<sup>۱</sup>

۸- شیخ الطائفه ابی جعفر طوسی (متوفای ۴۶۰) در روایتی از امام صادق رضی الله عنه می‌گوید: «والله ما بايع علي رضی الله عنه حتى رأى الدخان قد دخل بيته»<sup>۲</sup>؛ به خدا قسم علی رضی الله عنه بیعت نکرد تا اینکه دید که دود وارد خانه‌اش گردید.

طبق این روایت، مسأله در حد تهدید به احراق نبوده است، بلکه آن را عملی ساختند و در خانه را آتش زدند، و در سوخته را با لگد پا از جا درآوردند و به خانه ریختند و...

۲- تلخیص الشافی شیخ طوسی؛ ج ۳، ص ۷۶.

۱- الشافی؛ ج ۴، ص ۱۱۰ و ۱۱۵.

هچنین وی در این مورد می نویسد: « از چیزهایی که بر خلیفه اول عیب گرفته اند و عملش را مورد انکار قرار داده اند، زدن آنهاست فاطمه زهرا علیها السلام را. و روایت شده که آنها او را با تازیانه زدند، و مشهور بین شیعه این است که عمر چنان فاطمه علیها السلام را زد که او فرزندی را که در رحم داشت سقط کرد، و خبر این قضیه نزد شیعه مشهور و بلاخلاف است، و مأمورین خلیفه خواستند که خانه را بر او بسوزانند هنگامی که گروهی بدان پناه بردند و از بیعت امتناع ورزیدند، و کسی نمی تواند خبر مربوط به واقعه را انکار کند، زیرا خبر این قضیه را قبلاً از بلاذری و غیر او نقل کردیم، و روایات شیعه در این قضیه مستفیضه است، و در آن اختلافی ندارند»<sup>۱</sup>.

۹ - متکلم بزرگ قرن ششم، عبدالجلیل قزوینی، مؤلف کتاب «النقض» در رد «بعض فضائح الروافض» می نویسد: «آنچه (مؤلف) گفته است: و گویند عمر در بر شکم فاطمه زد و کودکی را در شکم وی کشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نام نهاده بود، جواب آن است که: این خبری است درست، و بر این وجه نقل کرده اند، و در کتابهای شیعی و سنی مذکور و مسطور است. اما خبر مصطفی صلی الله علیه و آله است که: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»، اگر غرض عمر آن باشد که علی علیه السلام بیرون آید و بیعت کند بر ابوبکر به خلافت، و غرضش نه آن باشد که کودک در شکم فاطمه علیها السلام سقط شود، چه ممکن است که نداند که فاطمه در پس در ایستاده است، اگر چنین باشد، آن را قتل خطا گویند، و اگر عمداً کرده

۱ - تلخیص الشافی؛ ج ۳، ص ۱۵۶، چاپ سوم.

باشد هم، نه معصوم است، چه ممکن است که خود بداند که فاطمه علیها السلام در پس در ایستاده است، حکم خدا راست در آن نه ما را و شما را. در این نقل بیش از این نتوان گفتن»<sup>۱</sup>.

۱۰ - همچنین خواجه نصیرالدین طوسی، فیلسوف و متکلم و دانشمند نجومی (متوفای ۶۷۲) در «تجرید الاعتقاد»، این حادثه ناگوار را آورده است. روشن است که مطالب و محتویات یک کتاب کلامی و عقیدتی که عقائد و نقطه نظرهای دینی یک مذهب و مکتب را بازگو می‌کند نمی‌تواند متکی و مبتنی بر یک سری روایات ضعیف باشد، بلکه این عقیده اکثریت قاطع دانشمندان شیعه در این مورد است.

خواجه نصیرالدین در بحث امامت از «تجرید الاعتقاد»، در صلاحیت نداشتن غیر حضرت امیر علیه السلام برای امامت، در مورد ابوبکر می‌گوید: «ابوبکر را در خانه رسول خدا دفن کردند که در زمان حیات از دخول آن ممنوع بود، و هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام از بیعت با ابوبکر خودداری کرد، گروهی را به خانه آن حضرت فرستاد و آتش در خانه افکندند، با آنکه دختر گرامی رسول خدا فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام و گروهی از بنی هاشم در آن بودند، و حسنین وقتی که او را در جایگاه رسول خدا دیدند بر او اعتراض کردند، و در آخر عمر حسرت می‌خورد که چرا با خانه فاطمه علیها السلام بی حرمتی کرد».

۱۱ - علامه حلی (متوفای ۷۲۶)، در «کشف المراد» در توضیح این قسمت می‌گوید: «اینها انتقادات دیگری است در مورد ابوبکر، او در



خانه رسول خدا به خاک سپرده شد در صورتی که در حیات رسول خدا از ورود به آن خانه بدون اذن او نهی شده بود، و وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام از بیعت امتناع کرد، گروهی را به خانه او فرستاد و آنها آتش در خانه افکندند، در حالی که ساکنین خانه، فاطمه علیها السلام و حسنین و جمعی از بنی هاشم بودند، و علی علیه السلام را با جماعتی به جبر از خانه بیرون کشیدند، و زبیر که با آنها بود شمشیرش را گرفتند و شکستند، و ضربتی به فاطمه علیها السلام رسید که از آن ضربت جنینی را که در رحم داشت و پیامبر او را محسن نام نهاده بود سقط کرد و ...»<sup>۱</sup>.

۱۲- فاضل مقداد (متوفای ۸۲۶)، در «شرح باب حادی عشر» در ذیل کلام علامه حلی: «والأدلة في ذلك لأخصی كثرة»<sup>۲</sup>، شش دلیل بر این امر می آورد، و در دلیل پنجم می گوید: «آن حضرت ادعای امامت فرمود ... چون دید کسی او را یاری نمی کند، در خانه نشست و مشغول جمع آوری قرآن شد، و چون او را به جهت بیعت طلبیدند، امتناع کرد، تا آنکه در خانه او را آتش زدند، و او را به جبر و قهر بیرون کشیدند ...»<sup>۳</sup>.

شارح دیگر باب حادی عشر، ابن مخدوم حسینی (متوفای ۹۷۶)، در «مفتاح الباب» در شرح این سخن علامه می گوید: «ادعای امامت آن حضرت در کتابهای سیره مشهور است، و حتی در آنها آمده: هنگامی که

۱- کشف المراد؛ المقصد الخامس في الامامة، المسألة السادسة، ص ۳۷۶، با تصحیح استاد

حسن زاده آملی، و تجرید الاعتقاد، ص ۲۵۰، تحقیق محمدجواد حسینی جلالی.

۲- الباب الحادي عشر علامة حلی؛ ص ۴۷، تحقیق دکتر مهدی محقق.

۳- شرح الباب الحادي عشر فاضل مقداد؛ ص ۴۹، تحقیق دکتر مهدی محقق.

امام مخالفت مخالفین و اصرار آنها در مخالفت با خویشان را دید و دانست، در خانه اش نشست و به جمع آوری کتاب خدا مشغول شد، و او را برای بیعت طلبیدند و او خودداری نمود، تا در خانه اش آتش افکندند، و او را به زور بیرون کشیدند»<sup>۱</sup>.

۱۳ - همچنین علی بن یونس عاملی (متوفای ۸۷۷) می گوید: «ومنها؛ ما رواه البلاذری واشتهر فی الشيعة أنه حصر فاطمة فی الباب حتی أسقطت محسناً، مع علم کل أحد بقول أبيها لها: فاطمة بضعة مني من أذاها فقد أذاني»<sup>۲</sup>؛ از آن جمله چیزی است که بلاذری نقل کرده و میان شیعه مشهور است که عمر حضرت فاطمه را پشت در محصور کرد به طوری که محسن را سقط کرد، با اینکه همه می دانند پیامبر ﷺ فرمود: فاطمه پاره تن من است، هر که او را بیازارد مرا آزرده است.

البته در چاپهای فعلی کتاب بلاذری «انساب الاشراف» چنین خبری در آن دیده نمی شود، و ممکن است با توجه به پراکندگی مجلدات این کتاب در گذشته، تصرفی در آن انجام گرفته باشد.

غیر از موارد یاد شده، در مدارک و منابع دیگر شیعی نیز این موضوع عنوان شده است، اگر چه در اعتبار برخی از این منابع حرفه‌ای زده‌اند، و در انتساب آنها به مؤلفین اتفاق نظر وجود ندارد. ما تنها فهرست این منابع را نقل می کنیم و از ذکر اقوال مؤلفین خودداری می نمایم:

۱- کتاب سلیم بن قیس (متوفای حدود سال ۹۰)، ص ۳۷، حدیث

چهارم.

۱- مفتاح الباب ابوالفتح بن مخدوم الحسینی؛ ص ۱۹۳، تحقیق دکتر مهدی محقق.

۲- الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم؛ ج ۳، ص ۱۲، تحقیق محمدباقر بهبودی.

۲- التفسیر، تألیف محدث جلیل محمد بن مسعود بن عیاش - معاصر ثقة الاسلام کلینی - ج ۲، ص ۶۷ و ص ۳۰۷ (در آنجا مسأله آمدن عمر با گروهی به در خانه حضرت فاطمه، شکستن در خانه، ریختن مهاجمین به خانه، و بردن امیرالمؤمنین علیه السلام ملبیاً آمده است) <sup>۱</sup>.

۳- دلائل الامامة، تألیف ابی جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری - معاصر شیخ طوسی - (متوفای ۴۶۰) و نجاشی (متوفای ۴۵۰). او متأخر از ابن جریر عامی است، و سید ابن طاووس و سید هاشم توبلی بسیار از او نقل کرده‌اند <sup>۲</sup>. ایشان در صفحه ۴۵، در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌نویسد: «علت وفات حضرت فاطمه این بود که قنفذ غلام آن مرد (عمر) به دستور او، با غلاف شمشیر او رازد به گونه‌ای که آن حضرت فرزندی که در رحم داشت ساقط کرد و به سبب آن سخت مریض شد».

این روایت از حیث سند معتبر و قابل اعتماد می‌باشد.

این نقل با دیگر نقل‌هایی که این امر را به عمر نسبت می‌دهد منافات ندارد، زیرا چنانچه در این نقل آمده، ممکن است که عمر دستور داده باشد و قنفذ اجرا کرده باشد، از این جهت فعل را می‌توان به هر کدامشان نسبت داد.

۴- الاحتجاج، تألیف ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی،

۱- در مورد انتقام و احکام تفسیر ارزشمند عیاشی، به کتاب «چهل مقاله»، نوشته آیه الله رضا

استادی، مقاله «تفسیر عیاشی و مؤلف آن» مراجعه شود.

۲- الذریعة آغا بزرگ طهرانی؛ ج ۸، ص ۲۴۱.

( از اعلام قرن پنجم ) ، ایشان در صفحه ۴۱۳ ، قسمت مربوط به احتجاج امام حسن مجتبی با جماعتی از مخالفین از جمله مغیره بن شعبه ، این مسأله را نقل کرده است .

۵- کامل بهائی ، تألیف حسن بن علی بن محمد مشهور به عمادالدین طبری - معاصر خواجه نصیرالدین طوسی - ، در این کتاب نیز آسیب دیدن آن بانوی بزرگوار از سوی مهاجمین و شهادت محسن درج ۱ ، ص ۳۰۶ و ۳۰۹ و ۳۱۲ آمده است .

۶- ارشاد القلوب الی الصواب ، تألیف شیخ جلیل ابی محمد حسن بن ابی حسن بن محمد دیلمی - از معاصرین فخر المحققین فرزند علامه حلّی ( متوفای ۷۷۱ ) - نیز این مطلب را متعرض شده است<sup>۱</sup> .

۷- نفحات اللاهوت ، تألیف محقق کرکی ، ص ۱۳۰ ( که در آن تهدید به آتش زدن خانه و فراهم کردن هیزم و از بین رفتن محسن آمده است ) .  
۸- غایة المرام فی حجة الخصام ، تألیف محدث بزرگوار سید هاشم بحرانی ، در باب ۵۶ ، صفحه ۵۵۹ کتاب ، این موضوع را از سلیم آورده است .

۹- علامه مجلسی نیز در بحار الانوار این حادثه ناگوار را ذکر می کند<sup>۲</sup> .

۱۰- بحر المعارف ، تألیف شیخ عبدالصمد همدانی ( متوفای ۱۲۱۶ ) در این کتاب نیز این مطلب آمده است .

۱- ارشاد القلوب ، بنقل از بیت الاحزان محدث قمی ؛ ص ۹۷ .

۲- بحار الانوار ؛ ج ۴۳ ، ص ۱۹۷ .

### علماء و دانشمندان قرون اخیر شیعه

حکیم الهی ملا محسن فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱) در «علم الیقین» در فصل بیستم در این مورد می نویسد: «سپس عمر عده ای از طلقا و منافقین را جمع کرده و به سوی خانه امیرالمؤمنین آمدند و با در بسته مواجه شدند و فریاد کشیدند: یا علی از خانه بیرون بیا که خلیفه رسول خدا تو را می خواند، ولی آنان در را به روی آنها باز نکردند، پس هیزم آوردند و در پای در نهادند و آتش تهیه کردند تا در خانه را بسوزانند، و عمر فریاد کشید و گفت: به خدا قسم اگر در را باز نکنید آن را آتش می زنم. و همین که فاطمه علیها السلام دانست که آنها تصمیم دارند خانه را بسوزانند حرکت کرد و در را گشود.

همین که در را گشود، جمعیت او را به عقب راندند و فاطمه علیها السلام بین در و دیوار واقع شد، و سپس بر سر امام ریختند و گریبان وی را گرفتند و در حالی که او را بر زمین می کشاندند به سوی مسجد بردند. فاطمه علیها السلام بین آنها و همسرش حائل شد و گفت: به خدا قسم نمی گذارم که پسر عمویم را به زور به مسجد ببرید ... جمعیت که چنین دیدند امام را رها کردند، عمر به قنفذ دستور داد که با تازیانه فاطمه علیها السلام را بزند، قنفذ پشت و پهلوی فاطمه را به تازیانه گرفت تا زهرا علیها السلام از حال برفت و اثر آن در جسم شریفش پیدا شد، و این ضربت بیشترین تأثیر را در افتادن جنین او، که پیامبر او را محسن نام نهاده بود، داشته است و ...»<sup>۱</sup>.

۱- علم الیقین فیض کاشانی؛ ج ۲، ص ۶۸۷، باب ۱۴، فصل ۲۰.

البته مرحوم فیض این بخش از « علم یقین » - یعنی از فصل ۶ باب ۱۴ تا اول فصل ۲۵ از همین باب - را از کتاب « التهاب نیران الاحزان » نقل می‌کند ، ولی از بیوگرافی مؤلف این کتاب اطلاعی در دست نیست . اما اعتماد فیض بر این کتاب و نقل فصلهایی از آن ، می‌تواند بیانگر نظری در این قضیه باشد<sup>۱</sup> .

محدث قمی - حاج شیخ عباس - نیز در کتاب خود « بیت الاحزان » در موارد زیادی این مسأله را خاطر نشان کرده است<sup>۲</sup> .

همچنین سید عبدالرزاق موسوی مفرم (متوفای ۱۳۹۱) در صفحات ۶۱ و ۷۸ و ... کتاب خویش « وفاة الصديقة الزهراء (ع) » این مسأله را یادآور شده است .

بنابراین ، مسأله از نظر روائی و کلامی و تاریخی مورد اتفاق علمای شیعه است . شأن یک محقق و پژوهشگر تاریخ آن است که با توجه به مدارک و منابعی که در دست دارد به تحقیق و بررسی بپردازد ، چه اینکه تاریخ یک علم نقلی است ، همانند فقه و تفسیر و ... ما نمی‌توانیم به صرف بعید دانستن این امر از طرف دست اندرکاران خلافت ، به تاریخ سازی بپردازیم ، و این همه منابع و مدارک را نادیده بگیریم ، و اگر این امر را دیگران قبول ندارند ، لاقلاً این عقیده شیعه است .

۱- المحجة البيضاء في تهذيب الاحياء؛ ج ۱، ص ۲۳۱، و الذريعة؛ ج ۲، ص ۲۷۸ .

۲- بیت الاحزان؛ ص ۸۵ و ۸۶ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۷ و ...

### نگاهی به زیارات بانوی بزرگ اسلام

در اینجا مناسب است که نگاهی نیز به زیارتنامه‌های آن حضرت بیندازیم، برای آن حضرت چند زیارتنامه ذکر کرده‌اند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود. یکی همان زیارتنامه معروفی است که با جمله «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُتَّحَنَةً امْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ...» آغاز می‌شود. این زیارتنامه دارای سند است، و شیخ مفید، شیخ طوسی، شیخ حرّ عاملی و علامه مجلسی و دیگران نیز آن را ذکر نموده‌اند<sup>۱</sup>.

در این زیارتنامه کوتاه و مختصر، جملاتی دالّ بر شهادت و یا شکستن پهلو و... وجود ندارد، و گویا این زیارتنامه به نظر شیخ صدوق در «من لا يحضره الفقيه» نرسیده، و از این جهت آن را نیاورده است. دیگر، زیارتنامه مختصری است که شیخ مفید در کتاب «المزار» می‌آورد، و بخشی از آن چنین است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ السَّلَامُ عَلَىٰ ابْنَتِكَ الصَّادِقَةِ الطَّاهِرَةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، أَيَّتَهَا الْبَتُولِ الشَّهِيدَةِ الطَّاهِرَةِ، لَعَنَ اللَّهُ مَا نَعَكَ إِرْتَاكَ وَدَافِعَكَ عَنْ حَقِّكَ...».

کفعمی در «بلد الامین» و مجلسی در «بحار الانوار» نیز آن را آورده‌اند<sup>۲</sup>.

۱- کتاب المزار شیخ مفید؛ ص ۱۷۸، باب زیارتها، و تهذیب الاحکام؛ ج ۶، ص ۹، و وسائل الشیعه؛ ج ۱۰، ص ۲۸۷، و بحار الانوار؛ ج ۱۰۰، ص ۱۹۴.

۲- کتاب المزار شیخ مفید؛ ص ۱۷۹، و بلد الامین کفعمی (از اعلام قرن نهم)، و بحار الانوار؛ ج ۱۰۰، ص ۱۹۷.

در زیارتنامه سوم که شیخ طوسی می فرماید: اصحاب ما آن را در مقام زیارت آن حضرت می خوانند، این جملات آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ... السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الصَّادِقَةُ الشَّهِيدَةُ ... السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْمُضْطَهَدَةُ الْمُقَهْوَرَةُ ...»<sup>۱</sup>.

شیخ طوسی این زیارت را از شیخ صدوق گرفته است و متن آن از منشآت خود صدوق است. صدوق می گوید: «پس از آنکه پشت به قبله و روی به جانب بیت فاطمه نمودم چنین گفتم: السلام عليك ...»، و در پایان می افزاید: «من در احادیث، زیارتنامه ای برای حضرت فاطمه نیافتم، پس می پسندم برای مراجعه کننده به کتابم آنچه را که برای خودم می پسندم».

در زیارتنامه چهارم که مجلسی و دیگران آن را از سید بن طاووس از کتاب «مصباح الزائر» او نقل می کنند، در فرازی از آن چنین آمده است: «... السَّلَامُ عَلَى الْبَتُولَةِ الشَّهِيدَةِ ... السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْمُتَمَحِّنَةُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ الصَّابِرَةُ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ مَنَعَكَ حَقِّكَ وَدَفَعَكَ عَنِ إِزْنِكَ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكَ وَأَعْتَنَكَ وَغَضَّصَكَ بِرَيْقِكَ وَأَدْخَلَ الدَّلَّ بَيْنَكَ ...»<sup>۲</sup>.

در این زیارتها «شهیده» را به معنای گواه و الگو گرفتن و آن را همانند

۱- من لا یحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۵۷۲، و تهذیب الاحکام؛ ج ۶، ص ۱۰، و کتاب المزار شهید اول؛ ص ۲۲، و کتاب المقننه و کتاب الانساب و الزیارات؛ ص ۴۵۹.

۲- مصباح الزائر؛ ص ۲۵، و بحار الانوار؛ ج ۱۰۰، ص ۱۹۸. در همه این زیارتها لفظ «شهیده» و «مضطهده» - یعنی تحت فشار و ستم قرار گرفته - در مورد حضرت فاطمه آمده است. تصور نمی کنم که حمل این تعبیرات بر غضب فدک و محروم کردن آن حضرت از ارث، که در زیارت از آنها تعبیرات خاصی شده است امری معقول و منطقی باشد.



بتول، راضیه، مرضیه از القاب آن حضرت قرار دادن خلاف ظاهر است، زیرا شهید به معنای کسی که در میدان جنگ و یا مظلومانه کشته شود در لسان پیامبر و ائمه علیهم السلام بکار رفته، و در صدر اسلام یک اصطلاح رایجی بوده است.

بنابراین اطلاق « شهیده » به آن حضرت به این معنا است که آن حضرت مظلومانه به خاطر آسیبی که به او رسیده بود وفات کرد. وانگهی ما در میان اسماء و القابی که از زبان پیامبر اسلام و ائمه اطهار برای آن بانوی بزرگوار ذکر شده لقبی به نام « شهیده » (به معنای شاهد و الگو) نمی‌یابیم، تا بگوییم « شهیده » به همین معنا در زیارتنامه‌ها منظور است، بلکه این لقب نیز مثل صابره، ممتحنه، مظلومه و مضطهده و... به خاطر آسیب مهاجمین به آن حضرت، که منتهی به رحلت او گردید بعداً به او داده شده است.

در زیارتنامه پنجم که مرحوم مجلسی و محدث قمی آن را از سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴) نقل نموده‌اند جملاتی به صورت صریح بر شکستن پهلو و کشتن فرزندش محسن و غضب کردن حق وی دلالت می‌کنند: «... وَصَلَّ عَلَيَّ الْبَتُولِ الطَّاهِرَةِ، الصَّدِيقَةِ الْمَعْصُومَةِ، التَّقِيَّةِ النَّقِيَّةِ، الرِّضِيِّةِ الْمَرْضِيَّةِ، الزَّكِيَّةِ الرَّشِيدَةِ، الْمَظْلُومَةِ الْمَقْهُورَةِ، الْمَغْصُوبَةِ حَقُّهَا، الْمَمْنُوعَةِ إِرْثُهَا، الْمَكْسُورَةِ ضِلْعُهَا، الْمَظْلُومِ بَعْلُهَا، الْمَقْتُولِ وَلَدُهَا...»<sup>۱</sup>.

۱- زاد المعاد علامه مجلسی؛ ص ۴۵۹، در اعمال ماه جمادی‌الثانی، و مفاتیح الجنان؛

البته علامه مجلسی تصریح می‌کند که سند این زیارت به نظرش نرسیده است، ولی اکثر محدثین شیعه این زیارت را در کتاب دعا و زیاراتشان آورده‌اند؛<sup>۱</sup> این حاکی از آن است که محتوای این زیارت مورد قبول و باور علمای شیعه بوده است، و اگر این ظلم و ستمها بر آن حضرت واقع نشده بود خواندن این زیارتنامه با توجه به اینکه زیارت یک عمل عبادی است مشروع و جایز نمی‌بود.

در نتیجه از نظر علمای شیعه، مسأله در حدّ تهدید به احراق پایان نمی‌یابد، بلکه مأمورین خلیفه به خانه ریختند و در این رهگذر به فاطمه زهرا علیها السلام آسیب و صدمه رسانیدند، به گونه‌ای که فرزندی را که در رحم داشت ساقط کرد، و از صدمات آن به بستر مریضی افتاد، و در آن کسالت رحلت کرد.

به تصریح مرحوم شیخ الطائفه در «تلخیص الشافی»، این مسأله نزد شیعه معروف و بلا خلاف است.

### انعکاس این حادثه در بعضی از مدارک اهل سنت

چنانچه قبلاً بیان نمودیم، بیشتر علمای اهل سنت این مرحله از تاریخ را مسکوت گذاشته و مسأله را در حدّ تهدید به احراق پایان برده‌اند، و تهدید به احراق و حتی تأکید نمودن این تهدید به سوگند را به

❖ ص ۴۲۰، زیارت حضرت فاطمه، و اقبال الاعمال سید بن طاووس؛ ص ۶۲۴، در اعمال ماه جمادی الاخره، و بحار الانوار؛ ج ۱۰۰، و کتاب المزار؛ ص ۱۹۹، این زیارت را از سید نقل کرده است.  
۱- زاد المعاد علامه مجلسی؛ ص ۴۵۷.

انگیزه حفظ وحدت مسلمین و بیعت با خلیفه، امری ناچیز می‌دانند و آن را عیبی برای خلافت به حساب نمی‌آورند.

ولی با این همه، بعضی از علما و دانشمندان اهل سنت به این مرحله نیز تصریح کرده‌اند، و از بعضی دیگر به طور ضمنی این قضیه فهمیده می‌شود.

قاضی عبدالجبار معتزلی (متوفای ۴۱۵) در این مورد می‌گوید: «معلوم آن علیاً علیه السلام لما امتنع عن البيعة هجموا على دار فاطمة علیها السلام؛ روشن است، هنگامی که علی علیه السلام از بیعت خودداری کرد، مأمورین خلیفه به خانه فاطمه ریختند<sup>۱</sup>.

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» می‌گوید: «من در نزد استاد خود ابو جعفر نقیب، حدیث هبار بن اسود را می‌خواندم، که نیزه حواله هودج زینب دختر رسول خدا کرده بود، و او را به گونه‌ای ترساند که فرزندی از او سقط شد، و به این سبب رسول خدا در روز فتح مکه خون او را هدر کرد.»

وی می‌افزاید: «چون این حدیث را بر نقیب خواندم، او گفت: هرگاه رسول خدا خون هبار را به جهت ترساندن زینب هدر کرد، ظاهر این است که اگر رسول خدا در حیات بود، نسبت به خون کسی که فاطمه را ترساند و فرزند او را هلاک گرداند نیز چنین می‌کرد.»

ابن ابی الحدید می‌گوید: «به نقیب گفتم که: این حدیث را از تو نقل کنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزندش محسن را سقط کردند؟ نقیب

۱- شرح الاصول الخمسة؛ ص ۷۵۶، چاپ مصر.

گفت: آن را از من نقل نکن، و خلاف آن را نیز از من نقل نکن که من در این امر به خاطر وجود اخبار متعارض متوقف هستم<sup>۱</sup>.

ابو جعفر نقیب - یحیی بن محمد العلوی - شیعه امامی نیست<sup>۲</sup>، بلکه چنانچه از عقائدش به دست می آید<sup>۳</sup> شیعه زیدی است، و فرقه زیدیه در بسیاری از مسائل کلامی و فقهی موافق اهل سنت هستند.

و جای این سؤال است که اخبار دال بر سقط محسن چه شده تا به جهت تعارض با اخبار مخالف موجب توقف نقیب در این مسأله گردیده است، چون در کتب فعلی اهل سنت روایات اندکی بر سقط محسن دیده می شود.

همچنین شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد جوینی خراسانی (از اعلام قرن هفتم و هشتم)، عین حدیثی را که ما از امالی شیخ صدوق نقل کردیم در «فرائد السمطین» با ذکر سند آورده، و ما برای رعایت اختصار از ذکر آن خودداری می کنیم، چون با نقل مرحوم شیخ صدوق هیچ اختلافی ندارد<sup>۴</sup>.

همچنین سابقاً بیان داشتیم که شهرستانی در «الملل و النحل»، و صفدی در «الوافی بالوفیات»، و عبدالقاهر بغدادی در «الفرق بین الفرق»، در نقل عقائد نظام، اهانت عمر به حضرت فاطمه و ضربه زدن

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی؛ ج ۱۴، ص ۱۹۳، چاپ مصر.

۲- قاموس الرجال علامه شیخ محمد تقی تستری؛ ج ۱۱، ص ۲۱.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ج ۱۰، ص ۲۲۵ و ۲۲۶ و ج ۱۳، ص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۴- فرائد السمطین ابراهیم بن محمد جوینی خراسانی؛ ج ۲، ص ۳۵، حدیث ۳۷۱.

به آن حضرت و از بین رفتن محسن را جزو آن عقاید شمرده اند .

محمد بن طلحه شافعی ( متوفای ۶۵۲ ) می نویسد : « أَمَا مُحْسِنٌ ، فَدَرَجٌ سِقْطًا ؛ محسن به علت سقط شدن از بین رفته است .

شاعر توانا و ادیب بزرگ جهان عرب ، عبدالمسیح انطاکی مسیحی ( متوفای ۱۳۴۱ ) ، در « القصيدة العلوية المباركة » - پاورقی صفحه ۲۰۴ - علت وفات حضرت فاطمه را چنین می نویسد : « چند امر در سلامت فاطمه زهرا علیها السلام تأثیر داشت : ۱ - رحلت جانگداز پدر بزرگوارش ۲ - غصب خلافت از همسرش ۳ - خشونتی که از عمر بن الخطاب بر او رفت . »

همچنین عمر ابو النصر ، نویسنده معاصر مصری ، مسأله هجوم عمر به خانه حضرت فاطمه علیها السلام ، و اदार کردن علی به بیعت با ابوبکر را ذکر می کند ، وی در مورد محسن می نویسد : « مورخین در وجود او اختلاف دارند ، اگرچه یعقوبی و مسعودی و غیر آنان بر وجود او تأکید می ورزند . »

مؤلف کتاب « الارشاد في معرفة حجج الله على العباد » می گوید که : « فاطمه پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کودکی به نام محسن را سقط کرده است . شاید به خاطر ناراحتی و اضطراب زیاد کودک را سقط کرده است . » ۲ .

همچنین عباس محمود العقّاد ، در وفات حضرت فاطمه می نویسد :

۱ - مطالب السؤول في مناقب آل الرسول ؛ ص ۹ .

۲ - فاطمة علیها السلام بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ؛ ص ۱۰۰ و ۱۱۸ .

« زهرا به بیماری فرسایشگر قابل توصیفی مبتلا نبوده است، زیرا یکی از ویژگیهای عرب توانایی زیاد آنان در توصیف است. اطرافیان زهرا و اهل خانه او از قدرتمندترین عرب در بیان سلامت و مریضی افراد بودند، و ما در کلام آنان که شکوه‌های او را بازگو می‌کنند به بیماریهایی برنمی‌خوریم که انسان را در عنفوان جوانی از پای درآورد. آنچه از کلامشان به دست ما رسیده، علت وفات وی، نقامت، ضعف و اندوه است، و بر اینها رنج و بیماری تولد زودرس را نیز باید افزود، هرگاه درست باشد که او پس از رحلت پیامبر ﷺ کودکی به نام محسن را سقط کرده است، چنانچه در بعضی از اخبار مشاهده می‌شود»<sup>۱</sup>.

### محسن در کتب دانشمندان شیعی و سنی

شایان ذکر است که برای حضرت فاطمه فرزند ذکور سومی به نام محسن را بسیاری از نویسندگان اهل سنت و شیعه آورده‌اند<sup>۲</sup>، اما در

۱- عباس محمود العقاد، فاطمة الزهراء عليها السلام؛ ص ۶۸، و همچنین مراجعه شود به: عبقرية عمر؛ ص ۱۵۷.

۲- خصال شیخ صدوق؛ ص ۶۳۴، و جمهرة انساب العرب؛ ص ۱۶، و تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۱۳، و مناقب ابن شهر آشوب؛ ج ۳، ص ۱۳۳، و تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۵۳، و مستدرک الصحیحین؛ ج ۳، ص ۱۶۵، و مسند احمد بن حنبل؛ ج ۱، ص ۹۸، و سنن بیهقی؛ ج ۶، ص ۱۶۶، و ج ۷، ص ۶۳، و کنز الممآل؛ ج ۱۳، ص ۶۶۰، و ج ۱۲، ص ۱۱۷، و کفایة الطالب؛ ص ۳۵۲، و الصواعق المحرقة؛ ص ۱۱۵، و نور الابصار شبلنجی؛ ص ۱۱۴، و الكامل فی التاریخ ابن اثیر؛ ج ۳، ص ۳۹۷، و انساب الاشراف بلاذری؛ ج ۲، ص ۱۸۹، و الاصابه ابن حجر عسقلانی؛ ج ۳، ص ۴۷۱، و لسان المیزان ابن حجر؛ ج ۱، ص ۲۶۸، و

علت مرگ او سخنان متفاوتی ابزار داشته‌اند، و طبق مدارک شیعی او بر اثر وارد آمدن ضربه‌ای بر شکم فاطمه علیها السلام سقط شده است، شیخ طوسی در این مورد می‌گوید: «مشهور بین شیعه این است که عمر چنان فاطمه علیها السلام را زد که او فرزندی را که در رحم داشت سقط کرد. و خبر این قضیه نزد شیعه مشهور و بلا خلاف است»<sup>۱</sup> چنانچه بعضی از نویسندگان اهل سنت نیز مثل نظام، محمد بن طلحه شافعی، جوینی - مؤلف «فرائد السمطين» - و ابن قتیبه در «المعارف» بنا به اظهارات دیگران نیز همین را آورده‌اند.<sup>۲</sup> البته بعضی دیگر بدون اینکه اشاره‌ای به تاریخ تولد و درگذشت او بکنند، به صورت خیلی مبهم گفته‌اند: «او در کودکی درگذشت».

چنانکه قبلاً اشاره کرده‌ایم، رشیدالدین محمد بن علی معروف به ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸) در مناقب حضرت فاطمه علیها السلام در فصل «حلیتها و تاریخها» می‌نویسد: «و فی معارف القتیبی: إن محسناً فسَد

① میزان الاعتدال؛ ج ۱، ص ۱۳۹، و اسد الغابه ابن اثیر؛ ج ۴، ص ۳۰۸، حرف المیم، و فاموس المحيط فیروزآبادی؛ ج ۲، ص ۵۵، و تاریخ الخمیس؛ ج ۱، ص ۴۱۸، و ارشاد مفید؛ ج ۱، ص ۳۵۵، و کشف النعمة؛ ج ۱، ص ۵۸۹، و الملل و النحل؛ ج ۱، ص ۷۷، بنقل از زندگی حضرت فاطمه علیها السلام، تألیف دکتر شهیدی، ص ۲۴۳.

۱- تلخیص الشافی؛ ج ۳، ص ۱۵۶.

۲- فروع کافی؛ ج ۶، ص ۱۸، و معانی الاخبار؛ ص ۲۰۵، و امالی صدوق؛ مجلس ۲۴، ص ۱۰۰، و خصال صدوق؛ ص ۶۳۴، و اختصاص؛ ص ۱۸۵ و ۱۸۶، و تلخیص الشافی؛ ج ۳، ص ۱۵۶، و دلائل الامامة؛ ص ۴۵، و اثبات الوصية؛ ص ۱۲۲، و کشف المراد؛ ص ۳۷۶، و النقص؛ ص ۲۱۷، و کامل بهایی؛ ج ۱، ص ۳۰۹، و الصراط المستقیم؛ ج ۳، ص ۱۲، و بحار الانوار؛ ج ۴۳، ص ۱۷۰، و مرآت العقول؛ ج ۵، ص ۳۱۸، و فرائد السمطين؛ ج ۲، ص ۳۵.

بْنِ زَخْمٍ قُنْفُذِ الْعَدَوِيِّ<sup>۱</sup>؛ محسن به علت ضربه قنوذ درگذشت.

نه تنها ابن شهر آشوب چنین چیزی را می‌گوید، بلکه حافظ گنجی شافعی (مقتول ۶۵۸) در «کفایة الطالب» می‌نویسد: «ابو عبدالله شیخ مفید بر جمهور افزوده و گفته است: فاطمه علیها السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پسرى را سقط کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله او را محسن نامیده بود، و این چیزی است که کسی از مورخین غیر از ابن قتیبه آن را ذکر نکرده است»<sup>۲</sup>.

ولی متأسفانه در کتاب «المعارف» موجود - چاپ دوم، انتشارات دار المعارف مصر - صفحه ۲۱۱ چنین آمده است: «وَأَمَّا محسن بن علي فهلك وهو صغير».

این نوع از تحریف حقایق، اعتبار بسیاری از کتب را زیر سؤال برده است.

علامه محقق، سید جعفر مرتضی عاملی، در کتاب «دراسات و بحوث في التاريخ و الاسلام» در مقاله «إِعْرِفِ الكُتُبَ المَحْرُفَةَ»، حدود بیست و هفت مورد از این نوع تحریفها را متذکر شده است<sup>۳</sup>.

با توجه به نظر دانشمندان شیعه در گذشته شدن محسن، محدثین اهل سنت خواسته‌اند بین این دو قضیه جمع کنند: یکی خبر مشهور بین مسلمین در اینکه نسبت و منزلت امیرالمؤمنین با پیامبر، همان مقام و منزلت هارون به حضرت موسی است، و نام پسران علی علیه السلام نام پسران هارون است، و دیگر تبرئه خلیفه و مأمورین او از آسیب رساندن به

۱ - مناقب ابن شهر آشوب؛ ج ۳، ص ۱۳۳. ۲ - کفایة الطالب؛ ص ۴۱۳.

۳ - دراسات و بحوث في التاريخ و الاسلام؛ ج ۱، ص ۹ الی ۳۱.



فاطمه علیها السلام و سقط محسن . از این جهت محدثین اهل سنت عموماً نوشته‌اند که : محسن در حیات پیامبر متولد شد ، و پیامبر نام او را محسن نهاد ، و او در کودکی درگذشت .

محدثین اهل سنت معمولاً هنگامی که به محسن اشاره می‌کنند از هانی ابن هانی از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کنند که گفت : « وقتی که حسن متولد شد نام او را حرب نهادم ، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : نام او حسن است ، و همین که حسین متولد شد نام او را حرب نهادم ، پیامبر از نام او پرسید ، و او را حسین نامید . وقتی که محسن متولد شد او را حرب نامیدم ، و پیامبر پس از پرسش از نام او ، او را محسن نامید ، و سپس فرمود : آنها را به نام فرزندان هارون نامیده‌ام : شبر ، شبیر و مشبر . »

ولی نمی‌توان گفت که محسن در حیات پیامبر متولد شده‌است ، زیرا محدثین این روایت را از یونس - یا اسرائیل - از ابی اسحاق از هانی بن هانی از امیرالمؤمنین نقل می‌کنند ، و این روایت علاوه بر اینکه بعضی از رجال آن مجهول و ضعیف هستند با روایات دیگری که محدثین اهل سنت از سلمان فارسی و عکرمه در این مورد آورده‌اند تعارض دارد . و از حیث دلالت هم خالی از اشکال نیست ، زیرا بر طبق مدارک شیعه<sup>۱</sup> و برخی از مدارک اهل سنت ، در قضیه نامگذاری حسنین ، هیچ وقت با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله ، امیرالمؤمنین به خود اجازه نمی‌داد که در نامگذاری

۱ - علل الشرایع ؛ ج ۱ ، ص ۱۳۸ ، باب ۱۱۶ ، و امالی صدوق ؛ مجلس ۲۸ ، ص ۱۱۶ ، و معانی الاخبار ؛ ص ۵۸ ، و امالی طوسی ؛ ج ۱ ، جزء ۱۳ ، ص ۳۷۷ ، و تاریخ الحسین از تاریخ دمشق ابن عساکر ؛ ص ۱۹ ، و ارشاد شیخ مفید ؛ ج ۲ ص ۲ .

بر پیامبر سبقت بگیرد، و ادب اسلامی و عرف رایج آن روز بر این بود که بزرگ خانواده بر نوزاد اسم می نهاد. بر فرض حضرت علی یک بار در نامگذاری بر پیامبر سبقت گرفته و با عدم رضایت پیامبر روبرو شده باشد، آیا می توان تصور کرد که وی بار دوم و سوم نیز به چنین امری مبادرت کرده باشد؟

جا دارد بگوییم این روایت را آنان برای تبرئه خلیفه از سقط جنین در مسأله تهاجم به خانه حضرت فاطمه ساخته اند، و بگذریم از اینکه در کیفیت وفات محسن بین خود عامه اختلاف است، و افرادی مثل نظام (به نقل از بغدادی، شهرستانی و صفدی) و بلاذری (به نقل از «الصراط المستقیم») و ابن قتیبه دینوری (به نقل از حافظ گنجی) و جوینی و محمد بن طلحه شافعی و عقّاد و... همان عقیده شیعه را دارند که محسن به جهت آسیب دیدن حضرت فاطمه از بین رفت.

بر طبق روایات شیعه، پیامبر ﷺ آخرین فرزند حضرت فاطمه را پیش از تولد محسن نام نهاده بود<sup>۱</sup>.

مرحوم علامه تستری در بعضی از روایات شیعه در رابطه با این مسأله توضیحی دارند و می گویند: «جهت پاره ای از اغراض، بعضی از روایات عامی حدیث، چیزهایی را بر آن افزوده اند»<sup>۲</sup>.

۱- خصال شیخ صدوق؛ ص ۶۳۴، و فروع کافی؛ ج ۶، ص ۱۸، مرآت العقول؛ ج ۵، ص ۳۱۵

۲- الاخبار الدخيلة؛ ج ۲، ص ۲۸۰، علم الیقین؛ ج ۲، ص ۶۸۷، معانی الاخبار؛ ص ۳۰۵

النقض؛ ص ۳۱۷، کشف المراد؛ ص ۳۷۶، الصراط المستقیم؛ ج ۳، ص ۱۲.

### ندامت خلیفه در آخرین لحظات زندگی

یکی از بهترین مؤیدات بر ارتکاب عمل و شکستن حرمت و حریم خانه حضرت فاطمه علیها السلام، اظهار تأسف و پشیمانی شدید خلیفه در آخرین لحظات زندگی است، و این بهترین شاهد است که مسأله در حدّ تهدید به احراق پایان نیافته، بلکه چنانچه بیان داشته‌ایم مأمورین او به خانه ریختند و حرمت و حریم خانه را شکستند.

مسأله ندامت و پشیمانی ابوبکر نسبت به اموری که در دوران خلافت دو ساله خود مرتکب شد، در کتب معتبر اهل سنت و شیعه آمده است، و نخستین چیزی را که از آن اظهار ندامت و پشیمانی شدید می‌کند، کشف و تفتیش خانه فاطمه علیها السلام است.

ما در این جا به بعضی از مدارک آن اشاره می‌کنیم:

۱- ابو عبید (متوفای ۲۲۴) در کتاب «الاموال» همین تأسف را نقل می‌نماید، البته وی به جای اینکه نقل کند «ای کاش خانه فاطمه علیها السلام را بازرسی نمی‌کردم» نوشته: «فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ فَعَلْتُ كَذَا وَكَذَا - لَخَلَّةِ ذِكْرَهَا - قَالَ أَبُو عَبِيدٍ: لَا أُرِيدُ ذِكْرَهَا؛ ای کاش چنین و چنان نمی‌کردم. و علت این کنایه‌گویی را خود ابو عبید چنین می‌گوید که: «دلم نمی‌خواهد آن را یادآوری کنم»<sup>۱</sup>.

مرحوم امینی می‌فرماید: «ایشان این تحریف را به خاطر حفظ آبروی خلیفه مرتکب شده است، ولی افسوس که دیگران در این باره با او همکاری ننموده و خیانت او در سپرده‌های تاریخ آشکار شده است»<sup>۲</sup>.

۱- کتاب الاموال؛ ص ۱۹۳.

۲- الغدير؛ ج ۷، ص ۱۷۸.

۲- ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶)، تحت عنوان «مرض ابی بکر» می نویسد: «فَلَيْتَنِي تَرَكْتُ بَيْتَ عَلِيٍّ وَإِنْ كَانَ أُعْلَنَ [ظ: اغلق] عَلِيٍّ الْحَرْبِ ...»<sup>۱</sup>؛ ای کاش، که خانه علی عليه السلام را رها می کردم، اگرچه با من اعلان جنگ کرده باشد.

۳- همچنین در تاریخ یعقوبی آمده است: «... وليتني لم أفتش بيتَ فاطمة بنت رسول الله ﷺ وأدخله الرجال، ولو كان أغلق على حرب...»<sup>۲</sup>؛ ای کاش خانه فاطمه دختر پیامبر خدا را بازرسی نمی کردم، و مردان را به آن راه نمی دادم، اگرچه آن را برای جنگ بسته باشند...

۴- محمد بن جریر طبری از عبدالرحمن بن عوف نقل می کند: «ابوبکر گفت: «... من بر چیزی از دنیا تأسف نمی خورم مگر اینکه دوست داشتم سه کار را که انجام داده ام، نکرده بودم، و سه کار را که بجا نیاوردم، انجام می دادم، و ای کاش در پیرامون سه مسأله از پیامبر می پرسیدم...؛ اما آن سه کاری که ای کاش نکرده بودم: «فَوَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ كَانُوا قَدْ أَغْلَقُوا عَلَيَّ الْحَرْبِ ...»<sup>۳</sup>؛ ای کاش خانه فاطمه عليها السلام را بازرسی نمی کردم، هر چند در آن را برای جنگ بسته باشند...

۵- ابن عبد ربه اندلسی، مؤلف «عقد الفرید» در باب «استخلاف ابی بکر لعمر» بیان داشته: «... فَوَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ

۱- الامامة والسياسة؛ ج ۱، ص ۱۸. ۲- تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۳۷.

۳- تاریخ طبری؛ ج ۴، ص ۲۱۴۰، چاپ لیدن هلند.

شيء وإن كانوا أغلقوه على الحرب»<sup>۱</sup>؛ ای کاش خانه فاطمه را مورد تعرض قرار نمی‌دادم، اگرچه آن را برای جنگ با من بسته باشند.

۶- مسعودی، مؤلف «مروج الذهب»، می‌نویسد: «فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ فَتَشْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ، وَذَكَرَ فِي ذَلِكَ كَلَاماً كَثِيراً...»<sup>۲</sup>؛ ای کاش که خانه فاطمه را تفتیش و بازرسی نمی‌کردم، و در این باب سخن بسیار گفتم.

۷- همچنین قاضی عبدالجبار معتزلی (متوفای ۴۱۵) این مطلب را آورده است.<sup>۳</sup>

۸- ابن ابی الحدید از احمد بن عبدالعزیز جوهری - صاحب کتاب سقیفه - نقل می‌کند که ابوبکر گفت: «لَيْتَنِي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَلَوْ أَعْلَنَ [ظ: أَعْلَنَ] عَلَى الْحَرْبِ»<sup>۴</sup>؛ ای کاش خانه فاطمه را نمی‌گشودم و واری نمی‌کردم، گرچه بر ضدّ من اعلان جنگ کرده باشند.

در مورد دیگر ابن ابی الحدید از ابوبکر جوهری و مبرد همه این داستان و ندامت از نه چیز را ذکر می‌کند که اولین آنها همان گشودن در خانه فاطمه عليها السلام است.<sup>۵</sup>

۹- محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (متوفای ۷۴۸) در «میزان الاعتدال» در عنوان «علوان بن داؤد البجلي» از عقلی حدیث مسندی را از عبدالرحمن بن عوف نقل می‌کند که ابوبکر گفت: «أَنِّي لَا أَسِيَّ عَلَى

۱- العقد الفرید؛ ج ۴، ص ۲۶۸، چاپ مصر.

۲- مروج الذهب؛ ج ۲، ص ۳۰۱ - المغنی؛ ج ۲۰، ص ۳۴۰.

۳- شرح نهج البلاغه؛ ج ۶، ص ۵۱، و ج ۲، ص ۴۶.

۵- منبع پیشین.

شيء إلا على ثلاثٍ ووذتُ اتي لم أفعلهنَّ ... ووذتُ اتي لم أكشف بيت فاطمة وتركته وإن أغلقتُ على الحربِ ...<sup>۱</sup>.

ذهبی همین مطلب را در تاریخش و در شرح حال ابوبکر نیز آورده است.<sup>۲</sup>

۱۰- ابن حجر عسقلانی (متوفای ۸۵۲) در «لسان المیزان» می نویسد که: «ابوبکر در دم مرگ می گفت: اِنِّي لَا اُسِيْ عَلٰى شَيْءٍ اِلَّا عَلٰى ثَلَاثٍ وَوَدَّتُ اَنِّي لَمْ اَفْعَلْهُنَّ وَوَدَّتُ اَنِّي لَمْ اَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرْكْتُهُ وَاِنْ اُغْلِقْتُ عَلٰى الْحَرْبِ»<sup>۳</sup>.

۱۱- علاءالدین علی متقی هندی، (متوفای ۹۷۵) در «کنز العمال» می نویسد: «... فَوَدَّتُ اَنِّي لَمْ اَكُنْ اَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرْكْتُهُ وَاِنْ كَانُوا غَلَقُوهُ عَلٰى الْحَرْبِ»<sup>۴</sup>؛ ای کاش تفتیش نمی کردم خانه فاطمه علیها السلام را، و آن را به حال خود رها می کردم، گرچه آن را برای جنگ بسته باشند.

در این جا از نقل سخنان دانشمندان شیعه در مورد ندامت ابوبکر به جهت طولانی شدن بحث خودداری می شود.

از مطالب یاد شده نتیجه می گیریم که ندامت و پشیمانی خلیفه در آخرین لحظات زندگی برای این نبوده که افرادی را به در خانه حضرت امیرالمؤمنین فرستاد تا آنها را برای بیعت با خلیفه بخوانند و در صورت امتناع از آمدن آنها را فقط تهدید به آتش زدن خانه نمایند و کار در همین جا خاتمه یافته باشد، بلکه ندامت خلیفه برای این بوده که دستور

۱- میزان الاعتدال؛ ج ۳، ص ۱۰۹. ۲- تاریخ الاسلام؛ ج ۳، ص ۱۱۸.

۳- لسان المیزان؛ ج ۴، ص ۱۸۹. ۴- کنز العمال؛ ج ۵، ص ۶۳۲، حدیث ۱۴۱۱۳.

شکستن حریم خانه را داد و مردان اجنبی و مهاجم را به آن خانه راه داد و حرمت و حریم خانه را شکست و آن گروه آن فجایع را به بار آوردند ، امام علیه السلام را با آن وضع نامطلوب به مسجد بردند و سایر وقایع و حوادث ناگواری که بعضی را قبلاً اثبات کردیم و بعضی بعداً خواهد آمد .

### علل عدم انعکاس این حوادث در بسیاری از کتب اهل سنت

اما اینکه چرا این حوادث تلخ و ناگوار در تألیفات اکثر اهل سنت انعکاس نیافته و حتی در بعضی از کتب تاریخی آنان مرحله اول هم ذکر نشده است کلاً دو چیز را می توان گفت ، ما ابتدا به بیان این دو عامل می پردازیم و سپس به قسمتی از سخنان آنها در این مورد اشارت می نماییم :

۱ - یکی از چیزهایی که اکثر دانشمندان اهل سنت مخصوصاً متقدمین از آنها در مورد صحابه پیامبر معتقدند ، مسأله عدالت صحابه و اجتهاد آنهاست ، آنها همه اصحاب پیامبر را عادل و مجتهد می دانند و آنها افرادی چون عمرو بن عاص ، معاویه بن ابی سفیان ، خالد بن ولید ، عبدالرحمن بن ملجم ، مغیره بن شعبه ، و حتی یزید بن معاویه ( با اینکه صحابی نیست ) ، و همه صحابه را چه آنهایی که در کنار علی بن ابیطالب بودند و چه آنهایی که با او جنگیدند و چه آنهایی که عزلت گزیدند و .. همه و همه را عادل و مجتهد می دانند ، بر اساس این طرز تفکر ، بسیاری از نویسندگان اهل سنت از ذکر حوادثی که عدالت صحابه را زیر سؤال می برد خودداری می کنند . حادثه یورش به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام و

ریختن در خانه و آسیب رساندن به دخت گرامی رسول خدا و ... حادثه کوچکی نیست تا از یک سو این حادثه تلخ و ناگوار را در آثارشان بیاورند ، و از سوی دیگر حادثه آفرینان را افرادی عادل و مجتهد و بر حق معرفی کنند ، از این جهت عده‌ای ترجیح داده‌اند که در برابر مسائل و حوادثی که عدالت آنها را زیر سؤال می‌برد ساکت بمانند .

ما در رساله‌ای تحت عنوان « مبانی مذاهب اسلامی در تشخیص سنت » ، این مسأله را به طور مشروح مورد بررسی قرار داده‌ایم ، از این جهت در این جا وارد این بحث نمی‌شویم .

۲- عامل دیگر این امر ، خلع سلاح نمودن شیعه است . آنها دیدند نقل این حوادث موجب می‌شود که شیعیان آنان از این امر به عنوان حربه‌ای بزنند بر حقانیت مسلک و مرام خویش و ابطال مرام اهل سنت استفاده کنند ، از این رو برای خلع سلاح مخالفین از نقل آن خودداری می‌کنند ، و گاهی در چاپهای بعدی آثار پیشینیان دست به تحریفاتی می‌زنند ، از این جهت سید مرتضی علم الهدی در « الشافی » و شیخ الطائفه در « تلخیص الشافی » پس از نقل خبر بلاذری در آمدن عمر با آتش به در خانه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ، و برخورد با فاطمه ، و گفتگوی آن حضرت با او مبنی بر اینکه : آیا آمده‌ای که خانه‌ام را بر من بسوزانی و ... ؟ می‌گوید : « این خبر را شیعه از طرق متعدد روایت کرده است ، و جا داشت که محدثین اهل سنت نیز آن را نقل بکنند . آنها در گذشته این احادیث را با طیب نفس نقل می‌کردند ، ولی بعدها دیدند که نقل این مطالب بر ضررشان تمام می‌شود ، پس از نقل آن خودداری



کردند<sup>۱</sup>.

سخن سید مرتضی و شیخ طوسی بیانگر این واقعیت است که نویسندگان اهل سنت هر چه بیشتر با حوادث ناگوار صدر اسلام فاصله می‌گرفتند کمتر آن حوادث مسأله آفرین را در تألیفاتشان می‌آوردند تا حربه‌ای به دست مخالفینشان ندهند، و عده‌ای بر این امر - یعنی نیاوردن حوادث تلخ و رفتار و اعمال زشت عده‌ای از صحابه پیامبر، و پیدا کردن نقاط مثبتی در انتخاب خلیفه و مهم جلوه دادن آن - تعمّد داشته‌اند، تا مبدا مقام و موقعیت خلفا زیر سؤال برود.

امام المورخین، محمد بن جریر طبری، در حوادث سال سی ام، در شرح حال ابوذر و ماجرای او با معاویه می‌نویسد: «در علت فرستادن معاویه ابوذر را از شام به مدینه چیزهای زیادی گفته‌اند، که نقل بیشتر آنها را دوست ندارم، ولی کسانی که معاویه را معذور دانسته‌اند در این مورد داستانی را ذکر کرده‌اند که سرّی برایم از شعیب از سیف از عطیه از یزید فقعی نوشت و ...»<sup>۲</sup>.

وی از نگارش حقایقی که به کرامت خلیفه سوم و معاویه برمی‌خورد خودداری می‌کند، و از ایراد آن کراهت دارد، سپس داستانی را که برخی در مقام معذرت خواهی از رفتار معاویه و تبرئه و بی‌گناه شمردن خلیفه ساخته‌اند ذکر کرده است، در حالی که این قصه ساختگی برخلاف تاریخ

۱ - الشافی سید مرتضی؛ ج ۳، ص ۲۴۱، تحقیق سید عبدالزهرّا حسینی، و تلخیص الشافی شیخ طوسی؛ ج ۳، ص ۷۶.

۲ - تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۲۸۵۸، حوادث سال ۳۰، چاپ لیدن - هلند.

صحیح و حدیث مسلم است .

مرحوم علامه امینی ، رجال این داستان ساختگی را افرادی کذاب و وّضاع و مجهول و ضعیف و متهم به زندقه و ... معرفی می‌کند<sup>۱</sup> .

ابن اثیر جزری به پیروی از طبری می‌گوید : « در علت فرستادن معاویه ابوذر را از شام به مدینه چیزهایی گفته‌اند ؛ از دشنام دادن معاویه او را ، و تهدید کردن به قتل ، و فرستادنش از شام به مدینه بر شتر برهنه ، و تبعید شدن ابوذر از مدینه به صورت خیلی زشت که نقل آن درست نیست ، و اگر هم واقعیت داشته باشد باید عثمان را معذور دانست ، و آن اینکه حق امام است که رعیتش را ادب کند و غیر از این از عذرها ، نه اینکه این امور وسیله طعن و انتقاد بر خلیفه قرار گیرند . و من از نقل آنها خودداری کردم »<sup>۲</sup>

مرحوم علامه امینی در این جا بحثی دارد تحت عنوان « جنایة التاريخ » و نمونه‌های بسیاری از این حق‌کشی‌ها را آورده است<sup>۳</sup> .  
خط مشی طبری الگوی مورخین بعدی قرار گرفت . آنها نیز که مدرکشان تاریخ طبری بود ، از آوردن حقایق به بهانه اینکه موجب عیبجویی در کبار صحابه خواهد شد طفره رفتند ، و در مقابل ، به نقل روایات ساختگی پرداختند .

ابن اثیر در مقدمه « الکامل » می‌گوید : « من در این کتاب چیزهایی را

۱- الغدیر؛ ج ۸، ص ۳۲۶ و ۸۴ و ۱۴۰ و ۱۴۱، و یادنامه طبری؛ ص ۴۴۲ .

۲- الکامل فی التاريخ؛ ج ۳، ص ۱۱۳، حوادث سال سی‌ام هجرت .

۳- الغدیر؛ ج ۸، ص ۳۲۴ .

آورده‌ام که در یک کتاب نیامده است ... از تاریخ طبری تألیف ابو جعفر طبری آغاز نمودم، زیرا آن کتابی است که همگان بر آن اعتماد می‌کنند و هنگام اختلاف مورد مراجعه قرار می‌گیرد ... و هنگامی که از تاریخ طبری فراغت یافتم به مطالعه کتب مشهور تاریخی دیگر پرداختم و به آنچه از طبری نقل کردم و در آن نبود از آن کتب اضافه کردم و همه چیز را در جایش قرار دادم، مگر چیزهایی که مربوط به یاران پیامبر می‌شد که بر نقل طبری چیزی اضافه نکردم مگر در حدّ توضیح بیشتر و یا اسم افراد و یا چیزی که موجب انتقاد و طعن بر یکی از یاران پیامبر نباشد. و در بین مورخین فقط به طبری اعتماد نمودم، زیرا او از جهت استحکام کار، و جامعیت علم، و صحت و صدق عقیده، پیشوای همگان است، و تازه از تواریخ مشهور دیگر از آنهایی نقل کردم که صدق منقولات و صحت مندرجات آنها محرز بوده است»<sup>۱</sup>.

همچنین ابن کثیر، پس از پایان بردن سرگذشت صحابه در رده و فتوحات و جنگها و فتنه‌ها و حوادث می‌گوید: «این خلاصه آن چیزی است که ابن جریر طبری از ائمه تاریخ ذکر کرده است و در آن چیزی از اخبار ساختگی و جعلی که اهل هوی - یعنی شیعه و غیر شیعه - علیه صحابه ساخته‌اند نیست»<sup>۲</sup>.

همچنین ابن خلدون پس از داستان صلح امام حسن و افتادن خلافت در دست معاویه می‌گوید: «این پایان کلام است در خلافت اسلامی و آنچه که در آن اتفاق افتاد از ارتداد و فتوحات و جنگها سپس پیدا شدن

۱ - الکامل فی التاریخ؛ مقدمه، ص ۳. ۲ - البدایة والنهایة؛ ج ۷، ص ۲۴۷.

اتفاق و یکپارچگی، اصول و کلیات آن را به صورت خلاصه از کتاب محمد بن جریر طبری نقل کرده‌ام، زیرا تاریخ طبری موثق‌ترین کتاب در این باب است، و از انتقاداتی که موجب شبهه و اشکال در نیکان و صالحان صحابه می‌شود به دور است، و چه بسیار در کلام مورخین اخباری یافت می‌شود که انتقاد و عیبجویی به نیکان صحابه است، پس نباید کتاب را به آن روایات سیاه کرد»<sup>۱</sup>.

همچنین مورخین دیگر، که اولین و موثق‌ترین مدرک آنها در بررسی‌های تاریخی، تاریخ طبری بوده است.

یکی از کسانی که طبری بسیار از او روایت می‌کند، سیف بن عمر است، و اخبار و روایات بسیاری از عصر رسول خدا و سقیفه و بیعت ابی بکر و جنگ‌های رده و فتوحات و جنگ جمل از او نقل شده است، در حالی که دانشمندان رجال درباره او چنین گفته‌اند: «ضعیف، متروک الحدیث، لیس بشيء، کذاب، کان یضع الحدیث، أتهم بالزندقة»<sup>۲</sup>.

در ضمن، از این اظهارات نکته عدم انعکاس تهدید به احراق در این سه کتاب تاریخی هم روشن می‌شود.

### پاسخ به یک سؤال

ممکن است گفته شود که مسأله ریختن به خانه فاطمه علیها السلام و اهانت به آن حضرت، و بردن امام به جبر به مسجد اگر واقعیت می‌داشت حتماً در

۱- تاریخ ابن خلدون؛ ج ۲، ص ۶۵۰.

۲- معالم المدرستین علامه سید مرتضی عسکری؛ ج ۱، ص ۴۳۶.

کتب تاریخی و حدیثی همه دانشمندان اهل سنت انعکاس می‌یافت چنانچه داستان غدیر و حدیث ثقلین و منزلت در کتب آنان آمده است، اما داستان احراق و اهانت به دختر پیامبر را چنانچه دانسته شد اهل سنت جز اندکی، انکار می‌کنند و فقط برخی از ایشان آن را در حدّ تهدید ذکر نموده‌اند.

در پاسخ این سؤال می‌گوییم:

اولاً؛ چنانچه از سخنان طبری و ابن اثیر و ابن خلدون و ابن کثیر و دیگران دانسته می‌شود، نوعاً علمای اهل سنت از نقل مسائل و وقایعی که در آن عدالت صحابه مخصوصاً یاران نزدیک پیامبر زیر سؤال برود خودداری می‌کنند، حالا چه رسد که دامن زندگان این وقایع ناگوار دستگاه خلافت و شخص خلیفه باشد، و افرادی که بر آنها این ستمها و ظلما رفته‌اند پیامبر و دختر و داماد و عزیزان او باشند، یعنی همان افرادی که دهها روایت در فضائل و مناقب آنها در کتب همین نویسندگان آمده است. پس نقل این حوادث به منزله تقبیح عمل خلیفه و خلافتکاری اوست. از این جهت بعضی‌ها مثل ابن ابی الحدید که قسمتهایی از آن را آورده‌اند، آن را به عنوان گناه، البته گناه بخشودنی مطرح کرده‌اند، که اگر از دستگاه خلافت صادر نمی‌شد بهتر بود<sup>۱</sup> و بعضی دیگر چون ابن کثیر، این را حقّ خلیفه دانسته‌اند که افرادی از رعیتش را - مخصوصاً اگر زن باشد - از حق محروم کند<sup>۲</sup>.

تازه، بسیاری از نویسندگان اهل سنت رفتار و کارهای خلاف عدالت

۱- شرح نهج البلاغه؛ ج ۶، ص ۵۰. ۲- البدایة و النهایة؛ ج ۵، ص ۲۴۹.

و تقوایی که از دیگران - غیر از خلفا - صادر شده است را حمل بر اجتهاد آنها نموده‌اند تا به عدالت آنها اشکالی وارد نشود، اینها افرادی چون خالد بن ولید، عمرو بن عاص، معاویه بن ابی سفیان، ابو الغادیه - قاتل عمار یاسر - و حتی عبدالرحمن بن ملجم و یزید بن معاویه و همه صحابه چه آنهایی که در رکاب علی علیه السلام جنگیدند، و چه آنهایی که با او وارد جنگ شدند و یا بی طرف بودند و ... همه را عادل می‌دانند، و کارهای خلاف عدالت و تقوای آنها را حمل بر اجتهاد و تشخیص آنها می‌کنند، و آنها را در انجام این کارهای زشت و ناروا مستحق پاداش نیز می‌دانند، زیرا برای مجتهد مخطیء یک پاداش وجود دارد<sup>۱</sup>.

چنانچه بیان داشتیم، ما این عقیده - عدالت و اجتهاد صحابه - را در رساله‌ای به طور مشروح ابطال نمودیم، و در اینجا وارد آن نمی‌شویم. ثانیاً؛ نقل حوادث و وقایع، بستگی زیادی به تعداد شاهدان و ناظران عینی آن حوادث دارد. داستان غدیر و یا ثقلین و ... در بین هزاران نفر مطرح گردید، و به همین نسبت ناقلین آنها نیز زیادند، و اگر گروهی از نقل آن امتناع کنند، باز عده زیادی هستند که آن را نقل کنند. این به

۱- البداية والنهاية ابن کثیر؛ ج ۶، ص ۳۲۳، ج ۷، ص ۲۷۹ و ۲۸۳، ج ۱۳، ص ۹، ج ۸، ص ۲۲۳، و منهاج السنة ابن تیمیة؛ ج ۳، ص ۱۹ و ۲۶۱ و ۲۶۶ و ۲۷۵ و ۲۸۴ و ۲۹۸، و الفصل في الملل والاهواء والنحل ابن حزم؛ ج ۳، ص ۱۶۱، ج ۴، ص ۸۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱، و تطویر الجنان ابن حجر هیتمی مکی؛ ص ۱۵ و ۱۹ و ۲۲، و الصواعق المحرقة ابن حجر؛ ص ۲۱۶ و ۲۲۱، و المحلی ابن حزم؛ ج ۱۰، ص ۴۸۶، و حاشیه بر الصواعق المحرقة، نوشته عبدالروهاب عبداللطیف، ص ۲۰۹، و معالم المدرستین سید مرتضی عسکری؛ ج ۲، ص ۸۳

خلاف مسأله ریختن به خانه و اهانت به دختر رسول خدا که تعداد شاهدان عینی این حادثه اندکند، چرا که این حادثه‌ای بود ناگهانی و بدون اطلاع قبلی، و شاید اکثر شاهدان آن همان مهاجمین بودند که از سوی ابوبکر برای این کار فرستاده شدند، و آنان هم داعی بر نقل خلافکارهایشان نداشتند. پس این مسأله با داستان غدیر و حدیث منزلت قابل مقایسه نیست، و به همین جهت کمتر نقل شده است، از این جهت در کیفیت این امر و اینکه این اهانت از سوی عمر بوده یا قنفذ یا مغیره، اختلاف دیده می‌شود ولی همه این روایات متفقند که این امر واقع شده است.

ثالثاً؛ درست است که نویسندگان اهل سنت داستان غدیر و یا تقلین و یا احادیث دیگری را که شیعه از آنها استفاده تنصیب بر امامت امیرالمؤمنین را می‌نماید نقل کرده‌اند، اما در دلالت آنها تشکیک نموده و الفاظ حدیث را تأویل می‌کنند تا استفاده این معنا از آن نشود، ولی تأویل ماجرای ریختن به خانه، یا صدمه زدن به دختر پیامبر، امری بسیار مشکل، از این جهت مصلحت را در آن دیدند که از آن دم نزنند تا در تأویل و توجیه آن گرفتار نیایند.

رابعاً؛ ناپسندی و زشتی درگیر شدن دستگاه خلافت برای اخذ بیعت با خاندان رسالت، و هتک احترام به ساحت دخت گرامی پیامبر علیها السلام با هیچ چیز قابل مقایسه نیست. اهانت به زنان حتی در زمان جاهلیت امری قبیح و زشت شمرده می‌شد، و مایه ننگ و عیب اهانت‌کنندگان و نسل آنها به حساب می‌آمد. زشتی و قباحیت این عمل در زن باردار و

بی دفاع به مراتب بیشتر بوده است :

« وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لِيَتَنَاوَلَ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوْ الْهَرَاوَةِ فَيُعَيَّرُ بِهَا وَعَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ »<sup>۱</sup>؛ به درستی که هرگاه مردی در زمان جاهلیت به روی زنی دست بلند می‌کرد و سنگ کوچک و یا چوبی به او می‌زد همین باعث ننگ او و فرزندان او می‌شد .

حالا چه رسد به اینکه بانویی که با مأمورین خلیفه روبرو شد دختر رسول خدا باشد ، کسی که فضائل و مناقب او در گوشها طنین‌انداز است ، و رضای او رضای رسول خدا و خشم او با خشم رسول خدا برابری می‌کند ، زیرا حرکت ایدایی و بی‌حرمتی به رسول‌الله اختصاص به حیات او ندارد ، بلکه بعد از رحلت او نیز باید از کارهایی که موجب اذیاء و اذیت او می‌شود و او را به خشم می‌آورد خودداری کرد :

﴿ ... وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُجُوجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴾<sup>۲</sup> ؛ شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید ، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید ، که این کار نزد خدا عظیم است .

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا ﴾<sup>۳</sup> ؛ آنها که خدا و پیامبرش را اذیت می‌کنند ، خدا آنها را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور می‌سازد ، و برای آنها عذابی خوارکننده است .

حالا نقل حوادث ناگوار و هتک احترام به ساحت دختر گرامی

۲- سوره احزاب ، آیه ۵۳ .

۱- نهج البلاغه ؛ نامه ۱۶ .

۳- سوره احزاب ، آیه ۵۷ .



پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب اهل سنت چه چیزی را برای مرتکبین آن عمل باقی می‌گذارد؟ و آیا می‌توان از چنین بیعتی دفاع کرد و برای آن مشروعیت قائل شد؟ ...

دانشمندان اهل سنت که خود را در این اشکالات گرفتار دیدند، ناچار شدند که یکی را به دست فراموشی بسپارند، و در غیر این صورت به قول سنایی غزنوی :

مر سرا باور نمی‌آید ز روی اعتقاد      حق زهرا بردن و دین پیامبر داشتن  
آنکه او را بر سر حیدر همی خوانی امام      کافر مگر می‌تواند کفش قنبر داشتن

از حضرت فاطمه نزدیکتر به رسول خدا چه کسی است؟ آیا این اهانتها، و آمدن به در خانه، و تهدید به سوزاندن خانه با اهلش، که هیچ جای انکار ندارد، و ریختن در خانه، و آسیب رساندن به زهرا علیها السلام - از نظر دانشمندان شیعه - بردن حضرت علی علیه السلام با آن وضع نامطلوب، و تهدید به قتل و ... آیا این اعمال مخالفت صددرصد با نص آیه محکمۀ **﴿ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ﴾** نیست؟

در پایان این فصل مناسب است مظلومی که بر حضرت زهرا علیها السلام رفته است از: هتک حرمت و اهانت به آن حضرت، و سقط فرزندش و ... از نظر ادبیات شعری نیز مورد بررسی قرار گیرد، و قسمتی از اشعار شعرای عرب زبان و فارسی سرا نیز مطرح گردد. شعرای بزرگی چون علاءالدین حلّی (از علما و شعرای قرن هشتم و معاصر شهید اول)، شیخ صالح کواز حلّی، آیه الله شیخ محمدحسین اصفهانی - محقق کمپانی - آیه الله سید صدرالدین صدر، حاج هاشم کعبی، سید صالح

حلی - از شاگردان آخوند خراسانی - و دیگرانی که این حادثه ناگوار را در اشعارشان آورده‌اند ، ولی برای پرهیز از طولانی شدن مقاله از ذکر آنها خودداری می‌شود .

نتیجهٔ مباحث این بخش این می‌شود که : ریختن مهاجمین به خانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام مورد قبول دانشمندان شیعه و سنی است ، اما در مورد هتک حرمت و اهانت به ساحت دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله با توجه به تصریحات دانشمندان شیعه و زیارتنامه‌های آن حضرت و داستان چگونگی وفات محسن و اظهارات بعضی از بزرگان اهل سنت ، با اطمینان می‌توان گفت که این امر نیز واقع شده است . ولی در چگونگی ریختن مهاجمین به خانه ، بسیاری از منابع متعرض آن نشدند ، آنهایی که متعرض شدند در بعضی آمده است وقتی که حضرت فاطمه دانست که عمر تهدیدش مبنی بر آتش زدن را عملی خواهد کرد در را گشود و در بعضی دیگر دارد که عمر با لگد در را شکاند و مهاجمین به خانه ریختند . و در منابعی آمده که آتش در خانه افکندند و مسأله چندان روشن نیست ، اما سکوت و وارد نشدن بعضی از دانشمندان شیعه در این باب به خاطر موقعیت خاص زمانی و مکانی آنان بوده است .

### شیخ مفید و علی بن عیسی اربلی

چنانچه دانسته شد عموم دانشمندان و نویسندگان شیعه از قدما و متأخرین ، یکی از عوامل وفات حضرت فاطمه علیها السلام را صدمه و آسیبی می‌دانند که از سوی مهاجمین به آن حضرت رسیده بود . تنها دو تن از بزرگان علماء شیعه در این قضیه نظر قاطعی نداده‌اند : یکی شیخ مفید و

دیگری علی بن عیسی اربلی است که جا دارد در تألیفات آنان تأمل بیشتری داشته باشیم.

### شیخ مفید

اگر در انتساب کتاب اختصاص به شیخ مفید تردید کنیم، و همچنین واژه « شهیده » در زیارتنامه کتاب « المزار » را به معنای یاد شده اش نگیریم، باید گفت وی در این قضیه نظر قاطعی نداده است، زیرا وی در کتاب « ارشاد » در تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام متعرض جریان سقیفه و کیفیت بیعت گرفتن از آن حضرت و حوادث تلخ و ناگواری که بر خاندان پیغمبر رفته است نمی شود، بلکه وی پس از ذکر رحلت رسول الله بلافاصله وارد مناقب امام علیه السلام از قضاوتها و کلمات و ... می شود. البته وی در تعداد فرزندان امام علیه السلام می گوید: « از شیعه کسانی معتقدند که حضرت فاطمه علیها السلام پس از پیامبر فرزندی به نام محسن را سقط کرد، و طبق نظر این طایفه تعداد فرزندان آن حضرت بیست و هشت تن می شود والله اعلم واحکم ». شیخ مفید در اینجا بدون هیچ نقدی، تاریخ زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام را به پایان می برد.

همچنین وی در « تصحیح الاعتقاد » متعرض چگونگی رحلت پیامبر و دوازده امام شده است. اما نسبت به حضرت فاطمه علیها السلام اظهار نظری نکرده است<sup>۱</sup>.

در آثار و تألیفات دیگر وی چیزی در این مورد نیافتیم.

۱- تصحیح الاعتقاد؛ فصل في الغلو والتفويض، ص ۱۳۱.

### علی بن عیسی اربلی

وی چنانچه از مقدمه کتابش استفاده می‌شود بنا نداشته که همه حوادث و مصائبی که بر اهل بیت رسول خدا روا داشته‌اند را ذکر کند، بلکه هدفش تنها ذکر مناقب و مفاخر اهل بیت بوده است<sup>۱</sup>، از این جهت در بخش زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام، از حوادث دوران ۲۵ ساله زندگی آن حضرت چیزی نمی‌گوید. و در بخش زندگی حضرت فاطمه نیز پس از بیان فضائل آن حضرت، وارد کلمات وی می‌شود و اشاره‌ای نسبت به ریختن مأموران ابوبکر به خانه و تهدید به آتش زدن و... که از مسلمات تاریخ است نمی‌کند. بدیهی است که ذکر نکردن را نمی‌توان دلیل بر قائل نبودن گرفت.

وانگهی با اینکه اربلی در پاره‌ای از وقایع تاریخی تشکیک می‌کند، مثلاً وی در اینکه مأمون حضرت رضا علیه السلام را زهر داده باشد تشکیک می‌کند<sup>۲</sup>، ولی در مسأله اولاد امیرالمؤمنین، همان کلام شیخ مفید را نقل می‌کند، بدون اینکه این نظریه را مورد نقد و بررسی قرار دهد.

ما در کتاب «کشف الغمّة» به دهها مورد برخوردیم که وی پس از نام خلفا و بعضی از بزرگان اهل سنت، عبارت «رضی الله عنه» را قرار می‌دهد. چنین کاری از یک عالم شیعی در شرایط عادی بسیار بعید می‌باشد، و احتمال دارد که وی به خاطر شرایط خاص زمانی و مکانی از بیان پاره‌ای از حقایق معذور بوده است.

۱- کشف الغمّة؛ ج ۱، مقدمه کتاب، ص ۲۰۹- کشف الغمّة؛ ج ۳، ص ۱۱۲.

## فصل سوم

### بردن امام با وضع نامطلوب

مسأله ریختن به خانه آن حضرت ، و بردن وی با وضع نامطلوب ، و اجبار آن حضرت به بیعت ، نیز در مدارک شیعی و سنی آمده ، و به راحتی قابل اثبات است . اکنون به بیان بعضی از منابع و مدارک این فصل می پردازیم :

۱ - معتبرترین مدرک در این مسأله « نهج البلاغه » است که مورد قبول همه دانشمندان شیعه و محققین اهل سنت می باشد . امام علیه السلام در بخشی از نامه بیست و هشتم « نهج البلاغه » در پاسخ معاویه آورده است : « وَقُلْتُ إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمُخْشَوْشُ حَتَّى أُبَايِعَ ... » ؛ گفته ای که مرا همچون شتر افسار زدند و کشیدند تا بیعت کنم .  
برای توضیح این قسمت لازم است که به اصل نامه معاویه به امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز اشاره ای داشته باشیم .

ابن عبد ربه ( متوفای ۳۲۸ ) ، احمد بن علی قلقشندی ( متوفای ۸۲۱ ) ، همچنین ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نامه ۲۸ نهج البلاغه ، نامه معاویه به امام علیه السلام را نقل می کنند ، که معاویه در بخشی از نامه به

منظور تنقیص و پایین آوردن مقام امام می نویسد: « وما مِنْ هَوْلَاءِ إِلَّا مَنْ بَغِيَتْ عَلَيْهِ وَتَلَكَاتٍ فِي بَيْعَتِهِ حَتَّى حَمَلَتْ إِلَيْهِ قَهْرًا تُسَاقُ بِخَرَائِمِ الْإِتْسَازِ كَمَا يُسَاقُ الْفَخْلُ الْمَخْشُوشُ »<sup>۱</sup>؛ یعنی تو بر هر یک از خلفای پیشین دشمنی ورزیدی، و از بیعت با آنان امتناع کردی تا آن که تو را همانند شتر افسار زده برای بیعت حاضر کردند.

این جمله دشمن، حکایت از بیعت تحمیلی امام علیه السلام با هر یک از سه خلیفه پیشین دارد، ولی نمونه بارز این بیعت تحمیلی و بردن امام با وضع نامطلوب در مورد بیعت با ابوبکر بوده است.

از این جهت ما نخست به معنای « جمل مخشوش »، و سپس به ریختن مأموران خلیفه به خانه و بردن امام علیه السلام می پردازیم.

لغوبین در معنای « خِشَاش » گفته اند: « الخِشَاشُ: عَوْيْدٌ يُجْعَلُ فِي أَنْفِ الْبَعِيرِ يُشَدُّ بِهِ الزَّمَامُ لِيَكُونَ أَسْرَعَ لِانْقِيَادِهِ »<sup>۲</sup>؛ چوب کوچکی که در بینی شتر قرار می دهند و افسار را به آن محکم می بندند تا رام کردن شتر سریع تر صورت گیرد.

۱- ابن ابی الحدید در موارد متعددی از « شرح نهج البلاغه » تصریح می کند که فرستادگان خلیفه به زور وارد خانه شدند، و امام را به گونه زنده ای برای بیعت به مسجد بردند.

او این حادثه ناگوار را از ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری صاحب

۱- عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۳۳۵، و شرح نهج البلاغه ابن حدید؛ ج ۱۵، ص ۱۸۵، و صبح الاعشی؛ ج ۱، ص ۲۲۸.

۲- النهایة فی غرب الحدیث والائثر ابن اثیر؛ ج ۲، ص ۳۳، باب الخاء مع الشین.

کتاب «سقیفه» نقل می‌کند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

در یک جا ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری به اسنادش از لیث بن سعد نقل می‌کند که «علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر خودداری ورزید، پس او را ملبباً<sup>۱</sup> - یعنی در حالی که پیراهنش را درگردنش جمع کرده بودند و او را می‌کشاندند - از خانه بیرون آوردند، و او را به سرعت می‌بردند، و او به مسلمانها می‌گفت: برای چه گردن کسی را می‌زنید که جهت اختلاف تأخیر نکرده، بلکه برای حاجتی - جمع قرآن یا تجهیز بدن پیامبر - تأخیر کرده است، پس بر هیچ دسته‌ای از مسلمانان نمی‌گذشت مگر اینکه بد او گفته می‌شد: برو بیعت کن»<sup>۲</sup>.

در نقل دیگر، جوهری از ابو الاسود می‌گوید که: «... عمر با گروهی به خانه فاطمه علیها السلام هجوم آورد... پس عمر آن دو - علی و زبیر - را از خانه خارج کرد و آنها را به مسجد می‌راند تا بیعت کردند...»<sup>۳</sup>.

جوهری در نقل دیگر از شعبی می‌گوید که: «ابوبکر، خالد را طلبید و عمر و خالد را به سوی علی فرستاد، و خالد بیرون خانه ایستاد و عمر داخل شد... عمر زبیر را از خانه بیرون کشید و به دست خالد داد و ابوبکر جمع کثیری را برای یاری آن دو فرستاد. عمر مجدداً داخل خانه شد و به علی گفت: برخیز و بیعت کن. علی سرش را پایین انداخت و از جایش تکان نخورد. پس عمر دست علی را گرفت و گفت: برخیز. علی

۱ - یقال: قُتِبَ فُلَانٌ فُلَانًا: أَخَذَ بَطَلِيْبِهِ، أَي جَمَعَ ثِيَابَهُ حَتَّى صَدْرَهُ وَنَهَرَ، ثُمَّ جَرَّهُ.

۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ج ۶، ص ۴۵.

۳ - منبع پیشین؛ ۴۷.

امتناع کرد . پس او را از جایش بلند کرد و به جلو راند . زبیر را نیز جلو راند ... سپس عمر و یارانش آنها را با خشونت و درستی به مسجد بردند ...<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید در مورد جوهری می‌گوید: « او از رجال حدیث و از ثقات مورد اطمینان است »<sup>۲</sup>.

در مورد دیگر ابن ابی الحدید می‌گوید: « اما خودداری علی علیه السلام از بیعت تا اینکه به خانه‌اش ریختند و او را به زور بیرون آوردند ، این را محدثین و اهل سیره نقل نموده‌اند و ما هم در این باب اقوال جوهری را ذکر نمودیم »<sup>۳</sup>.

در همین جا ابن ابی الحدید برخی از حوادث ناگواری را که شیعه در این مورد ذکر می‌کند ، مثل زدن حضرت فاطمه علیها السلام با تازیانه ، و باقی ماندن اثر آن تا هنگام مرگ ، و قرار گرفتنش بین در و دیوار ، و افتادن محسن ، و طناب انداختن به گردن علی علیه السلام ، و کشاندن به سوی مسجد و ... را قبول ندارد و می‌گوید: « اینها چیزهایی است که شیعه به نقل آن متفرّد است و پیش اصحاب ما واقعیت ندارد و اهل حدیث آن را نقل نکرده‌اند ».

ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۲۶ ، داستان سقیفه را پیش می‌کشد و می‌گوید: « روایات در این باب اختلاف دارد ، پس آن چیزی که شیعه می‌گوید ، و گروهی از محدثین نیز بسیاری از آن را نقل کرده‌اند این است

۱- منبع پیشین؛ ص ۴۹.

۲- منبع پیشین؛ ج ۲، ص ۶۰.

۳- منبع پیشین .



که علی علیه السلام از بیعت سر باز زد تا اینکه او را به زور از خانه بیرون کردند .. همگی آنها - یعنی زیر و سایر متخلفین از بیعت - را برای بیعت بردند ، کسی از بیعت امتناع نکرد مگر علی علیه السلام به تنهایی ، زیرا او به خانای فاطمه علیها السلام پناه برد ، پس آنها شرم کردند از اینکه او را به زور از خانای بیرون بکشند ، و فاطمه علیها السلام کنار در ایستاد و صدایش را به مهاجمین رساند . پس آنها پراکنده شدند و دانستند که علی به تنهایی ضرری نمی‌رساند ، پس رهایش کردند . و گفته می‌شود که آنها او را با دیگران از خانه بیرون آوردند و پیش ابوبکر بردند تا بیعت کند ...<sup>۱</sup> .

معلوم نیست چرا ابن ابی الحدید با اینکه نامۀ بیست و هشتم « نهج البلاغه » را قبول دارد ، و با وجود این اظهارات ، شیعه را در نقل همه این جریانات تلخ و ناگوار متفرد می‌داند<sup>۲</sup> .

۲- فضل بن شاذان نیشابوری ( از اصحاب ائمه متأخر علیهم السلام متوفای ۲۶۰ ) از اهل سنت نقل می‌کند : « آن دو - ابوبکر و عمر - به سراء علی علیه السلام فرستادند ، هنگامی که او را متلبیباً حاضر کردند ، به او گفتند : بیعت کن . گفت : اگر بیعت نکنم چه می‌کنید ؟ گفتند : تو را می‌کشیم ... »<sup>۳</sup> .

۳- بلاذری در روایتی از ابن عباس نقل می‌کند : « بَعَثَ ابُو بَكْرٍ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِلَى عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ حِينَ قَعَدَ عَنْ بَيْعَتِهِ وَقَالَ إِنِّي بِهِ بِأَعْتَفِ

۱- منبع پیشین ؛ ج ۲ ، ص ۲۱ .

۲- منبع پیشین ؛ ص ۶۰ .

۳- الايضاح ، فضل بن شاذان ص ۳۶۷ ، تحقیق سید جلال الدین محدث ارموی .

الْعُتْفُ ...<sup>۱</sup>؛ ابوبکر، عمر را در پی علی علیه السلام فرستاد، هنگامی که علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر خودداری کرد، به عمر گفت: علی را با خشن ترین وجه و شدیدترین حالت نزد من بیاور...

آنان که در نزد اهل سنت به رقت قلب و مهربانی و دل رحمی معروف بودند چنین دستوری را دادند، پس حساب افرادی که به خشونت و تندخویی و قساوت قلب معروف بوده‌اند واضح است.

۴- یعقوبی (متوفای ۲۸۴) در این مورد می‌گوید: «ابوبکر و عمر خیر یافتند که گروهی از مهاجرین و انصار با علی بن ابیطالب در خانه فاطمه دختر رسول خدا فراهم گشته‌اند، پس با گروهی آمدند و به خانه حمله ور شدند، علی علیه السلام بیرون آمد (ظاهراً باید زیبر باشد و عبارت ابن ابی الحدید از جوهری آن را در مورد زیبر دانسته است) و شمشیری حمایل داشت. عمر با او برخورد کرد و با او درگیر شد و شمشیرش را شکست، و جمعیت به خانه ریختند. پس فاطمه علیها السلام بیرون آمد و گفت: به خدا قسم باید بیرون روید، وگرنه سرم را برهنه می‌کنم و نزد خدا ناله و زاری می‌کنم. پس بیرون رفتند و هر که در خانه بود برفت و چند روزی بماندند، سپس یکی پس از دیگری بیعت می‌کردند، و لیکن علی جز پس از شش ماه، و به قولی چهل روز بیعت نکرد»<sup>۲</sup>.

۵- محمد بن مسعود عیاشی - معاصر ثقة الاسلام کلینی - با ذکر سند نقل می‌کند: «عمر به اتفاق گروهی به در خانه فاطمه علیها السلام آمد و همین که فاطمه علیها السلام آنها را دید در را بر روی آنان بست و تصور نمی‌کرد آنان بدون

۱- انساب الاشراف؛ ج ۱، ص ۵۸۷. ۲- تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۲۶.

اجازه وارد خانه شوند، پس عمر با لگد در را شکست و آن گروه به خانه ریختند و علی علیه السلام را ملبأ از خانه بیرون آوردند...<sup>۱</sup>.

۶- شیخ صدوق در ابواب دوازده گانه کتاب «خصال» می نویسد که خلاصه اش چنین است: «دوازده تن از مهاجرین و انصار برای احتجاج با ابوبکر درمسأله خلافت به عنوان نظرخواهی به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند. امیرالمؤمنین ضمن نهی آنان از شدت عمل، و هشدار نسبت به جنگ داخلی و وضعیتی که رجال خلافت برای او پیش آورده بودند، فرمودند: اگر شما شدت عمل به خرج دهید، آنان شمشیرهایشان را از غلاف بیرون می کشند و آماده پیکار می شوند، همان گونه که مرا برای بیعت مجبور کردند و پیراهنم را در گردنم جمع کردند و به زور به مسجد بردند و گفتند: بیعت کن وگرنه تو را می کشیم...»<sup>۲</sup>.

البته علامه تستری در «الاحبار الدخیلة» ج ۱، ص ۲۷ توضیحی در این باب دارند که به آن مراجعه شود.

۷- در «اختصاص» منسوب به شیخ مفید، با ذکر سند از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «وقتی که مردم با ابوبکر بیعت کردند امیرالمؤمنین را ملبأ حاضر کردند (یعنی در حالی که پیراهنش را در گردنش جمع کرده بودند و می کشاندند) تا بیعت کند. سلمان گفت: آیا با چنین شخصی چنین عمل می کنند؟ به خدا سوگند اگر وی خدا را بخواند، آسمان را بر زمین خراب می کند»<sup>۳</sup>.

۲- خصال صدوق؛ ص ۴۶۲، ابواب الانبی عشر.

۱- تفسیر عیاشی؛ ج ۲، ص ۶۶.

۳- اختصاص شیخ مفید؛ ص ۱۱.

همچنین وی در داستان سقیفه بنی ساعده نیز، ریختن مهاجمین به خانه و شکستن در خانه را ذکر می‌کند و می‌گوید: « فدخلوا علی علی علیه السلام وأخرجوه ملبياً<sup>۱</sup>؛ بر علی وارد شدند و او را ملبياً از خانه بیرون آوردند. ۸- سید مرتضی با ذکر سند از عدی بن حاتم طائی نقل می‌کند که می‌گفت: « ما رَجِمْتُ أَحَدًا رَحْمَتِي عَلَيَّ علیه السلام حِينَ أُتِيَ بِهِ مُلَبِّياً<sup>۲</sup>؛ به حال هیچ کسی چون حال علی ترحم نکردم و دلم نسوخت، هنگامی که او را ملبياً برای بیعت حاضر کرده بودند.

۹- شیخ تقی‌الدین ابی‌الصلاح حلبی (متوفای ۴۴۷) می‌نویسد: « آنان آتش برای سوزاندن خانه امام آورده بودند، و بدون اجازه به خانه‌اش ریختند، و او را ملبياً برای بیعت به مسجد بردند، و بدین وسیله همسر و دختران و حامیان او از بنی‌هاشم و غیر از بنی‌هاشم را از خانه‌هایشان خارج کردند، و شمشیرشان را برهنه کردند و امام علیه السلام را در صورت امتناع از بیعت تهدید به قتل کردند، با اینکه هیچ یک از این کارها را با سعد بن عباده و خباب منذر و سایر متخلفین از بیعت انجام نداده بودند<sup>۳</sup>.

۱۰- شیخ الطائفه نیز روایت علی بن حاتم در حاضر کردن امیرالمؤمنین به صورت ملبياً را در « تلخیص الشافی » ذکر می‌کند<sup>۴</sup>.

۱۱- محمد بن جریر طبری امامی - معاصر شیخ طوسی - در

۱- منبع پیشین؛ ص ۱۸۶.

۲- الشافی سید مرتضی؛ ج ۳، ص ۲۴۴.

۳- تقریب المعارف فی الکلام؛ ص ۱۶۷، تحقیق رضا استادی.

۴- تلخیص الشافی؛ ج ۳، ص ۷۹.

«المسترشد» می نویسد: «اهل سنت از کجا می گویند که امام علی علیه السلام خلافت را از راه مسالمت آمیز و تبلیغ زبانی درخواست نکرده بود، در صورتی که همه مردم می دانند که او شش ماه در خانه نشست (از بیعت با ابوبکر خودداری کرد) پس گاهی او را ملیباً از خانه بیرون می آوردند، و گاهی مدارا می کرد، و گاهی به او می گفتند: بیعت کن. او می گفت: اگر بیعت نکنم چه می کنید؟ می گفتند: گردنت زده شود»<sup>۱</sup>.

۱۲ - محقق حلی، نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن الحسن بن سعید، مؤلف «شرایع الاسلام» (متوفای ۶۸۶) می نویسد: «از جمله دلیلی که اهل سنت برای خلافت ابوبکر آورده اند این است که صحابه و از جمله امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را به عنوان خلیفه خطاب می کردند».

ایشان در پاسخ می گوید: «بر فرض صحت این قضیه، امام علی علیه السلام در حال تقیه بود و چاره ای جز آن نداشت، چگونه در حالی که او را به زور از خانه اش بیرون آوردند و جبراً برای بیعت بردند، پس از آنکه گفتند: اگر بیرون نیایی خانه ات را با تو می سوزانیم»<sup>۲</sup>.

۱۳ - علامه حلی در «کشف المراد» پس از نقل هجوم مهاجمین به خانه امیرالمؤمنین و آتش زدن خانه می نویسد: «وَأَخْرَجُوا عَلِيًّا علیه السلام كرهاً»<sup>۳</sup>؛ علی علیه السلام را به زور از خانه بیرون آوردند.

۱ - المسترشد؛ ص ۳۸۲.

۲ - المسلك في اصول الدين؛ ص ۲۶۰، تحقیق آیه الله رضا استادی.

۳ - کشف المراد؛ ص ۳۷۷، المقصد الخامس في الامامة، المسألة السادسة، با تصحیح اسناد

حسن زاده آملی.

و همین مطلب را در «باب حادی عشر» نیز ذکر می‌کند<sup>۱</sup>.

۱۴- حکیم الهی ملاً محسن فیض کاشانی در این مورد می‌گوید: «پس آنها بر سر امام ریختند در حالی که وی روی فرش نشسته بود. بر او هجوم آوردند و او را در حالی که بر زمین می‌کشاندند از خانه بیرون آوردند، و پیراهنش را به گردنش جمع کردند و به سوی مسجد کشاندند ... تا پیش ابوبکر بردند ...»<sup>۲</sup>.

۱۵- عمر رضا کحّاله در «اعلام النساء» در شرح حال حضرت فاطمه علیها السلام، آنچه را که ابن قتیبه دینوری در «الامامة والسیاسة» در این مورد آورده را با تفاوت اندکی نقل کرده، و خطبه آن حضرت در مقام احتجاج با ابوبکر را نیز آورده است، از جمله اینکه: «جمعیت از ناله حضرت زهرا و استغاثه‌اش به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از مظالم دستگاه خلافت، در حالی که سخت می‌گریستند و نزدیک بود دلهایشان پاره شود ... پراکنده شدند، و فقط عمر با گروهی باقی ماند. پس علی را از خانه خارج کردند و او را پیش ابوبکر بردند و به او گفتند: بیعت کن. گفت: من بیعت نمی‌کنم. گفتند: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می‌زنیم. گفت: بنده خدا و برادر رسول خدا را می‌کشید؟ عمر گفت: اما بنده خدا درست، و اما برادر رسول خدا خیر. ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی‌گفت. عمر به ابوبکر گفت: آیا فرمانت را در موردش صادر نمی‌کنی؟ گفت: تا هنگامی که فاطمه علیها السلام در کنارش است او را به چیزی

۱- شرح باب حادی عشر فاضل مقداد؛ ص ۴۹، تحقیق دکتر مهدی محقق.

۲- علم الیقین ملاً محسن فیض کاشانی؛ ج ۲، ص ۶۸۷، فصل ۲۰، مقصد سوم.

و ادار نمی‌کنم. پس علی علیه السلام به طرف قبر رسول الله صلی الله علیه و آله رفت در حالی که با صداگریه می‌کرد و می‌گفت: پسر مادرم! این قوم مرا خوار کردند و در فشار قرار دادند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند. و علی بیعت نکرد تا آنکه فاطمه علیها السلام رحلت نمود»<sup>۱</sup>.

۱۶ - امام شرف‌الدین در «المراجعات» می‌نویسد: امام در چنین شرایطی در منزل خود نشست تا حق وی محفوظ باشد و دلیلی باشد علیه آنانکه حکومت را از وی منحرف کرده‌اند تا اینکه به زور او را از منزل بیرون کشیدند<sup>۲</sup>.

۱۷ - علامه امینی در «الغدیر» تحت عنوان «بی‌پایگی گزینش خلیفه از آغاز کار» می‌نویسد: «چشمان تاریخ می‌بیند که پیکره پاکسی و بزرگواری - امیرالمؤمنین - را دستگیر و همچون شتری که چوب در بینی اش کرده‌اند تا مهار شود به سوی خود می‌کشند و می‌برند. با درستی می‌رانند. مردم گرد آمده‌اند و می‌نگرند و به او می‌گویند: بیعت کن. می‌گوید: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ پاسخ می‌دهند: در آن هنگام به همان خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می‌زنیم. می‌فرماید: در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را خواهید کشت.

همچنین می‌بیند برادر پیامبر برگزیده خدا - علی - به قبر رسول خدا پناه برده، فریاد می‌کند: برادر! این گروه مرا ناتوان شمرده‌اند و نزدیک است خونم را بریزند»<sup>۳</sup>.

۱ - الامامة و السياسة؛ ج ۱، ص ۱۳، و اعلام النساء عمر رضا کخاله؛ ج ۴، ص ۱۱۴.

۲ - المراجعات؛ مراجعه ۸۴، ص ۲۷۰. ۳ - الغدیر؛ ج ۷، ص ۷۸.

۱۸ - محمد جواد مغنیه در « فلسفة التوحید والولاية » می نویسد: « از دشمنی های قریش نسبت به علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ، غضب فدک بود ... همه اینها و بیشتر از اینها را مرتکب شدند ولی باز هم در مورد علی علیه السلام به سکوت و بی طرفی از سوی او راضی نشدند ، بلکه بر او هجوم آوردند تا او را بر خضوع و تسلیم در برابر ابوبکر وا دارند . و بر اثر این هجوم برخانه فاطمه پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله ، واقع شد آنچه واقع شد <sup>۱</sup> . آنچه نقل شد نشانگر این واقعیت است که امام هرگز با میل و اختیار خودش با خلیفه بیعت نکرد ، و اینگونه نبوده است که در فردای سقیفه هنگامی که خلیفه برای بیعت مردم با او بالای منبر پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت از تخلف علی و گروهی بپرسد و پیکی به خانه او بفرستد و امام نیز فوراً در مسجد حاضر شود و با معذرت خواهی در تأخیر ، با خلیفه بیعت کند ، یا با تهدید عمر به سوزاندن خانه ، امام علیه السلام از خانه بیرون آید سپس او را برای بیعت به مسجد ببرند و او با گله از مشورت نکردن با او در امر خلافت ، با آنها بیعت کند ، بلکه چنانچه گفتیم ، فرستادگان خلیفه پس از اجرای مأموریتشان در مرحله اول و دوم ، امام را ملیباً از خانه بیرون آوردند ، آنگاه در حالیکه عده ای امام را از جلو می کشاندند و گروهی هم از پشت سر او را به جلو می راندند به سوی مسجد بردند . ولی امام در برابر تهدیدات آنها ایستادگی کرد ، و به عقیده محققین اهل سنت تا مدت ششماه ( یعنی پس از رحلت فاطمه زهرا علیها السلام به نظر اهل سنت )

۱ - فلسفة التوحید والولاية ؛ ص ۲۰۰ .



حاضر به بیعت نشد<sup>۱</sup>.

امام علیه السلام با تکیه بر شایستگی ذاتی خویش برای خلافت، و وجود نص از پیامبر صلی الله علیه و آله، در برابر دستگاه خلافت ایستادگی می کرد. ولی از طرف دیگر، نداشتن یاران کافی برای گرفتن خلافت، ارتداد قبایل اطراف مدینه از اسلام، و پاسخ ندادن سران انصار به استمداد و کمک خواهی امام علیه السلام، عواملی بودند که امام علیه السلام را به بیعت با آنها وادار کرد.

### بعضی از عوامل بیعت امام علیه السلام با خلفای پیشین

از طرفی گذشت زمان به نفع دستگاه خلافت و تثبیت پایه های حکومت و به زیان خاندان رسالت بود، و در این شرایط نهضت و قیام امام برای گرفتن حق خویش در آن اوضاع به نفع اسلام جوان و جامعه نو بنیاد اسلامی نبود، از این جهت، پس از مدتی مقاومت، بخاطر مصالح دیگر ناچار به بیعت با آنان شد. ولی این بیعت کردن را نمی توان دلیل بر مشروعیت خلافت خلفا از دید امیرالمؤمنین دانست، چنانچه صلح امام

۱- عقد الفرید؛ ج ۵، ص ۱۲، و تاریخ الخمیس؛ ج ۲، ص ۱۶۹، و اسد الغابة في معرفة الصحابة؛ ج ۳، ص ۲۲۳، و تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۲۶، و صحیح مسلم؛ ج ۵، ص ۱۵۳، و صحیح بخاری؛ ج ۵، ص ۱۷۷، و تاریخ طبری؛ ج ۲، ص ۴۴۸، و تاریخ ابن کثیر؛ ج ۵، ص ۲۸۵، و تاریخ کامل ابن اثیر؛ ج ۲، ص ۳۳۱، و مروج الذهب؛ ج ۲، ص ۳۰۲، و تنبیه الاشراف؛ ج ۱، ص ۲۵۰، و الاستیعاب؛ ج ۲، ص ۲۵۳، و انساب الاشراف؛ ج ۱، ص ۵۸۶، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ج ۲، ص ۲۲. نظر جمهور محدثین این است. تاریخ المختصر في اخبار البشر؛ ج ۱، ص ۱۵۶، و تاریخ روضة المناظر في اخبار الاوائل والاواخر؛ ص ۱۸۹، و حاشیه مروج الذهب؛ ج ۱، و الفصل ابن حزم؛ ص ۹۶ بنقل از الغدیر؛ ج ۳، ص ۱۰۳.

حسن عليه السلام و بیعت او با معاویه را نمی توان دلیل بر مشروعیت خلافت معاویه دانست ، بلکه امام بنا بر مصالحی با حکومت خلفای قبل از خودش موافقت و بیعت نموده است .  
اینک برخی از عوامل این بیعت ناخواسته و تحمیلی را ذکر می کنیم :

### ۱- نداشتن یاران برای گرفتن خلافت

امام در یکی از سخنرانیهای خود علت آنرا نداشتن یاران ، و از بین رفتن اهل بیت نزدیک خویش معرفی می کند : « فَنظَرْتُ فَذَا لَيْسَ لِي مَعِيٌّ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ وَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَدْيِ وَشَرِبْتُ عَلَى الشَّجِي وَصَبَرْتُ عَلَى أَخْذِ الْكَظْمِ وَعَلَى أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْمَلَقَمِ »<sup>۱</sup> ؛ پس از رحلت پیامبر در کار خویش اندیشدم ، در برابر صف آرای قریش جز اهل بیت خود یار و یآوری ندیدم ، پس به مرگ آنها راضی نشدم و چشمی را که در آن خاشاک رفته بود فروبستم ، و با گلوبی که استخوان در آن گیر کرده بود نوشیدم ، و برگرفتنی راه نفس و بر حوادث تلخ تر از زهر صبر کردم .

شارحین « نهج البلاغه » در ذیل این خطبه ، این سخن را از امام نقل می کنند : « لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عَزْمٍ مِنْهُمْ لَنَا هَضَّتِ الْقَوْمِ »<sup>۲</sup> ؛ اگر چهل مرد مصمم می داشتم ، برای گرفتن حَقِّم قیام می کردم .

۱- نهج البلاغه ؛ خطبه ۲۶ ، صبحی الصالح .

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ؛ ج ۲ ، ص ۴۷ ، و شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی ؛ ج ۲ ،

ص ۲۷ ، و شرح نهج البلاغه میرزا حبیب الله خوئی ؛ ج ۳ ، ص ۳۶۹ ، و کتاب وقعة صفین نصر

بن مزاحم منقری ؛ ص ۱۶۳ .

## ۲- ارتداد قبایل عرب از اسلام

در نامه‌ای که امام به مصریان می‌نویسد، علت قیام نکردن و بیعت کردن با ابوبکر را ارتداد قبائل عرب ذکر می‌کند:

«... فَلَمَّا مَضَى صَلَّى تَنَازَعُ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ ، فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رَوْعِي وَلَا يَخْطُرُ بِنَالِي أَنْ الْعَرَبُ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صَلَّى عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ، وَلَا أَنَّهْمُ مُنْحَوُّوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ ، فَمَا رَاعَنِي إِلَّا إِثْثَالَ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يَبَايَعُونَهُ ، فَأَمْسَكَتْ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحَقِّ دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى ، فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَرَى فِيهِ تَلْمَازًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمَصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وَلَايَتِكُمْ الَّتِي هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ ، يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَنْتَفِشُ السَّحَابُ ، فَتَهَضَّتْ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاغَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهَّنَهٗ <sup>۱</sup> ؛ هَمِينَ كَمَا بِبَايَمِيرِ رَحَلْتُ كَرَدَ مُسْلِمَانَانِ فِي أَمْرِ خِلَافَتِ وَجَانِشِينِي أَوْ اخْتِلَافِ كَرَدْتُمْ ، بِهَ خَلَا قَسْمٍ مِنْ هَرَكْزِ فِكْرٍ نَمِي كَرَدْتُمْ كَمَا عَرَبِ خِلَافَتِ رَا از خاندان پیامبر بگرداند - و در جای دیگر قرار دهد - و مرا از آن دور سازد ، تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم اطراف فلان بود که با او بیعت می‌کردند ، دست نگه داشتیم و از بیعت کردن خودداری کردم . تا اینکه دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می‌خواهند دین محمد را نابود سازند ، در اینجا بود که ترسیدم که اگر اسلام و اهلیش را یاری نکنم باید شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن

۱- نهج البلاغه؛ نامه ۶۲، صبحی صالح.

برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر است ، حکومت چند روزه‌ای که به زودی مانند سراب از بین می‌رود ، پس به مقابله با این حوادث برخاستم و مسلمانان را یاری کردم تا آنکه باطل محو شد و آرامش به آغوش اسلام بازگشت .

ابن ابی‌الحدید معتزلی شارح نهج‌البلاغه ، پس از نقل این قسمت از نامه امام داستانی را از تاریخ طبری نقل می‌کند که خلاصه‌اش چنین است : « پس از رحلت رسول خدا قبائل اسد و غطفان و ثعلبه و قیس و گروهی از بنی‌کنانه در اطراف مدینه اجتماع کردند و نمایندگانی به سوی ابوبکر فرستادند و از او درخواست کردند که آنها را از پرداخت زکات معاف دارد . ابوبکر در جواب گفت که : این قبایل اگر از ریسمانی که با آنها پای شتر را می‌بندند از من دریغ کنند با آنها خواهم جنگید . و نمایندگان قبائل پاسخ را به مردمشان رساندند و در ضمن آنها را از ضعف مسلمین و کمی جمعیت آنان آگاه کردند ، و آنان را برای حمله به مدینه به طمع انداختند . ابوبکر و مسلمانان از قضیه مطلع شدند ، و ابوبکر مسلمانان را مخاطب قرار داد که : نمایندگان آنها جمعیت اندک شما را دیدند و منتظر شبیخون آنها باشید ، فاصله شما با آنها زیاد نیست و از ما توقعاتی داشته‌اند که نپذیرفتیم ، پس آماده مقابله باشید . پس علی به تنهایی حرکت کرد و حراست یکی از گذرگاههای مدینه را به عهده گرفت و طلحه ، زبیر ، عبدالله بن مسعود و گروهی از مسلمانان گذرگاههای دیگر مدینه را در اختیار گرفتند و چیزی نگذشت که نخستین گروه دشمن به قصد شبیخون به سوی مدینه روی آوردند که با مسلمانان مواجه

شدند ... تا اینکه دارد، مسلمانان پس از مدتی دشمنان را شکست دادند و با پیروزی به مدینه بازگشتند».

ابن ابی الحدید پس از نقل این داستان می‌گوید: «این قصه قیام امام در ایام خلافت ابوبکر است که در این نامه به آن اشاره کرده است. مثل اینکه این سخن امام پاسخ به سخن گوینده‌ای است که تصور می‌کرد که امام بخاطر ابوبکر حرکت کرده و به فرمان او جنگید. امام عذرشان را در این قیام بیان کردند و فرمودند موضوع چنان نیست که او گمان کرده است، بلکه قیام او از باب دفع ضرر از جان و دین بوده، و این امری است واجب، چه اینکه برای مردم امام و پیشوایی باشد یا نباشد»<sup>۱</sup>.

حقیقت نیز همین است، امام به خاطر مصلحت اسلام که مهمتر و با ارزش‌تر از نرسیدن به خلافت است به یاری اسلام و مسلمین شتافت و در مقام نظرخواهی خلفا از ایشان، کمال اخلاص و خیرخواهی را از خود نشان می‌داد، چرا که مصلحت اسلام و مسلمین در کار بود نه مصلحت افراد. پس این حمایتها و خیرخواهی‌های امام نسبت به مصالح اسلام و مسلمین را نمی‌توان دلیل بر رضایت امام از خلافت خلفا دانست. ما این مسأله را در جزوه‌ای تحت عنوان «نظریه تفکیک خلافت از امامت» مورد بررسی قرار داده و به همان بسنده می‌کنیم.

### ۳- عقده‌های درونی قریش

در مواردی امام علیه السلام غصب خلافت را به عوامل و عقده‌های درونی

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ج ۱۷، ص ۱۵۳.

قریش نسبت به خودش می داند .

امام در پاسخ سائل ، که در بحبوحه جنگ صفین پرسیده بود : چگونه قریش شما را از مقام خلافت که از همه سزاوارتر بودید کنار زدند ؟ فرمود : « ... فَإِنَّهَا كَانَتْ اثْرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ وَسَخَّتْ عَنْهَا نَفُوسُ آخِرِينَ وَالْحَكَمَ اللَّهُ وَالْمَعُودُ إِلَيْهِ الْقِيَامَةُ »<sup>۱</sup> ؛ رهبری امت و خلافت از آن ما بود ، اما گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی هم از آن چشم پوشیدند ، داور میان ما و آنها خداست و بازگشت همه به سوی اوست .

از طرفی جامعه اسلامی در آن ایام ، سخت دچار اختلاف داخلی و دو دستگی شده بود ، اختلاف مهاجرین با انصار در سقیفه ، قریش با بنی هاشم ، وجود منافقین ، و ارتداد بعضی از قبایل عرب ... در یک چنین جوئی ، یک جنگ داخلی و خونریزی کوچک چه بسا موجب انفجارهایی در داخل و خارج مدینه می شد ، و در چنین شرایطی اگر امام علیه السلام برای گرفتن حقش به قوه قهریه متوسل می شد ، چه بسا این سراز جنگ داخلی بزرگ ، و ارتداد افراد به جاهلیت ، و شکاف در وحدت مسلمین درمی آورد ، از این جهت امام صبر و بردباری را پیش گرفتند و با شرایطی که برایش پیش آورده بودند کنار آمدند .

این فرازها و فرازهای دیگر دلالت دارند که امام پس از یأس و نومیدی از گرفتن حق ، و نداشتن یاور ، و ارتداد بعضی از قبائل عرب ، و اختلافات داخلی ، و وجود منافقین و جدید الاسلامها و ... ناچار به بیعت با خلیفه شد . « و امام علیه السلام با روش خود بین حفظ دین و حفظ حق

۱- نهج البلاغه : خطبه ۱۶۲ ، صحنی صالح .

خلافت خود جمع کرد. چه اینکه اگر او در بیعت سرعت می‌کرد دلیل او تمام نبود و برهان روشنی نداشت. و بهمین جهت روش امیرالمؤمنین علیه السلام دلیل صحت رأی و سنگینی حلم و زیادی حوصله او و تقدیم مصالح عمومی بر منافع شخصی است...<sup>۱</sup>

### سؤالی از دانشمندان اهل سنت

در این جا سؤالی از دانشمندان اهل سنت در ریختن به خانه امام و بردن امام با آن وضع نامطلوب داریم، و آن اینکه: فرض می‌کنیم که خلافت یک امری انتخابی بود، و از پیامبر در این مورد هیچ نصی در مورد هیچ کس نرسیده بود، و این امر را به انتخاب امت واگذار نموده بود، ولی آیا لازم نبود که یاران پیامبر برای انتخاب خلیفه به رهنمودهای قرآن عمل کنند؟ آیا از تعالیم اسلام این نیست که هیچ مسلمان نباید به خانه کسی وارد شود مگر اینکه قبلاً اذن بگیرد، و اگر صاحب خانه از پذیرش مهمان معذرت خواست عذر او را بپذیرد، و بدون اینکه برنجد از همانجا برگردد؟

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ... \* وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ... ﴾<sup>۲</sup>.

قرآن مجید گذشته از این دستور اخلاقی، برای خانه‌ای را که در آن هر صبح و شام نام خدا برده می‌شود و او را پرستش می‌کنند، احترام خاصی

۱- المراجعات؛ مراجعه ۸۴، ص ۲۷۰ با تصرف اندکی.

۲- سوره نور، آیات ۲۷ و ۲۸.

قائل است و خداوند به تعظیم و تکریم آن خانه فرمان داده است :

﴿ فِي بَيْتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُزْفَعُ وَيَذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغَدْوِ وَالْأُضَالِ ﴾<sup>۱</sup>؛ (چراغ پرفروغ توحید) در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده است دیوارهای آن را بالا ببرند (یا آن را تعظیم و تکریم کنند) خانه‌هایی که در هر صبح و شام نام خدا برده می‌شود و خداوند در آن تقدیس می‌شود.

بعضی از مفسران مقصود از این بیوت را مساجد و یا بیوت انبیا دانسته‌اند، ولی دلیلی بر این انحصار نیست، چه اینکه بر طبق روایاتی از شیعه و اهل سنت، خانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام از برترین آنهاست.

در روایتی از امام محمد باقر علیه السلام وارد شده است که فرموده‌اند: «هی بیوت الانبیاء و بیئت علی علیه السلام منها»<sup>۲</sup>.

همچنین در کتب اهل سنت از چندین طریق نقل شده که وقتی که پیامبر این آیه را قرائت فرمود، شخصی از آن حضرت پرسید: منظور چه بیوتی است؟ فرمود: «بیوت الانبیاء». ابوبکر پرسید: این خانه (و اشاره به خانه فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام کرد) نیز از آن جمله است؟ پیامبر فرمود: «نعم، من أفاضلها»<sup>۳</sup>؛ آری، این از برترین آنهاست.

۱- سوره نور، آیه ۳۶.

۲- تفسیر نور الثقلین؛ ج ۳، ص ۶۰۷، و کشف الغمّة فی معرفة الائمة اربلی؛ ج ۱، ص ۴۳۷.

۳- شواهد التنزیل حسکانی (از اعلام قرن پنجم)؛ ج ۱، ص ۴۱۰ والدر المنثور سیوطی؛ ج ۵، ص ۵۰، و تفسیر روح المعانی آلوسی؛ ج ۱۸، ص ۱۵۷.



آیا این از تعظیم و تکریم است که خانه‌ای را که رسول گرامی اسلام آن را از بهترین و برترین مصداق آن بیان کرده حمله برند، و در آن را بشکنند، و به زور در آن وارد شوند، و ساکن آن خانه را به صورت بسیار نامطلوب و زننده به مسجد ببرند؟

اگر بگویند که این خانه محل اجتماع مخالفین خلافت شده بود، و اهل خانه تصمیم به امتناع از بیعت داشته‌اند، و رهبر مسلمین حق دارد افرادی را که از بیعت سرباز می‌زنند و برخلاف مسلمین قدم برمی‌دارند، اقداماتی علیه آنها بکند، این عذر قابل قبول نیست. آتش زدن خانه بر حضرت فاطمه علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام و حسنین چه عذری می‌تواند از برای رجال خلافت باشد؟ و اجتماع در بیت فاطمه علیها السلام زمانی مخالفت با مسلمین و خارق اجماع شمرده می‌شود که قبلاً اجماعی صورت گرفته باشد، و افرادی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر متحصنین در بیت فاطمه علیها السلام داخل در آن شده باشند، و خارج بودن شخصیتی چون امیرالمؤمنین علیه السلام و رجال بنی‌هاشم از اجماع، دیگر چه چیزی از اجماع باقی می‌گذارد<sup>۱</sup>؟ زیرا بناست که خلیفه به اجماع امت انتخاب شود تا خلافتش مشروعیت یابد، و قبل از اجماع و بیعت رجال اجماع، چه مشروعیتی و چه خلافتی؟ تا اینکه فرمانش در شکستن حرمت خانه و تهدید مخالفین مشروع باشد.

۱ - به تلخیص الشافی شیخ طوسی؛ ج ۳، ص ۱۵۶ مراجعه شود.

### نتیجه مباحث گذشته

نتیجه‌ای که از مباحث یاد شده می‌گیریم اینکه: ابوبکر پس از تشکیل سقیفه بنی ساعده، برای تحکیم و تثبیت خلافت به سراغ متخلفین از بیعت فرستاد، و در رأس کسانی که از بیعت با او خودداری کرده و در مسجد جهت بیعت حاضر نشده بود، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و تنی چند از صحابه پیامبر، چون زبیر و سلمان و عمار بودند. ابوبکر گروهی را به در خانه امیرالمؤمنین جهت دعوت برای بیعت فرستاد، و تأکید کرد که در صورت امتناع از آمدن، با آنها بجنگند، در اجرای این فرمان به همان گونه‌ای که ذکر کردیم این گروه با در بسته مواجه شدند، و عمر نخست تهدید به آتش زدن خانه نمود و به دنبال باز شدن در، یا آتش زدن، و یا شکستن آن، با گروهی وارد خانه شد و به دختر پیامبر در این حادثه آسیب رساندند، به گونه‌ای که دختر رسول الله ﷺ فرزند سقط کرد. سپس امام علی را با وضع زننده و بسیار نامطلوب از خانه بیرون آوردند و به زور به مسجد بردند ...

این مطالب به همانگونه‌ای که بررسی کردیم، با صرف نظر از جزئیات آن، از نظر تاریخی قابل اثبات است.


گرچه برخی از قسمت‌ها و بخش‌های این حادثه ناگوار در بعضی از متون اهل سنت نیامده است، یا برخی از نویسندگان در بعضی از مسائل توقف کرده و سکوت تعمّدی را بر نقل ترجیح دادند، ولی با نقل گوشه‌های دیگر حادثه، عملاً اصل ماجرا را تأیید کرده‌اند، و جای ابهام

و ایراد برای کسی باقی نمی ماند .

گرچه این حادثه در برخی از کتب مشکوک چون « الامامة والسياسة » و ... نیز آمده است ، ولی چنانچه مشاهده شد ما این حادثه را از دهها کتاب دیگر ، که هم رجالشان و هم مأخذشان غیر از رجال و مأخذ ابن قتیبه است نیز نقل کرده ایم .

یک کتاب مشکوک ، تنها در مسائل و حوادثی که در نقل آنها متفرد است زیر سؤال قرار می گیرد ، نه در مسائل و حوادثی که دهها کتاب دیگر نیز آن را نقل نموده اند ، وگرنه باید همه مطالب کتب دیگر به بهانه اینکه در یک کتاب مشکوک نیز آمده است دور ریخته شود .

## منابع و ماخذ

(الف) 

- ١ - اثبات الوصية ، على بن الحسين المسعودي ، چاپ نجف.
- ٢ - اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات ، شيخ حرالعالمی .
- ٣ - الاحتجاج ، احمد بن علي بن ابي طالب طبرسي ، تحقيق سيد محمد باقر خراسان ، چاپ نجف.
- ٤ - احقاق الحق ، قاضي نورالله تستري .
- ٥ - الاخبار الدخيلة ، علامه شيخ محمد تقي تستري .
- ٦ - الارشاد في معرفة حجج الله على العباد ، شيخ مفيد ، ناشر كنجره شيخ مفيد.
- ٧ - ارشاد القلوب ، حسن بن ابي الحسن ديلمی .
- ٨ - الاستيعاب ، ابن عبد البر القرطبي ، چاپ مصر .
- ٩ - اسد الغابة في معرفة الصحابة ، ابن اثير جزري .
- ١٠ - اصول کافی ، محمد بن يعقوب كليني ، تصحيح علي اكبر غفاری .


- ۱۱ - الاعلام ، خيرالدين الزركلى چاپ نهم بيروت .
- ۱۲ - اعلام النساء ، عمررضا كحالة ، چاپ بيروت .
- ۱۳ - اقبال الاعمال ، سيدبن طاووس ، چاپ دوم ، اسلامية ، تهران .
- ۱۴ - امالى الصدوق ، محمد بن على بن الحسين القمى ، چاپ پنجم بيروت .
- ۱۵ - امالى الشيخ المفيد ، چاپ ايران .
- ۱۶ - الامام على بن ابى طالب ، عبد المقصود عبد الفتاح ، چاپ بيروت
- ۱۷ - الامامة و السياسة ، ابن قتيبة دينورى ، چاپ مصر .
- ۱۸ - الاموال ، ابو عبید ، تصحيح محمد خليل هراس ، چاپ مصر .
- ۱۹ - انساب الاشراف ، بلاذرى ، تحقيق دكتور محمد حميد الله ، چاپ مصر .
- ۲۰ - اهل البيت ، توفيق ابو علم ، چاپ مصر .
- ۲۱ - الايضاح ، فضل بن شاذان نيشابورى ، تحقيق سيد جلال الدين حسينى ارموى .

### (ب)


- ۲۲ - الباب الحادى عشر ، علامه حلى ، تحقيق دكتور مهدى محقق .
- ۲۳ - بحارالانوار ، علامه مجلسى ، دارالكتب الاسلاميه ، ايران .
- ۲۴ - بحر المعارف ، عبدالصمد همدانى ، انتشارات بيدار .
- ۲۵ - البدايه و النهايه ، ابن كثير شامى ، چاپ بيروت ۱۹۶۶ .
- ۲۶ - البلد الامين ، شيخ ابراهيم كفعمى .
- ۲۷ - بيت الاحزان ، محدث قمى .

📖 (ت)


- ۲۸ - تاریخ ابن خلدون ، دارالفکر بیروت ۱۹۸۸ .
- ۲۹ - تاریخ الاسلام ، محمد بن احمد بن عثمان ذهبی .
- ۳۰ - تاریخ ابن عساکر ، تحقیق محمد باقر محمودی ، بیروت .
- ۳۱ - تاریخ الخميس ، حسین بن محمد دیاریکری ، بیروت .
- ۳۲ - تاریخ طبری ، محمد بن جریر طبری ، بیروت چاپ پنجم .
- ۳۳ - تاریخ یعقوبی ، ابن واضح یعقوبی ، بیروت ۱۳۷۹ .
- ۳۴ - تجرید الاعتقاد ، خواجه نصیرالدین طوسی ، تحقیق محد جواد حسینی جلالی .
- ۳۵ - تصحیح الاعتقاد ، شیخ مفید .
- ۳۶ - تطهیر الاعراق ، ابن حجر هیثمی .
- ۳۷ - تفسیر روح المعانی ، سید محمود آلوسی بغدادی ، مصر .
- ۳۸ - التفسیر العیاشی ، محمد بن مسعود بن عیاش ، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی .
- ۳۹ - تقریب المعارف ، ابی الصلاح الحلبی ، تحقیق رضا استادی .
- ۴۰ - تلخیص الشافی ، شیخ طوسی ، تحقیق سید حسین بحر العلوم .
- ۴۱ - تنبیه الاشراف ، مسعودی ، بیروت ۱۳۸۸ .
- ۴۲ - تهذیب الاحکام ، شیخ طوسی ، دارالکتب الاسلامیه ، ایران .

(ج) 


- ۴۳ - جلاء العیون ، سید عبدالله شبّر ، تصحیح سید احمد حسینی .  
 ۴۴ - کتاب الجمل ، شیخ مفید ، تحقیق سید علی میر شفیع .

(ح) 


- ۴۵ - حق الیقین ، سید عبدالله شبّر ، انتشارات عابدی ایران .

(ع) 

- ۴۶ - چهل مقاله ، آیت الله رضا استادی ، ۱۴۱۳ .


(خ) 

- ۴۷ - خصال ، شیخ صدوق ، تصحیح علی اکبر غفاری ، ایران .


(د) 

- ۴۸ - دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام ، علامه جعفر مرتضی  
 العاملی ، ایران .

- ۴۹ - الدر المنثور ، جلال الدین سیوطی ، بیروت ۱۴۰۰ .  
 ۵۰ - دلائل الامامه ، محمد بن جریر طبری امامی ، نجف اشرف ۱۳۸۳ .  
 ۵۱ - دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، جمعی از نویسندگان ، تهران ۱۳۷۲ .


(ذ) 

۵۲- الذریعة الی تصانیف الشیعة ، آغا بزرگ طهرانی ، نجف ۱۳۵۵ .


(ر) 

۵۳- روضة المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر ، ابن شحنة ، مصر .

۵۴- ریاحین الشریعه ، ذبیح الله محلاتی ، اسلامیه ، ایران .


(ز) 

۵۵- زاد المعاد ، علامه مجلسی ، اسلامیه ، ایران .

۵۶- زندگی حضرت فاطمه علیها السلام ، دکتر سید جعفر شهیدی ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی .(س) 

۵۷- سلیم بن قیس الکوفی ، اسلامیه ، تهران .

۵۸- السنن الکبریٰ ، ابوبکر بیهقی ، حیدرآباد هند ۱۳۴۴ .


(ش) 

۵۹- الشافی ، سید مرتضی علم الهدی ، تحقیق سید عبد الزهرا حسینی کعبی .


۶۰- شرح اصول کافی ، ملا صالح مازندرانی ، با تعلیقات میرزا ابوالحسن شعرانی .




- ۶۱- شرح اصول خمسة ، قاضى عبد الجبار معتزلى ، مصر .  
 ۶۲- شرح نهج البلاغه ، ابن ابى الحديد معتزلى ، مصر ۱۳۷۸ .  
 ۶۳- شرح نهج البلاغه ، ميرزا حبيب الله خويى ، ايران .  
 ۶۴- شرح باب حادى عشر ، فاضل مقداد ، تحقيق دكتور مهدى محقق .  
 ۶۵- شواهد التنزيل ، حاكم حسانى ، تحقيق محمدباقر محمودى ، بيروت .

(ص) 

- ۶۶- صبح الاعشى ، احمد بن على القلقشندى .  
 ۶۷- صحيح مسلم ، مسلم بن حجاج ، چاپ مصر .  
 ۶۸- صحيح بخارى ، محمد بن اسماعيل بخارى .  
 ۶۹- الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم ، على بن يونس العاملى ، تحقيق محمد باقر يهودى .  
 ۷۰- الصواعق المحرقة ، ابن حجر هيثمى ، مصر ۱۳۸۵ .

(ط) 

- ۷۱- الطوائف فى معرفة مذاهب الطوائف ، على بن موسى بن طاووس ، ايران ۱۴۰۰ .

(ع) 

- ۷۲- عبقرية عمر ، عباس محمود العقاد ، بيروت .


- ۷۳- عقد الفريد ، ابن عبد ربه ، بيروت ۱۴۰۴ .  
 ۷۴- علل الشرايع ، شيخ صدوق ، نجف اشرف ۱۳۸۵ .  
 ۷۵- علم اليقين ، ملا محسن فيض كاشاني ، انتشارات بيدار ۱۴۰۰ .

## ( غ )


- ۷۶- غاية المرام ، سيد هاشم بحراني ، بيروت .  
 ۷۷- الغدير ، علامه شيخ عبد الحسين اميني ، بيروت .

## ( ف )


- ۷۸- فاطمة الزهراء عليها السلام ، عباس محمود العقاد ، بيروت .  
 ۷۹- فاطمة الزهراء عليها السلام بهجة قلب المصطفى ، احمد رحمانى همدانى ،  
 ايران .  
 ۸۰- فاطمه بنت محمد عليه السلام ، عمر ابوالنصر ، بيروت .  
 ۸۱- فرائد السمطين ، شيخ الاسلام جوينى ، تحقيق محمد باقر  
 محمودى ، بيروت .  
 ۸۲- فروع كافى ، ثقة الاسلام كلينى ، تصحيح على اكبر غفارى .  
 ۸۳- الفرق بين الفرق ، عبدالقاهر بغدادى ، تحقيق محمد محى الدين  
 عبد الحميد ، مصر .  
 ۸۴- الفصل ، ابن حزم اندلسى .  
 ۸۵- الفصول المهمة ، امام شرف الدين العاملى ، نجف اشرف ۱۳۸۷ .  
 ۸۶- فلسفة التوحيد و الولاية ، محمد جواد مغنيه ، ايران .

(ق) 


- ۸۷- قاموس الرجال ، علامه شیخ محمد تقی تستری ، ایران .  
 ۸۸- قاموس المحيط ، فیروز آبادی ، دمشق سوریه .  
 ۸۹- القصيدة العلوية المباركة ، عبد المسيح انطاکی .

(ک) 

- ۹۰- کامل الزیارات ، جعفر بن محمد بن قولویه ، تصحیح علامه امینی ، نجف اشرف .  
 ۹۱- الكامل فی التاريخ ، ابن اثیر جزری ، بیروت ۱۳۸۵ .  
 ۹۲- کامل بهائی ، حسن بن علی عماد الدین طبری .  
 ۹۳- کشف الغمة فی معرفة الائمة ، علی بن عیسی ارلی ، تصحیح سید ابراهیم میانجی .  
 ۹۴- کشف المراد ، علامه حلّی ، تصحیح آیت الله حسن زاده آملی .  
 ۹۵- کنز العمال ، متقی هندی ، مؤسسة الرساله ، بیروت .  
 ۹۶- کفایة الطالب ، گنجی شافعی .


(ل) 

- ۹۷- لسان المیزان ، ابن حجر عسقلانی ، حیدرآباد هند .

(م) 

- ۹۸ - مجموعه مقالات فارسی ، شیخ مفید و کتاب اختصاص ، سید محمد جواد شبیری .
- ۹۹ - المحجة البيضاء ، ملا محسن فیض کاشانی ، تصحیح علی اکبر غفاری .
- ۱۰۰ - المحلّی ، ابن حزم اندلسی ، بیروت ۱۳۵۲ .
- ۱۰۱ - المختصر فی اخبار البشر ، عماد الدین اسماعیل ابو الفداء ، بیروت .
- ۱۰۲ - مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول ، علامه مجلسی ، ایران .
- ۱۰۳ - المراجعات ، امام شرف الدین الموسوی ، ایران .
- ۱۰۴ - مروج الذهب ، مسعودی ، بیروت ۱۳۸۵ .
- ۱۰۵ - کتاب المزار ، شیخ مفید ، کنگره جهانی شیخ مفید .
- ۱۰۶ - مستدرک الصحیحین ، حاکم نیشابوری ، بیروت .
- ۱۰۷ - مسند احمد ، احمد بن حنبل ، بیروت ۱۳۸۹ .
- ۱۰۸ - مسند فاطمة الزهراء ، شیخ عزیز الله عطاردی ، ۱۴۱۲ .
- ۱۰۹ - المسترشد ، محمد بن جریر امامی ، تحقیق احمد محمودی ، ۱۴۱۵ .
- ۱۱۰ - المسلك فی اصول الدین ، محقق حلّی ، تحقیق رضا استادی .
- ۱۱۱ - مصباح الزائر ، سید ابن طاووس .
- ۱۱۲ - المصنّف ، ابن ابی شیبہ ، بیروت .

- ۱۱۳ - المطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ، محمد بن طلحه شافعی .
- ۱۱۴ - المعارف ، ابن قتیبة دینوری ، دکتر عایشه ثروت ، مصر .
- ۱۱۵ - معالم المدرستین ، علامه مرتضی عسگری .
- ۱۱۶ - معانی الاخبار ، شیخ صدوق ، تصحیح علی اکبر غفاری .
- ۱۱۷ - المغنی ، قاضی عبد الجبار معتزلی ، مصر .
- ۱۱۸ - مفاتیح الجنان ، محدث قمی .
- ۱۱۹ - مفتاح الباب ، ابن مخدوم حسینی ، تحقیق دکتر مهدی محقق .
- ۱۲۰ - کتاب المقنعه ، شیخ مفید ، کنگره جهانی شیخ مفید .
- ۱۲۱ - الملل و النحل ، عبد الکریم شهرستانی ، تحقیق محمد سید کیلانی ، مصر .
- ۱۲۲ - مناقب آل ابی طالب ، ابن شهر آشوب مازندرانی ، نجف .
- ۱۲۳ - من لایحضره الفقیه ، شیخ صدوق ، اسلامیه ایران .
- ۱۲۴ - منهاج السنة ، ابو العباس احمد بن عبد الحلیم ( ابن تیمیه ) .
- ۱۲۵ - میزان الاعتدال ، ذهبی ، مصر .

( ن ) 

- ۱۲۶ - النقص ، عبد الجلیل قزوینی .
- ۱۲۷ - نفحات اللاهوت ، عبد العالی محقق کرکی .
- ۱۲۸ - نهج الحق و کشف الصدق علامه حلّی ، تصحیح عین الله الحسنی الارموی .
- ۱۲۹ - نور الثقلین ، عبد علی حویزی ، تصحیح رسولی محلاتی .

۱۳۰ - نور الابصار، شیخ مؤمن الشبلنجی، بیروت .

۱۳۱ - نهج البلاغة، الشریف رضی .

### (و)

۱۳۲ - الوافی، ملا محسن فیض کاشانی، ایران .

۱۳۳ - وسائل الشیعة، شیخ حرّ العاملی، اسلامیه ایران .

۱۳۴ - وقعة صفین، نصرین مزاحم المنقری، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مصر .

۱۳۵ - وفاة الصديقة الزهراء، سید عبد الرزاق الموسوی المقرم .

### (ی)

۱۳۶ - یادنامه طبری، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی .